



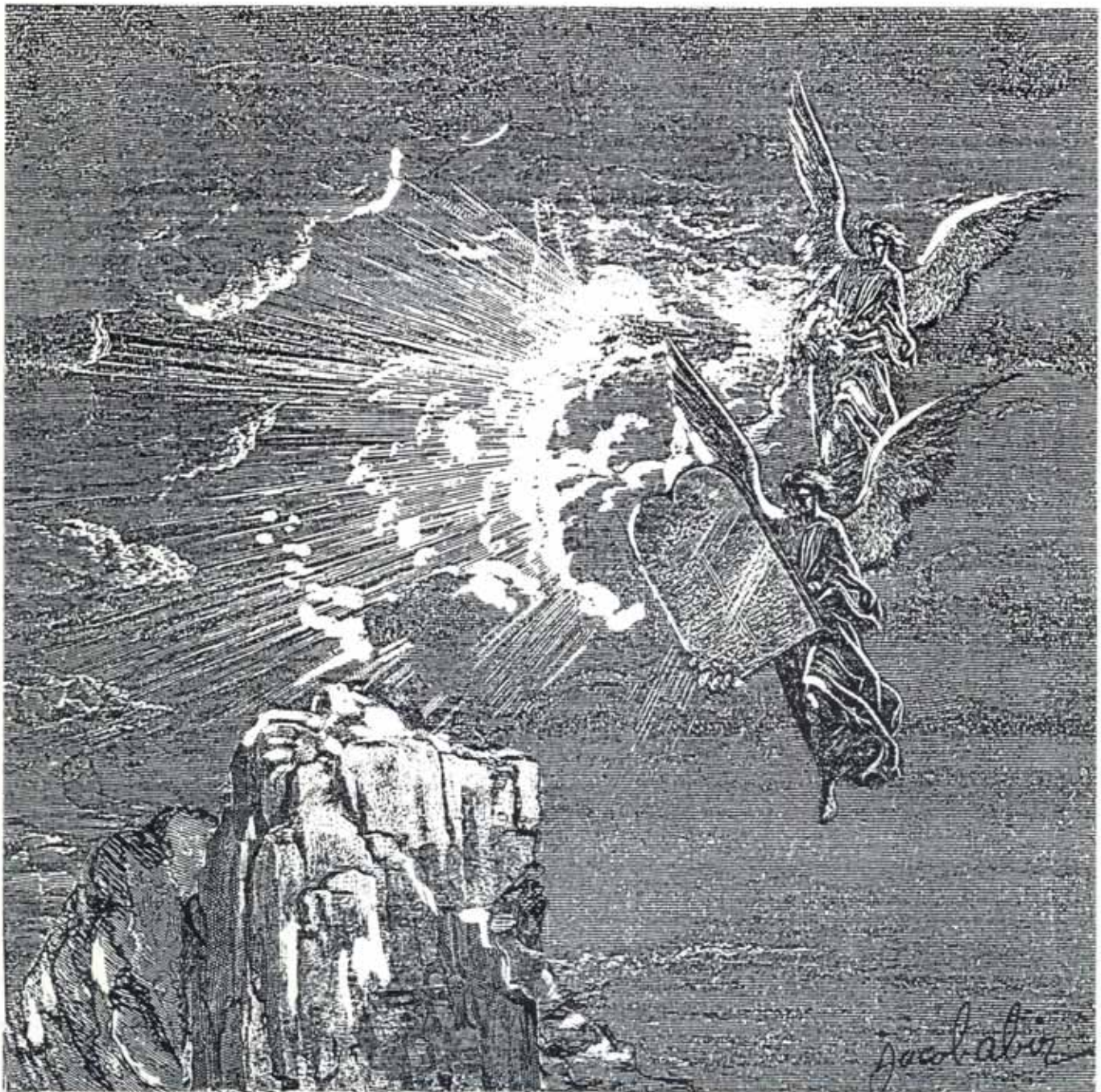
שופר
شوفار
SHOFAR

نشریه

فدراسیون یهودیان ایرانی

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال دوازدهم - شماره ۸۲ - سیوان ۵۷۵۴، می ۱۹۹۴، اردیبهشت ۱۳۷۳





Merrill Lynch

معاون ارشد امور مالی : **سام امیر ابراهیمی**
VICE PRESIDENT

با بیش از هشتاد سال سابقه در امور سرمایه گذاری
و بیش از ۴۴۰ میلیارد دلار سرمایه تحت مدیریت

(800) 456-8790

(310) 858-4785

FAX: (310) 282-8256

2121 Avenue of the Stars, # 1600, Los Angeles, CA 90067

اعتماد به شرکت **Merrill Lynch** یک سنت دیرینه آمریکائی است

CENTURY DISCOUNT PHARMACY

حراج فوق العاده وبی سابقه در داروخانه های

سنجری

عدهای سودجو با استفاده از شهرت و صداقت داروخانه سنجری خود را بجای آن معرفی می نمایند لطفاً داروخانه سنجری را که فقط در دو محل زیر فعالیت دارد بادیگران اشتباه نکنید



شربت تایلنول برای سرماخوردگی بچه ها ۲ اونس قیمت معمولی ۶/۸۰ قیمت حراج ۳/۹۹ دلار



تایلنول بی ام دو برابر قدرت ۵۰ تایی قیمت ۸/۳۰ دلار قیمت حراج ۲/۹۹ دلار



قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی گرم ۲۰۰ تایی قیمت ۱۵/۹۰ دلار قیمت حراج ۸/۹۹



نظره تایلنول اطفال ۳۰ میلی گرم ۸/۹۹ دلار قیمت حراج ۵/۹۹ دلار



شربت ایمودیوم ضد اسهال قیمت ۷/۸۰ دلار قیمت حراج ۲/۲۹ دلار



تایلنول معمولی ۲۰۰ تایی قیمت ۳/۱۲ دلار قیمت حراج ۱/۹۹ دلار



شربت مایلانتا ضد گاز و ضد اسیدی دو برابر قدرت ۲۲ اونس قیمت معمولی ۱۲/۲۵ قیمت حراج ۷/۹۹ دلار



قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی ۱۷۵ عددی قیمت معمولی ۱۵/۲۵ قیمت حراج داروخانه های سنجری ۸/۹۹ دلار



قرص مایلانتا ۱۰ میلی گرمی قیمت ۱۳/۳۲ دلار قیمت حراج ۷/۹۹ دلار

مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

شعبه بورلی هیلز

۴۱۵ کورسنت درایو شمالی

درماتیکال بیلدینگ روبروی

سیتی هال بورلی هیلز

تلفن: ۵۹۹۹-۲۴۶-(۳۱۰)

شعبه وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتا مونیکا بلوار

در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

تلفن: ۱۵۶۸-۴۷۳-(۳۱۰)

اولین داروخانه در لوس آنجلس

که قیمت های فدکو- سیوان

و ترفیسی را می شکند

فدراسیون یهودیان ایرانی

جشن خانوادگی

و آشنائی جوانان

از ساعت ۸ بعدازظهر یکشنبه ۱۲ جون

در هتل بوناونچور برگزار مینماید

در این شب همه همکیشان ما چون یک خانواده بزرگ

کرد هم میآیند

با شرکت هنرمندان صاحب نام

لیلا فروهر - گروه بلاک کتز

و جمال وفانی

مجری برنامه مولود زهتاب

و با هنرمندی قاسم کلی

پذیرائی: کوکتل

برای تهیه بلیط لطفاً با تلفن های زیر تماس تماس بگیرید:

(۲۱۳) ۶۵۱-۰۶۲۰	البیس آقای سفارادی	(۲۱۳) ۶۵۵-۷۷۳۰	فدراسیون یهودیان ایرانی
(۲۱۳) ۷۴۸-۱۷۶۸	جلوکبایی مسعود- دانان	(۸۱۸) ۳۴۲-۳۴۲۰	خانم الباسان - ولی
(۲۱۳) ۲۷۱-۸۱۹۱	نظریان	(۲۱۳) ۴۷۷-۲۲۵۵	خانم ناهد - وست وود
(۸۱۸) ۹۰۶-۳۶۶۶	خدمات بیمه اسحقیان	(۲۱۳) ۷۴۶-۸۰۴۱	ابی اسفندی - دان ناوان
(۲۱۳) ۶۵۹-۵۱۴۷	ورلد آف ویدئو آدیو	(۲۱۳) ۹۳۴-۹۳۰۶	گلدن سینتی
(۳۱۰) ۶۵۹-۷۰۷۰	ایلات مارکت	(۲۱۳) ۴۸۹-۹۸۲۴	جوهری موندیال - کهن / دانان
(۲۱۳) ۸۵۱-۵۸۹۶	آقای آریانا	(۲۱۳) ۷۴۷-۸۰۰۵	لقمان سخانی

شرکت کتاب (۲۱۳) ۴۷۷-۷۴۷۷

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel: (213) 655-7730
(213) 655-7731
FAX: (213) 655-1221

نشریه شوفار - سال دوازدهم

شماره ۸۲ - سیوان ۵۷۵۴

می ۱۹۹۴ - اردیبهشت ۱۳۷۳

• شوفار برسپله لدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ ریزگدشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیر نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

سیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

دکترهوشنگ ابرامی شکوه درویش

نینا استوار فرزانه طالعی

گیتی بروخیم سام کرمانیان

دکتر باروخ بروخیم گیتا کروبیان

نوراله خرازی دکتر فریدون نصرتی

ابراهیم ویکتوری

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و ملاحظاتی که نوشت هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده ریاست خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر ماخذ آزاد است.

بهای درج يك نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

يك سوم صفحه ۱۲۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

شاعوت را جشن میگیریم. زمانی که پروردگار تورات را به قوم یهود داد - کتابی که بزرگترین شیرازه پیوستگی مردم ماست و متضمن والاترین آموزشها برای هر انسان. کتابی که در اوج آسمانی بودنش. همه نشانی های زمینی را در بر دارد و هر مؤمنی آنرا باور دارد.

... میخوانیم این بزرگ هدیه خداوند را به مردمان! و دوره میکنیم آنرا! و هر بار بیشتر از پیش میآموزیم که بودیم. کیستیم و که باید باشیم! و در سالروز نزولش به رقص و پایکوبی و گل افشانی میپردازیم. پس از دو هزار و پانصد سال پراکندگی در اقصی نقاط جهان، گرد هم میآئیم و می بینیم که بپاس این میراث الهی، همه ما، چه آنکه از چین آمده و چه آن حبشی و روس و ایرانی و لهستانی و الجزایری و هندی - همه و همه، همانند و یکدست با ارزشهائی همانند و پریها - باقی مانده ایم! و شادمانه میرقصیم و پای میکویم.

روز مادر را جشن میگیریم، یکی دیگر از بزرگترین هدایای خداوند به انسان زمینی. مادر، موجودی که سمبل بالاترین فداکاریها و مهربانی هاست! که زندگی را نه برای خود که فرزند خود میخواهد! که همه ما بخشی جدا نشدنی از وجود گرامی او هستیم. عزیزترین موجوداتی که - متأسفانه نزد برخی از ما، مادام که مادر ماست گرامی است اما وقتی همسر ما شد چنین نیست ... و ما دست اندرکاران خدمات اجتماعی چه بسیار در این روز و روزگار با برخوردهای باور نکردنی میان همسران مواجه میشویم که منجر به جدائی هائی میشود، (جدائی هائی که اغلب اجتناب پذیر است اما غالباً صورت می پذیرد) و در میان این دعوها چه بسیار می شنویم که مردها، بی آنکه بیاندیشند که فرزندان مادرانی هستند که به آنان عشق میورزند، به همه زنها دشنام میدهند.

دوست بداریم مادرانمانرا. چنانچه در قید حیاتند، گرامی بداریمشان و اگر نیستند، یادشان را همیشه با خود با سربلندی و افتخار داشته باشیم.

شاعوت مبارک و روز مادر مبارک.

کشتار آنکارا، کشتار حبرون، کشتار مخوبات

و

انجمن کلیمیان تهران

پیش از آنکه ما بخواهیم وارد در اصل مطلب گردیم، این واقعیت را تأیید می کنیم که شایسته نیست که بیرون گود ایستاد و گفت «لنگش کن» و ما هم چنین قصدی نداریم. ما از شرایط و اوضاع و احوال درونمرزی و بویژه وضع همکیشانمان، شاید خیلی بیشتر از آنچه در تصور بگنجد، آگاهی داریم و آنرا مستمرا زیر نظر داریم. طرف سخن ما آندسته افرادی هستند که در حال حاضر سکان رهبری یهودیان ایرانی مقیم ایران را بدست گرفته اند: آقایان روشنفکران، روشنفکرانی که چند سال پیش ما در شوفار با «بقول خودشان»، یک سلسله افشاگری، را باعث گردیدیم تا موضع غیر واقع بینانه و تا حدودی کودکانه خود را تغییر دهند. در آن سالها، این آقایان در سطح مملکتی تبدیل شده بودند به پیشقراولان فرستادن لعن و نفرین و هزار دشنام به دولت اسرائیل و خواستار ریشه کن شدن آن. این شعاری بود که در آن زمان همه فلسطینیان فریاد میزدند که: اسرائیل باید نابود گردد و همه یهودیان اسرائیلی هم بدریا ریخته شوند. صد البته، در داخل ایران، گروههای تندرو نیز همین شعار را فریاد میزدند ولی ما شاهد بودیم که دولتمردان ایرانی، آرام آرام خود را از این طیف غیر منطقی کنار می کشیدند. اما آقایان روشنفکران مگر دست بردار بودند؟ آنها عربده زنان و پا برهنه بدنبال «نابود باید گردی» ها میبودند.

همزمان با دیگر نشریات درونمرزی که ارگان حکومت بودند و کوچکترین حرفی راجع به اسرائیل نمی زدند، تموز، ارگان آقایان را میخواندی که آکنده بود از فحش و فضاحت به یهودیان اسرائیل. یعنی مرشد بخشیده بود، اما پاتبکی دست بردار نبود. سالها

چند سال پیش در کنیسانی در شهر آنکارا، یک بامداد شبیه، در حالیکه دهها یهودی به نیایش ایستاده بودند، گروهی از آدمکشان فلسطینی حماس به این خانه خدا یورش بردند و بیشتر نیایشگران را بخاک و خون کشیدند. در میان این «نمازگزاران» یک ایرانی هم که در آن زمان مشغول بازدید از ترکیه بود حضور داشت که او نیز به خون خود در غلطید ...
انجمن کلیمیان ایران در قبال این آدمکشی گروهی وحشیانه چه کرد؟ سکوت.

چند ماه قبل یک اسرائیلی افراطی گروهی نمازگزار عرب را به مسلسل بست و کشتار بیرحمانه و غیر منطقی را باعث شد که قبل از هر کس دیگر، دولتمردان اسرائیلی آنرا محکوم نموده اعمالی از این دست را غیر قابل تحمل اعلام نمودند. و از پی آن کلیه سازمانهای یهودی جهانی به محکوم کردن این کشتار جمعی و اعلام انزجار از آن پرداختند.

انجمن کلیمیان ایران اینجا به یکباره قد علم کرد و ضمن صدور اعلامیه ای به ابراز انزجار از این «قتل عام فجیع نمازگزاران مسلمان در مسجد ابراهیم» پرداخت و این کشتار را به «ملت بزرگوار ایران» تسلیت گفت و اضافه نمود که این کشتار «زیر نظر نظامیان اسرائیلی» انجام گرفته است. انجمن همچنین اضافه نمود که برای آموزش روح شهدای این فاجعه بزرگ، در تمام کنیساهای کلیمیان در سراسر ایران، دعای مخصوص مردگان خوانده خواهد شد ...

فردای روز فاجعه حبرون، فیض اله مخوبات - پیرمرد یهودی ۷۸ ساله و متولی کنیسه یوسف آباد در تهران را - پس از اعمال شکنجه های گوناگون، اعدام میکنند.

انجمن کلیمیان ساکت است.

اگر شما در آن زمان فریاد مردم ما را به گوش دولتمردان یا فرقه های گوناگونی که بر سرزمین ما حکومت در حکومت دارند می‌رساندید، چه بسا امروز برادر سالمند و شریف ما مخوبات، بدست مثنی دژخیم شکنجه و سپس به اعدام نشده بود. مخوبات را کشتند و شما نفس نکشیدید. آقایان عزیز، لطفاً اگر قصد نفس کشیدن ندارید، بر ما و مردم ما منت بگذارید و در مورد کشتار بیرحمانه و غیر انسانی حبرون نیز سکوت کنید - چرا که وقتی دهن باز میکنید، مسلسل را از دست یک اسرائیلی که دچار جنون آبی شده می‌گیرید و می‌دهید دست ارتش اسرائیل. چه خلاقیتی دارید شما در تخطئه و بد نام کردن همکیشان خود. شما خودتان نمیدانید یا نمی‌خواهید بدانید که این خوشرقصی های شما، جز ایجاد انزجار بیشتر نزد آنانکه برایشان این اداها را در می‌آورید، ثمر دیگری ندارد.

اگر برای مردم ما زحمت می‌کشید، از شما سپاسگزاریم. اما بعضی کارهایتان انسان را بیاد گاو نه من شیر می‌اندازد.

طول کشید تا روشنفکران آموختند که روشنفکری تنها ناسزا گویی به یک حکومت یهودی نیست و زیاده روی کردن در اینکار هم، در حقیقت بمثابة دست کم گرفتن شعور آنانی است که این خوشرقصی ها برایشان میشود. شاید هم به اعتبار درک این واقعیت بود که آخر سر در نشریه شان را تخته کردند رفت پی کارش و تنها هراز چند گاه میدیدی که اعلامیه ای از بابت مسئله در نشریه ای بنام اینان درج میشد.

روشنفکران و انجمن پیرو آنان، در قبال کشتار آنکارا ساکت ماندند - کشتاری که در آن یکی از برادران یهودی ایرانی ما نیز جان باخت. ما می‌پرسیم آیا این کنیسا را هم اسرائیل درست کرده بود؟ تصور ما اینستکه چنانچه فریاد اعتراض انجمن کلیمیان در زمان این جنایت بلند شده بود، هیچ مقام حکومتی در ایران جلوی این امر را نمی‌گرفت - آقایان نفرمایند که مصالح جامعه حکم میکرد که چیزی نگوییم! برعکس، مصالح جامعه حکم میکرد که - اگر بهیچ دلیل دیگری هم نگوییم.. دست کم به خونخواهی یک یهودی ایرانی برخیزیم و بپرسیم چرا؟

صیون ابراهیمی

مشاور امور مالی، مالیاتی

و وام های بانکی برای کسب و امور بازرگانی

Sion Ebrahimi
Financial Consultant

12100 Wilshire Boulevard, Suite 635
Los Angeles, CA 90025

Tel: (310) 447-5500
Fax: (310) 447-5502

دفتر حقوقی

فرید مشیان

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا

فوق تخصص در قوانین مالیاتی

- برنامه ریزی برای کاهش مالیات - تنظیم وصیت نامه و تراست (Trust)
- تنظیم تراست برای حفظ دارایی در داخل و خارج از امریکا
- امور مالیاتی - دعاوی مالیاتی با IRS - امور مربوط به مالیات شرکت ها
- امور مربوط به مسائل مالیاتی بین المللی - مسائل مالیاتی مربوط به املاک
- امور بازرگانی - تأسیس ثبت و انحلال شرکت ها در کالیفرنیا و سایر ایالات امریکا و کشورهای خارجی
- تأسیس شرکت با مسئولیت محدود

Law offices of FRED F. MASHIAN

ESTATE PLANNING

Wills
Trusts
Asset Protection Trusts
Foreign Held Trust
Probate
Conservatorship

BUSINESS PLANNING

Incorporation: California, National, and International
Partnerships
General Partnerships
Limited Partnerships
Joint Ventures
Limited Liability Companies

TAX

Audits and Tax Disputes with IRS
Corporate Tax
International Tax Planning
Tax Aspects of Real Estate Transactions

2001 Wilshire Boulevard, Suite 505, Santa Monica, California 90403 - 5640

(310) 829 - 6068

Fax: (310) 829 - 6288

پیشکش به دوست فرزانه ام

دکتر هوشنگ ابرامی

بخاطر زحمات بی وقفه اش در به قلم کشیدن سلسله نوشتار های «ضد یهودیگری»

گردنک را پیش کردم گفتمش: «ساجدی را سر ببر از ذوالفقار»

تیغ تا او بیش زد، سر بیش شد تا برست از گردنم سر، صد هزار

مولانا جلال الدین محمد بلخی



چنین گفت . . .

گوبلز از قول هیتلر

«هنوز ۴۸,۰۰۰ یهودی در برلین زندگی می کنند. اینان با اطمینان قاطع میدانند که با پیشرفت جنگ، بطور دسته جمعی به شرق فرستاده شده نابود خواهند شد. و چون از خشونتتی که بر جانهای آنان خواهد رفت آگاهند، تا زمانی که زنده اند و نفس می کشند برای سرنگونی رایش سوم از هر کوششی فرو گذار نخواهند کرد.»

گوشه ای از متن سخنرانی گوبلز، وزیر تبلیغات آلمان نازی

در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۲

کیهان لندن از قول یک خواننده

بمناسبت گزینش فیلم «شیندلرز لیست» در مراسم جوایز اسکار

این همه مظلوم نمای برای چیست؟

آیا تصور نمی شود انتخاب فیلم «لیست شیندلر» در مراسم جوایز اسکار به عنوان بهترین فیلم سال ۹۳ یک نوع حمایت از سیاست (نژادپرستی) باشد؟

قوم یهود هم مانند ملت های دیگر در گذشته مورد ظلم قرار گرفته است. اگر به تاریخ یک نگاه سطحی بیندازیم به سهولت پی میبریم که این تنها یهودیان مقیم آلمان نازی نبوده اند که هدف ظلم واقع شده اند. در همین یکی دو سال گذشته آیا تصور می کنید قتل عام مردم بوسنی، کمتر از کشتار یهودیان به دست نازی ها بوده است؟ چنین فجایعی هر روزه در گوشه و کنار جهان رخ می دهد. پس چرا فقط قوم یهود با اجرای مراسمی هر ساله در سراسر جهان مظلوم نمایی می کند.

اگر خون آشامی چنگیز را به یاد بیاوریم که با ملت های گوناگون چه کرد این مظلوم نمایی قوم یهود مورد سؤال قرار می گیرد. از جنگ جهانی دوم به بعد پیوسته سالگرد کشتار یهودیان کشور آلمان به دست نازی ها به عنوان بزرگترین ننگ بشریت تلقی شده و (مخصوصا در غرب) با به نمایش گذاشتن فیلم های سینمایی و برپایی نمایشگاه های عکس و جلسات سخنرانی، مظلومیت قوم یهود را به رخ مردم جهان می کشند. به راستی اجرای چنین رفتاری چه هدفی را دنبال می کند؟

بی تردید این طور استنباط می شود که سران قوم یهود که در حال حاضر همه ارگان کارساز مانند صنعت سینما - پهنه مطبوعات - رادیو - پزشکی - حقوق و اقتصاد غرب را در انحصار خود گرفته، می خواهند برای پیشگیری از ظهور یک نهضت احتمالی گسترده دیگر علیه قوم خود سدی ایجاد کرده باشند.

بنا به استعداد و کارایی که قوم یهود دارد، در چند دهه اخیر خود را یک قوم برتر نشان می دهد و ملت های دیگر به وضوح احساس می کنند که موجودیتشان در محدوده قدرت اقتصادی قوم یهود احاطه می شود. این وضع یک نوع نگرانی در میان ملت های دیگر ایجاد کرده است.

بر پایه همین اصل چنین بر می آید که در جهت برطرف ساختن این نگرانی و دشمن زدایی هر ساله قوم یهود تبلیغات گسترده ای برای مظلوم نشان دادن خود به انجام می رساند.

در نهایت، تهیه فیلم «لیست شیندلر» و اهدای جایزه اسکار به آن و تجلیل یک پارچه رسانه های آمریکایی که به دست جامعه یهودی امریکا اداره می شود، فقط و فقط به منظور نشان دادن مظلومیت یک قومی صورت می گیرد که در حال حاضر به صورت پنهان دارد بر جهان حکمرانی می کند.

رحیم اوجی - دانشجوی رشته سینما - لوس آنجلس



فیلمی که داستان زندگی یک مسیحی مال اندوز زن باره است که با بهره گیری از نقاط ضعف دولتمردان آلمانی و رشوه دادن و فاحشه انداختن در آغوششان، تنها هدفش کسب ثروت است. اما در رویارویی با سهمگین ترین و کریه ترین جنایاتی که تاریخ بشر بیاد دارد، همین انسانی که جز به مال و شهوترانی به چیزی دیگر نمی اندیشد بناگاه چنان تحت تاثیر قرار میگیرد که تمام توش و توان خود را برای جلوگیری از کشتار گروهی کوچک از ملیونها یهودی بکار میگیرد و موفق هم می شود. و شیندلر، این مسیحی رحیم برای آقای رحیم اوجی، نویسنده این نامه میشود پرچمدار نژاد پرستی.

کیهان لندن از قول این ضد یهودی که فکر میکند خیلی ماهرانه دارد نیت خود را پنهان نگه میدارد، ادامه میدهد که یهودیان تنها قومی نبوده اند که مورد ظلم قرار گرفته اند، جاهای دیگر هم ظلم میشود و «پس چرا فقط قوم یهود با اجرای مراسمی هر ساله در سراسر جهان مظلوم نمائی می کنند؟» بیاد میآورد وقتی یک ضد یهودی متعصب با لگد به پهلویش شما می کوبید و شما از درد نعره می زدید، با خنده و مسخره میگفت: «چه خبره اینقدر جود بازی در میآری؟» این درست همان چیزی که توی کله ی یهودی ستیزی چون رحیم آقای ما دور میزده و وقتی ایشان خواسته آنرا به قلم بکشد و زحمت خود سانسوری بخود داده، تبدیل به خزعبلات بالا شده. اما

نگاه کنیم و مقایسه کنیم این دو گفتار را. گوبلز از زمانی که دهان باز میکند تا وقتی که سخن خود را به آخر میبرد، با توی شنونده بقول عوام «روراست» است. گوبلز موضع سهمگین، ضد انسانی و ضد یهودی خود را سالها است روشن کرده و در این روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۲ تنها کاری که میکند اینستکه بر کارنامه سیاه آدمشکی های خود، مهر دیگری میزند - و توی خواننده این گفته، نظری بر آن می اندازی و به روح پلید یکی از شیطان صفت ترین حیوانات درنده انسان نما لعنت می فرستی. کیهان لندن را می خوانی و بویژه اگر یهودی باشی، پشت این نوشته، چهره یهودی ستیزی را می بینی که انواع آنرا به اشکال گوناگون در طی سالهای متمادی عمرت دیده و تجربه کرده ای. میدانید چه کسانی را میگویم؟ آنهایی که شما میگفتند (و گهگاه هنوز هم میگویند): «چقدر تو آدم ماهی هستی، اصلاً بهت نمیاد جهود باشی!» و آنهایی که «جهود بازی در آوردن» برایشان یک اصطلاح عادی و روز مره بوده و هست.

در آغاز، نوشته با این پرسش آغاز میگردد (که بعداً معلوم میشود فتوائی است که نویسنده داده) که آیا بنظر خواننده، اینکه فیلم لیست شیندلر برنده جایزه اسکار شده یک نوع حمایت از سیاست نژاد پرستی نیست؟ فیلمی که از آغاز تا انتها تمام هدف و مرادش تخطئه کردن هر گونه نژاد پرستی است.

ایشان. پس از انداختن نگاهی به افاضات قلم خود، توی صندلی شان جابجا شده، لبخندی زده، قلم را در دستشان کمی تکان تکان داده اند و گفته اند: «خب، حالا وقتشه که چند تا شاهد زنده و مرده بیارم تا استدلالم!!» چهار میخه بشه. و شاهد میآورند ظلم چنگیز مغول را و نیز از کشتار مسلمانان بوسنی سخن میگویند.

به نامه نویس به کیهان لندن در اینجا، با آوردن این ترکیب (چنگیز مغول و فجایع بوسنی) باید یک نمره ۳ یا ۴ داد، چرا که کوشیده زیرکانه یک حمله بمراتب ویرانگرتر در تاریخ سرزمین ما - یعنی حمله اعراب را زیر سیلی در کند. حمله ای که در آن نه فقط جان و مال ما و هموطنانمان مورد تعرض تازیان قرار گرفت، بلکه به فرهنگ و ادب و سنت و ناموس ملت ما چنان دست اندازی شد که تا به امروز شاهد زیانهای دنباله دار آن هستیم.

توصیه نویسنده کیهان لندن اینستکه: «خب کشتند که کشتند، حالا چرا اینقدر هر سال در سالگرد هالوکاست سروصدا راه می اندازید، در حالیکه ما دیگر مردم کره خاکی بابت دست اندازی های چنگیز و مسلمان کشان بسنی سکوت کرده ایم؟» استدلال را ملاحظه میفرمائید؟

آقای رحیم اوجی، آیا اصلاً خودتان میدانید دارید چه میگوئید؟ گمان نکنم. اجازه بفرمائید به آگاهی شما و نشریه ای که نوشته شما را به چاپ رسانده برسانم که اولین فریاد اعتراض برای ظلم بی پایانی که بر مسلمانان بوسنی میروود از حنجره ما یهودیان برخاست - الی ویزل، نویسنده، متفکر و برنده جایزه نوبل که خود یکی از بازماندگان کوره های آدمسوزی هیتلر است برای جلوگیری از این ظلم دست به کوششهای گسترده ای زد. دیگر یهودیان هم اردوگاه او باو پیوستند و سازمان های یهودی جهانی به چاره جوئی پرداختند. تعداد زیادی از کودکان مسلمان یتیمی که پدران و مادران خود را در کشتار از دست داده اند، به اورشلیم برده شده به آنان پناه و سر پناه و سرپرست داده شد. راستی در طول این مدت زمانی که فعالان یهودی برای نجات جان مسلمانان بوسنی تلاشی گسترده را دنبال میکردند، شما آقای اوجی چه

میکردید؟ میخواهید حدس بزنم؟ حتماً داشتید فکر میکردید که این جنگ را هم یهودیان راه انداخته اند - چرا که اینها همه دنیا را زیر نفوذ خود دارند.

کیهان لندن عقیده این نویسنده خود را اینطور قلمی کرده است که: «بی تردید این طور استباط میشود که سران قوم یهود در حال حاضر، همه ارکان کار ساز مانند صنعت سینما، پهنه مطبوعات، رادیو، پزشکی، حقوق و اقتصاد غرب را در انحصار خود گرفته...» جان کلام اینجاست. این گفته، عین شعارهای هیتلر و گوبلز است. من با کیهان لندن و رحیم آقای نویسنده اش روی این کلمه «بی تردید» خیلی حرف دارم. اینها باید بگویند که این آمار را از کجا آورده اند. آیا مستندی در دست دارند یا همه این حرفها زائیده تخیلی مالیخولیانی است که ریشه در یهودی ستیزی دارد. کیهان لندن حق ندارد هر چیزی را که بدستش میرسد چاپ بزند و زیرش هم بنویسد: «خوب یک عقیده است!» کجای کدام آمار معتبر نوشته شده که یهودیان اینهمه در غرب قدرت و نفوذ دارند. اصلاً کدام آمارگیری در غرب جرأت می کند هنگام آمارگیری از طرف بپرسد چه دینی داری؟ آخر توئی که ته دلت از یهودی بیزاری و قلم بر میداری و می نویسی «بی تردید»، بگو چطور (بقول همان عربهایی که فرهنگ ما را مورد تاراج قرار دادند) این چنین رجا، واقع و ضرض یقین از خود رفع شبهه کرده ای و همه حرفه ها و رسانه های گروهی غرب را دو دستی تقدیم و تحویل یهودیان کرده ای، سهل است، حکومت جهانی را هم به دست خلق یهود داده ای؟

واقعیت اینستکه انسان متعصب، برای توجیه تعصب خود، دست به دامن دروغ میشود. یهودی ستیز در جهان فراوان است و مثل قارچ از هر گندابه ای میروید. به نشونازها در غرب نگاه کنید. مالیخولیا اینستکه بگوئیم ۱۵ ملیون یهودی بر متجاوز از ۴ میلیارد سکنه کره خاکی حکومت می کنند. تعصب کور آنستکه که بگوئیم چرا یهودیان جهای که در زمان جنگ جهانی دوم یک سوم مردم خود را از دست داده اند، در سالمرگ کشتار بیرحمانه آنان به سوگ می نشینند. فکرش را بکنید، مثل اینستکه بگوئیم

خدای ناخواسته در جنگ میان ایران و عراق ۲۰ میلیون از جمعیت ۶۰ میلیونی سرزمین ما کشته میشوند. از آقای اوجی می پرسیم، آیا در چنان شرایطی، باز هم شما معتقد بودید که کسی حق ندارد فریاد اعتراض خود را بخاطر این کشتار به گوش جهانیان برساند؟ سوال سختی بود نه؟ و سوال سخت تر اینکه اگر ما اینهمه نفوذ و قدرت جهانی داشتیم، چطور یک جا ۶ میلیون نفرمان را نابود کردند و ما نتوانستیم کاری بکنیم؟

بیامی داریم برای شما جوجه هیتلرها و گوبلزها و کلیه رسانه های گروهی که قطعاً دانسته خود را تریبون شما قرار میدهند - و آن اینکه یهودیت ماندگار است. یهودیت ماندگار است نه بخاطر اینکه به تصور بیمارگونه شما، سررشته همه نهادهای کره خاکی در دست ماست، نه. یهودیت ماندگار است بدلیل ایمان ما به رسالت راستیمان در پاسداری از ارزشهای والای انسانی. به در خانه های ما بیایید و زن و مرد و پیر و جوان یهودی را بگیرید، به تحقیر و تمسخر بداخل کویه های بارکشی بریزید و به اردوگاههای کار اجباری ببرید و روی دستهایمان نمره خالکوبی کنید و پس از آنکه شیرۀ جاتمان را کشیدید، برهنه مان کنید و به اطاقهای گاز بفرستید و تعداد انگشت شمار ما را (در قیاس با کل سکنۀ گیتی) انگشت شمارتر کنید و اجساد ما را در گورهای دسته جمعی بروی هم بریزید و سپس به کناری بنشینید و بخيال پوچ خودتان نفسی

براحی بکشید که نژاد سامی و پیشقراول آن یعنی خلق یهودی را دارید به نابودی می کشید. بگذارید به آگاهی شما برسیم که در آن لحظه ای که ماموران گشتاپوی هیتلری بر دست خواهران و برادران من نمره ای خالکوبی میکردند، تصورشان این بود که دارند هویت او را میگیرند و نمره ای جایگزینش می کنند. و در آن هنگام که پوست تن آنان را می کنند تا از آن آباژور بسازند و از چربی تن آنان صابون می ساختند و قصابان آنها - چون دکتر منگله - اعضای بدن کودکان دو سه ساله دو قلو را از یکی می بریدند و به دیگری پیوند میزدند - جناب رحیم آقای اوجی و جناب مصباح زاده که میگذارید در نشریه شما فریاد حق طلبی خلق یهود به «مظلوم نمائی» تعبیر و تفسیر گردد و نشریه تان تریونی برای یهودی ستیزی باشد - در آن هنگام شما کجا بودید تا بدانید بر خلق ما چه گذشته است؟ در آن زمان دنیا و همه سکنۀ آن از مسیحی و بودائی و هندو و مسلمان در مقابل کشتار وحشیانه ما سکوت کردند - لطف بفرمائید و بما فرمان سکوت در عزای شش میلیون تن از خواهران و برادران و کودکانمان را ندهید. خواهش میکنم!

بگفته مولانا، تیغ بر گردن ما بگذارید و سرهامان را از تن جدا کنید و به نظاره بنشینید و ببینید که چسان بیشتر و پریارتر از رسالتهای انسانی میشویم.



گیتا کروبیان

وکیل رسمی دادگستری امریکا

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law
* Real Estate Broker

صددرصد برنده بودن در تمام دعاوی، با بیش از ۱۹ سال سابقه و تخصص در
املاک * مهاجرت * امور تجاری

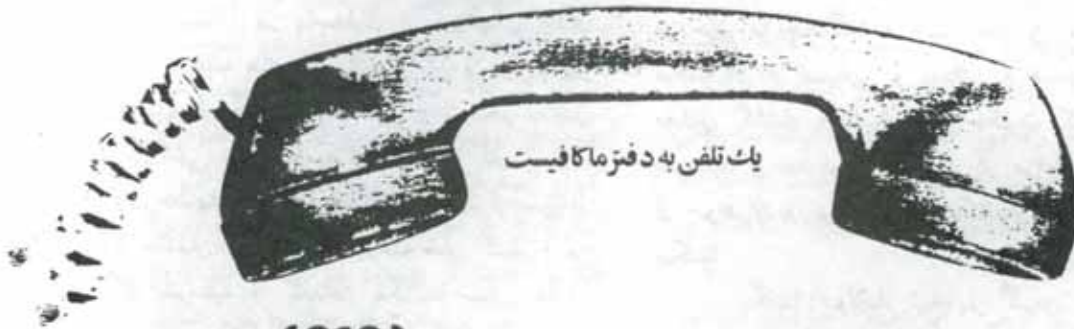
با توجه شخصی به هر مورد

Law Offices of
STANLEY C. FRANKLIN
A Professional Law Corporation

استتلی فرانکلین

با سابقه ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایران کالیفرنیا
با همکاری

پری فرانکلین



یک تلفن به دفتر ما کالیفرنیا

(818)

۲۴ ساعته

901-0344

وکیل متخصص در امور

تصادفات اتومبیل

با پرداخت کمترین حق الوکاله

Design: Saad Sladeti

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411



جوانه های جدید

فاشیسم

چندی پیش لئون دگرل رهبر سابق فاشیستهای بلژیک در سن ۸۷ سالگی در تبعید خود در اسپانیا درگذشت. او آنقدر زنده ماند تا بتواند لبخندهای خود را بر خوشباورانی که هنوز فکر میکنند فاشیسم نفس های آخر را می کشد بر لب آورد.

این آقای دگرل در دهه سالهای ۳۰ حزب فاشیست بلژیک را پایه گذاری کرد و یک واحد نظامی بوجود آورد که در جنگ جهانی دوم در روسیه به نفع آلمان جنگید و بعدها گروه نظامی او در واحد های اس اس ادغام شد.

او پس از آنکه در بلژیک به مرگ محکوم شد به اسپانیا گریخت و در آنجا دهها سال میزبان بقایای فاشیست های اروپا بود و همیشه ادعا میکرد که هیتلر به او گفته است اگر پسری میداشت میل داشت که مانند او باشد.

امروزه دیگر روشن است که هیتلر هنوز بازماندگانی دارد. در سال ۱۹۴۵ کسی نمیتوانست فکر کند که کمتر از نیم قرن بعد کمونیسم در اروپا به یک قدرت پایان یافته تبدیل شود و بجای آن صداهای فاشیسم بگوش برسد.

در میان دورنمای عجایب این دوران بخوبی معلوم است که بشریت امروز دلائل بسیاری دارد تا نسبت به فرقه گرائیها، بی منطقی ها و افسانه پردازیهها و عقایدی که خشونت را دامن میزنند و همه نشانه ای از فاشیسم هستند، نگران باشد. از آنجا که ایتالیا کشوری است که در آن دموکراسی و ثبات وجود دارد، مهم نیست که الساندرا نوه دختری موسولینی روزنامه نگار سوسیالیستی که اولین بار فاشیسم را

بقدرت رساند، بعنوان نماینده حزب نئونازی به پارلمان ایتالیا راه یافته است و حزب او در حال گسترش بوده و عقاید ضد خارجی را تبلیغ میکنند. اتحادیه فوتبالیست های انگلستان اخیراً یک مسابقه فوتبال را در برلین که مصادف با سالروز تولد هیتلر شده بود بخاطر اجتناب از خشونت های نئونازیها لغو کرد. بمب اندازی به کنیسه شهر «لوبک» را در ماه مارچ گذشته نیز نشانه ای از تمایل آلمان دموکرات و با ثبات به پیام فاشیسم نمیدانیم. اما در روسیه، حزب آقای ژرینوفسکی که بنحو مشهودی تمایلات فاشیستی دارد، اخیراً ۲۵ درصد آراء انتخاباتی مردم را بدست آورد. خشم و تندخویی او در باب بازستانی سرزمینهای از دست رفته روسیه و از جمله آلاسکا به شوخیها و مسخرگیهای چارلی چاپلین درباره هیتلر بیشتر شباهت دارد. ولی در واقع این هیتلر جدید چندان هم جای خنده و مسخرگی ندارد و می بینیم که تحریکات شبه فاشیستی او چه فجایعی را در بوزنیا بوجود میآورد.

در برابر افسانه های مارکس درباره خلاقیت مبارزات طبقاتی و اینکه پرولتاریا تنها نیروی مولد پیشرفت است، فاشیسم افسانه وحدت ملی را مطرح کرد و اینکه گویا ملت مشتمل بر گروهی از مردمانی است که عاری از هرگونه اختلاف داخلی هستند و اجازه حل شدن دیگران را (مانند یهودیان) در خود نمیدهند و اینکه تاریخ انعکاس خارجی خصومت ملت های قوی

نسبت به ملل ضعیف است. مارکسیسم تبلیغ میکرد که عوامل پیش از دوران صنعتی شدن مانند نژاد، وابستگی گروهی و مذهب خاصیت تاریخ سازی خود را از دست داده اند در حالیکه فاشیسم به برتری عوامل سازنده پیش از تاریخ تاکید میکرد. اکنون مارکسیسم اعتبار خود را از دست داده است ولی فاشیسم آینده ای را برای خود می بیند.

صربها که امروز پاکسازی نژادی و گروهی برای تشکیل صربستان بزرگ را ادامه میدهند در واقع مانند هیتلر و موسولینی ادعا می کنند که از گذشته ملت خود و از تمدن اروپا دفاع می کنند. صربها در انتقام جوئی از ترکهای عثمانی مساجد را ویران میکنند و به آتش می کشند. فاشیسم چه دیروز و چه امروز دشمنی را دامن میزده و تنها این نیست که با خشونت موافقت دارد بلکه خود در اصل خشونت است.

پدر بزرگ خانم الساندرا میگفت اگر دنیای دموکرات میخواهد برنامه ما را بداند، جواب اینست که برنامه ما شکستن استخوان دموکراتهای جهان است. و امروز روح آقای موسولینی به کالبد تیراندازان صرب در آمده که بی محابا به شهرهای پر از پناهندگان شلیک میکنند.

خاک جوامع مدرن و از جمله امریکا بخوبی آماده پاشیدن تخم فاشیسم شده است. فاشیسم انتقامی است که تاریخ از عصر بی فکری و نسبت های اخلاقی میگیرد. ممکن است گفته شود که باید همه ادعاهای مبتنی بر حقیقت را در هم فرو ریزیم زیرا هیچ حقیقتی وجود ندارد. در اینصورت اگر حقیقت غول بزرگی باشد، باید عقیده قوی ترها را حاکم بدانیم و چنین است که عقاید صربها چون از موضع قدرت اعمال میشود باید حاکم باشد. در امریکا بنام تنوع فرهنگ ها، بسیاری از جوانان امریکائی احساس خود شناسی را در هویت نژادی خود می بینند و این باعث میشود که پیشرفت همگانی در این جامعه و هویت عقیدتی مردم در جستجوی دستیابی به حقیقت بخطر افتد. پیشنهاد و شنیدن نظرات دیگران چنانکه در زبان لینکلن آمده است چیزی است که مردم امریکا خود را به آن وقف کرده اند. اما تاریخ چنانکه امروز آموخته

میشود نه بخاطر دست یابی به حقیقت است بلکه بیشتر برای ایجاد احترام بخود در میان ملل مختلف این کشور آموخته میشود و نتیجه آن ساختن افسانه هائی است که خوش آیند یک گروه و یا احساس ناراحتی گروه دیگر را سبب میشود. امروزه به گروههای زیادی آموخته میشود که چگونه به عنوان یک قربانی تمدن و پیشرفت این کشور احساس غم انگیز برای خود فراهم کنند. فاشیسم بعنوان یک دکترین یا نظریه انتقام جوئی هر روز توسعه پیدا میکند و در برخورد با انسانها بیشتر به جسم آنها فکر میکنند تا به مغز و اعصاب آنها و متأسفانه امروز فاشیست ها چنین هستند.

خالد محمد یک اتنی سمیت سیاه است که در حال حاضر در برخی از دانشگاههای امریکا که بیشتر متعلق به سیاهان است مورد استقبال قرار میگیرد. این مرد اخیراً پس از بازدید از موزه هالوکاست در واشنگتن با احساسی که ناشی از رد کردن حقایق بود چنین گفت: این کاری است که نازیها با به اصطلاح یهودیان کردند. او یهودیان را دماغ منقاریهای نان بیگل خور میداند که از کوهها و غارهای اروپا به امریکا خزیده اند و پس از بیان این مطلب به دانشگاه هاروارد رفت تا برای دانشجویان نطقهائی ایراد کند. او میگوید ۱۵۰ میلیون نفر از سیاهان در راه سفر به قاره امریکا جان خود را از دست داده اند در حالیکه تاریخ نویسان میگویند بین ۷ تا ۱۵ میلیون نفر از افریقائیان به قاره امریکا آمدند و شاید ۱۵ درصد آنها در دوره انتقال جان خود را از دست دادند. دانشجویان دانشگاه ها وارد باید در آینده نزدیکی به سخنان داوید بایرون استاد تاریخ در دانشگاه ییل (Yale) که خود مرجع سرشناسی در تاریخ بردگی است گوش فرا دهند ولی مقامات دانشگاه از او خواسته اند که مسافرت خود را بخاطر تظاهرات ضد یهودی به تعویق اندازد. آقای بایرون یهودی است و مقامات دانشگاه ها وارد نمیتوانند یک دانشمند را در برابر پیراهن قهوه ای ها محافظت کنند. این حادثه کوچک چندان در مقابل شهوت خون ریزی در بوسنی مهم نیست ولی این حادثه از همان طرز فکر فاشیستی ناشی میشود و چنین است که پنجاه سال بعد هنوز لبخند بی معنای دگرل خطرناک بنظر میآید.

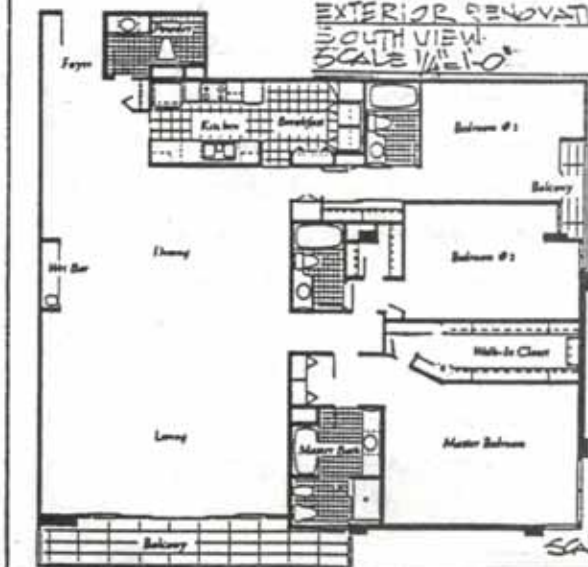
J. A. JACOB ABIR, ASID
 ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
 10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
 Los Angeles, California 90024
 [310]470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
 دانشگاه ملی

طرح و نظارت:
 ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
 منازل و محوطه سازی



EXTERIOR RENOVATION - 1611 ST. PHILADELPHIA
 SOUTH VIEW
 SCALE 1/4" = 1'-0"



کلاس های
 نقش و معماری داخلی
 تلفن: (۳۱۰) ۴۷۰-۹۲۲۸

2 1/2 BED ROOM
 1ST & 2ND FLOOR
 SCALE PLAN 1/4" = 1'-0"

خبرهائی

از

جهان یهود



عذر خواهی رئیس جمهور استونی

رئیس جمهور استونی، پرزیدنت لئارت مری در دیداری که اخیراً از اسرائیل بعمل آورد در مهمانی شامی که از سوی رئیس جمهور اسرائیل، عزر وایزمن به افتخار او داده شده بود، طی سخنانی گفت: «اینکه بخشی از جنایات هالوکاست در خاک استونی به وقوع پیوسته، تراژدی بزرگی است و ما باید خاطره یهودیانی را که جان خود را در این برهه از تاریخ از دست دادند زنده نگهداریم». وی افزود که در سال ۱۹۲۵، استونی اولین کشور اروپای شرقی بود که یهودیان در آن میتوانند بنیادهای فرهنگی و آموزشی تأسیس نمایند.

در سال ۱۹۲۶، صندوق ملی یهود، با ثبت اسم استونی در کتاب طلانی خود، سپاس خود را از موضع این کشور در قبال یهودیان اعلام نمود. پرزیدنت مری در ادامه سخنان خود گفت: «دوستی ما با خلق یهود ادامه یافت و در سال ۱۹۳۰ بسیاری از یهودیان آلمان به استونی پناهنده شدند. سایر ممالک همجوار ما مرزهای خود را بروی یهودیان بستند. اما من با افتخار اعلام میکنم که ما مرزهای خود را بروی یهودیان باز گذاشتیم. حتی در طی حکومت شوروی، بسیاری از یهودیان زیر فشار یهودی ستیزی رژیم شوروی به استونی پناهنده شدند».



پیشرفتهای تعویض عضو در اسرائیل

اولین عمل تعویض قلب و ریه در اسرائیل نزدیک به یکسال قبل روی یک زن فلسطینی بنام راجا سلطان حبیب اله انجام گرفت. این زن که مادر ده فرزند است اکنون در سلامت کامل بسر میبرد و به گفته خودش «زندگی دوباره» پیدا کرده است. این عمل در بیمارستان دانشگاه حداسا انجام گرفت و این بیمارستان اعلام داشته که آماده انجام اینگونه جراحی ها میباشد.

عکس بالا راجا را میان پرفسور سایمون گادفری (سمت راست) رئیس انستیتوی ریه و پزشک معالجش دکتر موتی کریمر نشان میدهد.



وضع مزاجی راو شینیرسون

راو مناخم مندل شینیرسون، راو اعظم نهضت لوباوویچ در اثر سکه سمت راست و چپ بدن او فلج شده و در وضع وخیمی بسر میبرد. نامبرده که ۹۲ سال دارد با کمک دستگاه تنفس مصنوعی نفس می کشد و در حال اغما، بسر میبرد. راو سینیرسون اخیراً مورد عمل جراحی چشم قرار گرفت و بلافاصله دومین سکه سنگین طی دو سال اخیر باو دست داد. تعداد زیادی از متخصصان قلب و مغز از کاتادا، ماساچوست، میشیگان و ایلینوی برای معالجه راو اعظم لوباوویچ به بیمارستان «بت ایسرائل» در ماتانتان آمده اند.

نجات یهودیان حبشه

از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ یهودیان حبشه با کمک مخفیانه اسرائیل باین کشور انتقال داده میشدند. پس از اینکه وزیر خارجه وقت اسرائیل - موشه دایان، این خیر را به مطبوعات داد، این عملیات قطع شد اما کمک باین گروه یهودیان برای اسکان در اسرائیل ادامه یافت. متعاقب شکست مذاکرات با رژیم منگیستو برای مبادله اسلحه با یهودیان مقیم این کشور، اکنون یهودیان حبشه پس از طی مسافت های طولانی با پای پیاده خود را به سودان میرسانند.

اخیراً تلویزیون اسرائیل اعلام نموده که پناهندگان مزبور از سواحل سودان با کشتی جمع آوری شده به اسرائیل منتقل میگرددند.

قائم مقام رئیس جمهور اسرائیل

برای اولین بار در تاریخ اسرائیل یک فرد «دروزی» بنام صلاح تعریف در سمت قائم مقام رئیس مجلس اسرائیل انجام وظیفه خواهد کرد. طبق قانون اساسی اسرائیل، چنانچه رئیس جمهور عزز وایزمن در خارج از کشور باشد، در شرایطی که صلاح تعریف در مقام ریاست مجلس انجام وظیفه میکند، همزمان وظایف رئیس جمهور را نیز بعهده خواهد داشت.

اعضای قبیله گم شده

نزدیک به ۳۰ خانوار که مدعیند بازماندگان قبیله گمشده «منشه» هستند در یکی از ایالات شمال شرقی هند بنام «میزورام» در انتظار اجازه نهائی برای مهاجرت به اسرائیل میباشند. این امر بدنبال مهاجرت ۹۰ نفر از جمعیت ۵۰۰۰۰ نفری یهودیان میزورامی است که ظرف دو سال گذشته به اسرائیل آمده اند. رامی شالوم، یهودی ۳۶ ساله اهل میزورام (که در هند اسرائیل کوچک خوانده میشود) میگوید: «یهودیت و اسرائیل لاینفک میباشد».

افزایش سرمایه گذاری خارجی

در سال ۱۹۹۳ سرمایه گذاری خارجی در اسرائیل بمیزان ۴۲ درصد نسبت به سال قبل و بمیزان ۷۵۱ میلیون دلار افزایش یافته، در این گزارش که از سوی بانک اسرائیل انتشار یافته اضافه شده که در سال گذشته میزان معاملات خارجی در اوراق بهادار به ۴۳ میلیارد دلار بالغ گردید. معاملات اوراق بهادار در سال ۱۹۹۳ که بالغ بر ۴۹۷۳ میلیارد دلار گردید ۶ درصد آن مربوط به سرمایه گذاریهای خارجی است.

مخالفت با ایجاد فلسطین

آل گر، معاون رئیس جمهور امریکا در دیداری که بنیامین نتنیاهاو، رهبر حزب لیکود در ماه گذشته از وی بعمل آورد، به نامبرده اطمینان داد که امریکا با تشکیل مملکتی بنام فلسطین مخالف است. نتنیاهاو از قول گر اضافه نمود که اظهارات مزبور مبین نقطه نظر دولت امریکا میباشد.

در بررسی که توسط این موسسه بصورت نمونه گیری در ماه ژانویه روی ۶۰۰۰ نفر انجام شده، ۴۴ درصد به اسحق رابین، ۲۰ درصد به نتیناهو و ۲۰ درصد به رافائل ایتان رای داده و ۱۶ درصد بقیه تصمیم خاصی در این خصوص نداشته اند. در یک آمارگیری مشابه در ماه مارچ، آراء رابین به ۳۸ درصد تقلیل یافت و آراء نتیناهو به ۲۶ درصد افزایش پیدا کرد و آراء ایتان به ۱۴ درصد رسید.

جمعیت اسرائیل

سازمان آمار و سرشماری اسرائیل اعلام کرد که جمعیت این کشور در سال ۱۹۹۳ به ۵٫۳ میلیون نفر بالغ گردیده است. ۶۰ درصد افزایش جمعیت را متولدین جدید و ۴۰ درصد بقیه را مهاجرین تازه وارد تشکیل میدهند. جمعیت یهودی مناطق جریکو و شومرون از ۱۰۵٫۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۲ به ۱۱۵٫۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۳ افزایش یافته است. جمعیت عرب مناطق مزبور ۱٫۹ میلیون نفر میباشد.

اجرای مراسم یهودی

براساس آماری که اخیراً در اسرائیل منتشر شده، نزدیک به ۸۰ درصد از سکنه این کشور مراسم عید پسخ را بگونه ای بجا آورده اند و حدود ۶۸ درصد از خوردن «حامس» در طول ایام این عید خودداری نموده اند. آمار مزبور نشان میدهد که یهودیان سفارادی و شرقی بیشتر به نگهداشتن این مراسم و دستورات مذهبی مربوط به آن توجه دارند تا یهودیان اشکنازی.

جهان اسلام و فیلم «لیست شیندلر»

استیون اسپیلبرگ، و کمپانی یونیورسال اعلام داشتند که علیرغم فشاری که از سوی کشورهای مسلمان برای سانسور فیلم «لیست شیندلر» پیش از نمایش آن در این کشور اعمال میگردد، بهیچوجه قصد حذف هیچ یک از قسمت های این فیلم را ندارند. تصمیم کمپانی تهیه کننده این فیلم اینستکه



دیدار رابین با پاپ

اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل در ماه مارچ گذشته برای دیدار با پاپ جان پال دوم به واتیکان رفت. در این دیدار رابین کوزه ای را که ۳۰۰۰ سال از عمر آن میگذشت و در حفاریهایی که در اسرائیل توسط باستان شناسان انجام گرفته کشف شده بود، به واتیکان هدیه نمود. در این دیدار که از سوی منابع واتیکان بعنوان یک دیدار «تشریفاتی» تلقی شده، اسحق رابین تاکید نمود که امنیت فلسطینیان تعهدی اخلاقی برای اسرائیل است و پاپ متقابلاً اعلام نمود که امیدوار است بزودی از اسرائیل دیدار بعمل آورد. نامبرده چندین بار در طول سخنان خود این جمله را که «خداوند به سرزمین اسرائیل برکت عطا فرماید» تکرار نمود. بین اسرائیل و واتیکان هیئت های نمایندگی سیاسی مبادله شده و در نظر است که بزودی این هیئت ها به سطح سفارت ارتقا، داده شوند.

در عکس بالا اسحق رابین و پاپ هنگام این ملاقات دیده میشوند.

رقابت بین رهبران دو حزب

موسسه آمارگیری کالوپ در اسرائیل اخیراً اعلام داشت که فاصله میان تعداد طرفداران اسحق رابین از حزب کارگر و بنیامین نتیناهو از حزب لیکود مرتباً کاهش می یابد.

کمک عربستان به اورشلیم

شهردار اورشلیم اهود اولمرت در گفتگویی با رادیو اسرائیل، ادعای عربستان سعودی را در مورد فعالیتهای این کشور برای جمع آوری وجوه جهت تعمیر اماکن اسلامی در اورشلیم، یک هیاهوی تبلیغاتی خواند. نامبرده اظهار داشت: «اگر عربستان در این خصوص حسن نیت دارد، باید وجوه جمع آوری شده را در اختیار شهرداری اورشلیم قرار دهد چون قانوناً تصویب هرگونه امر ساختمانی در اختیار شهرداری این شهر میباشد.»

وی اضافه نمود: «در طی تاریخ ۳۰۰۰ ساله اورشلیم، هرگز چنین آزادی و گشایشی برای همه ادیان برای بازدید از این شهر وجود نداشته است.»

ملک فهد پادشاه عربستان اعلام داشته بود که: «این جمع آوری وجوه بمنظور نجات اماکن مقدسه اسلامی است که اسرائیل میکوشد با بی توجهی بآن باعث نابودی تمدن اعراب و اسلام گردد». اولمرت در گفتگویی رادیویی خود اضافه نمود: «خاندان سلطنتی عربستان سعودی، بی آنکه نیاز باین داشته باشد که کاسه در یوزگی بدست گرفته و خانه به خانه بدنال جمع آوری اعانه برای اورشلیم برود، از منابع شخصی خود اقدام به پرداخت نماید. واضح است که این عملیات فقط جنبه تبلیغاتی دارد و بس.»

آنها در کشورهای سوریه، عراق، اردن، عربستان سعودی، پاکستان و هند به نمایش نگذارند. کشور مالزی که ابتدا از نمایش فیلم به بهانه طرفداری بیش از حد از یهودیان و انتقاد از آلمانیها از نمایش این فیلم طفره میرفت، اکنون اصرار دارد که هفت صحنه خشونت آمیز و نشان دهنده پیکرهای عریان از فیلم حذف شود. پافشاری مالزی در این خصوص بحدی است که نخست وزیر آن کشور اعلام داشته: «ما بر مالزی حکومت میکنیم نه آقای استیون اسپیلبرگ.»

اندونزی که بزرگترین جمعیت مسلمان جهان را دارد هنوز نمایش فیلم مزبور را تصویب نکرده است و بقرار اطلاع علت این تاخیر فشاری است که از سوی مالزی بر این کشور وارد میآید تا از نمایش فیلم خودداری گردد.

حکومت فیلیپین، هر چند در آغاز میخواست که صحنه های خشونت و عریانی از فیلم حذف شود، با تصویب رئیس جمهور این کشور فیدل راموس، فیلم را بدون سانسور در سینماهای این کشور به نمایش گذاشته و فیلم با استقبال زیاد روبرو شده است.

دولتهای لبنان و مصر نیز بدون دلیل خاصی از نمایش فیلم طفره میروند در حالیکه در ترکیه، «فهرست شیندلر» بدون هیچگونه اشکالی و با استقبالی بی نظیر در معرض نمایش است.



نصرت مختار زاده (آیزی)

مشاور امور اعتمادشمار املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، بورلی هیلز و حومه بورلی هیلز

The Prudential
California Realty
(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

کیترینگ کاشر بهادر



اعتبار کیترینگ های لوس آنجلسی
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356



Law Offices Of

FRANK Y. ARIEL

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی
 امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)
 تنظیم وصیت نامه ، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت
 امور تجاری و بازرگانی (تشکیل ، ثبت و انحلال شرکتها)
 امور ساختمانی و معاملات املاک
 امور مهاجرت و تابعیت
 امور مالی و ورشکستگی
 روابط مالک و مستاجر
 امور کالکشن COLLECTION

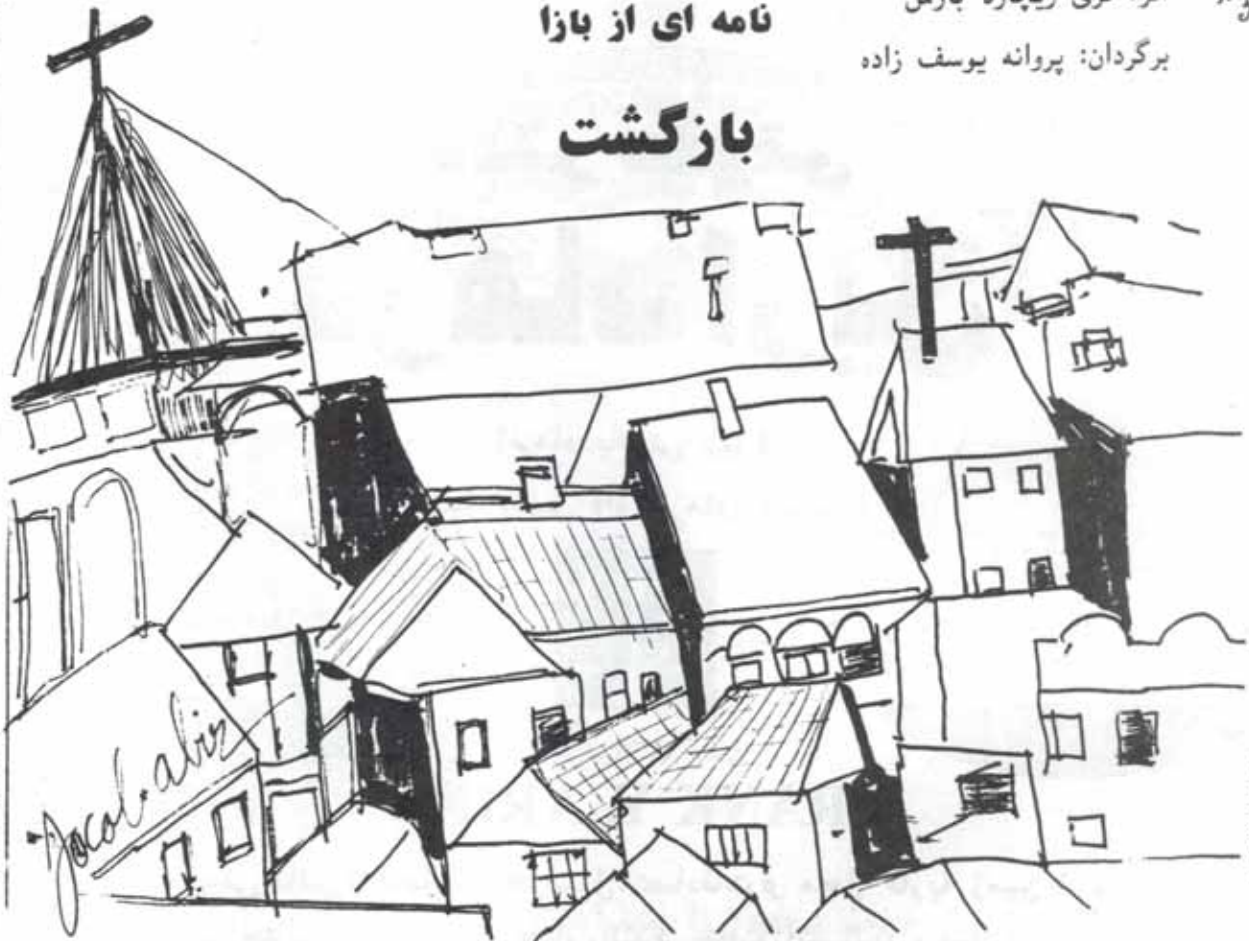
(310) 286-2626

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

اثر: تری ریچارد بازس
برگردان: پروانه یوسف زاده

نامه ای از بازا

بازگشت



گرمای بعدازظهر همه را بخانه هایشان فرستاده بود. در یک طرف میدان، یک کلیسا و چند ساختمان سفید بچشم می خورد. سگ چاقی زیر سایه توپ سیاه و قدیمی میدان چرت میزد. نوشته ای که بر بدنه توپ نصب شده بود چنین روایت میکرد که در دوران محاصره شهر بازا بوسیله فردیناند و ایزابل مردم از آن برای دفاع از شهرشان استفاده کرده بودند. دستی بروی توپ و دهانه آن کشیدم تا شاید بداند که پس از پانصد سال حداقل من یکی خدمات او را فراموش نکرده ام. با همسر و بچه هایم بطرف کلیسای قدیمی میدان رفتیم. در آن بسته بود و نتوانستم وارد شوم. کلیسای بسته، توپ قدیمی و ساکت و من ... همه حاکی از رانده شدن، تبعید من و ملت. دور و بر خود را نگاه میکردم که زنگ کلیسا ظهر را اعلام داشت. ظهر در میدان شهر بازا... یهودیان بازگشته اند... ولی

پانصد و چهار سال پس از آنکه اعقاب و اجداد مرا بیرحمانه از اسپانیا بیرون کردند. در تابستانی گرم به شهری که همنام من است بازگشتم؛ به شهر کوچک بازا.

برای این دیدار مدتها نقشه کشیده بودم. زبان اسپانیولی آموختم. کتابهای بسیاری خواندم. راهنماهای مختلفی را زیرورو کردم. حتی به شهردار بازا فکس فرستادم و او را از تاریخ ورود خود مطلع ساختم ... متاسفانه او پاسخ فکس مرا نداد. حال که در این بعدازظهر گرم و داغ، در میدان شهر از اتومبیل پیاده می شوم. ناراحت و نگرانم، زیرا بیاد میآورم که اجداد مرا، نه با مهر و خدا نگهدار، بلکه با خشونت و غضب از این شهر رانده بودند. آنها را پانصد و چهار سال پیش دریدر و آواره کرده بودند. میدان شهر خالی و خاموش بود. آفتاب داغ و

چرا شهردار پیدایش نیست؟ پس کمیته استقبال کجاست؟ با خود میگویم این مأموریت را از جانب اجدادم بعهده دارم و باید وظیفه خود را بنحو احسن انجام دهم. وقت آن بود که ورود خود را اعلام کنم. خانواده خود را در نزدیکی توپ سیاه قدیمی گذاشتم و بطرف ساختمان انجمن شهر براه افتادم. قلبم در سینه شدت می طپید.

لحظاتی بعد بدرون اطاق شهردار وارد شدم و به مرد جوانی که بلوز اسپرت بتن داشت گفتم که خانواده من قرن‌ها پیش در این شهر می زیستند و آنها را از آنجا رانده بودند. گفتم که برای شما فکس فرستادم و پرسیدم چرا پاسخ آنرا نفرستاده اید؟ مرد جوان بمن زل زده بود و منم به او زل زدم. از جای خود برخاست و بمن دست داد. او گفت که فکس مرا دریافت کرده و «عالیجناب» شهردار دستور داده اند یک تور خصوصی برای دیدار من از شهر ترتیب داده شود و ضمن آن موزه شهر، آرشیو اسناد و همچنین حمام های یهودیان را بمن نشان داده شود. از من خواست تا بعد از نهار صبر کنم و او «کزاو» منشی آقای شهردار خوشحال خواهد شد که راهنمای من باشد. بیاد آوردم که دارم رضایت خاطر اجدادم را فراهم میکنم.

در کافه شلوغی در کوچه باریک پشت میدان، خودمان را مشغول کردیم تا کزاو به بیاید. نهار لذیذی که شامل ساردین سرخ کرده گوجه فرنگی و پیاز شیرین در روغن زیتون بود همراه با زیتون سبز تازه خوردیم. کمی از درد سالهای دوری و تبعید را تسکین دادیم.

بخاطر میآورم که غم غربت و احساس دور ماندن، جزئی از تاریخچه خانوادگی خانواده من شده بود و اکنون در این کافه بوی غذاها، آشپزخانه مادر بزرگ و دستبخت او را بخاطر میآورم. داستان غم انگیز خروج از اسپانیا، سینه به سینه به من منتقل شده. مثل داستان کشتی اهل کوردویا که اصلاً یهودی بود و مسیحی اش کرده بودند و پنهانی خانواده های یهودی را از چنگ قتل عام انگیزسیون فراری میداد. می اندیشم که اکنون همچون زائری بیدار شهر بازا باز

آمده ام و این خاطرات در جاتم پنجه افکنده اند. از کودکی جستجوگر و کنجکاو، می خواستم معنای نام خود را بدانم. در اوائل قرن بیستم هنگامی که پدر بزرگم از کراکو در لهستان، به نیویورک آمد نام بازا که با "Z" نوشته می شود را با اس "S" نوشت تا بتواند خود را با محیط هم‌رنگ سازد و کمی از گذشته را پشت سر نهد، ولی من می خواستم که ریشه اصلی را حفظ کنم پس آن "Z" گمشده را دوباره به نام خود برگرداندم و در همه احوال کوشش خود را برای پژوهش ادامه میدادم. بیاد میآورم در گورستان قدیمی پهلوی کنیسه «راموه» در شهر کراکو چندین قبر وجود دارد که بر سنگ آنها نام بازا حک شده است. تحقیقاتم نشان میداد که نام بازا نه لهستانی است نه ییدیش و نه عبری ولی با دانشمندان و زبان دانان مختلفی صحبت کردم و همه رای بر اسپانیایی بودن این نام دادند و داستانهای پدر بزرگها و مادر بزرگها براین رای صحه میگذاشت. بالاخره در یک دائره المعارف به مقصود رسیدم «یکی از شهرهای اندلس بنام بازا. از قرن نهم جامعه یهودیان گسترش یافت تا چهارم دسامبر ۱۴۸۹ که فردیناند و ایزابل آنرا نابود کردند».

در کتاب «تاریخ فتح گرانادا» واشنگتن ایروینگ نویسنده آن چنین آورده است: «محاصره شهر بازا شش ماه طول کشید و بیست هزار مسیحی هلاک شدند» ایروینگ به سرنوشت یهودیان شهر چندان توجهی ندارد و فقط طی اشاره ای گذرا میگوید «آنهاست که بدین مسیح در نیامدند، مشمول مجازات مقرر که اعدام بود شدند».

پس از نهار، کزاو به ما را بیدار شهر دعوت کرد. در حوالی خرابه های باقیمانده از دیوارهای شهر که هنوز بنام «دروازه سلیمان» معروف است، از کوچه باریکی بطرف ساختمانی که در حال ویرانی بود رسیدیم. پیرمردی در را برویمان گشود و ما را به زیر زمین سردابه مانند و خنکی برد ... ستونهای ماریج و پنجره هائی در سقف که همگی نقش ستاره داود داشتند ... ما در حمام های یهودیان بودیم. راهنما طرز کار حمام بخار را تشریح میکرد. ما را به رخت

کن ها، محل شستشو، جای ماساژ با روغن های معطر می برد و من می اندیشیدم. «آیا این حمام ها و نام من تنها یادگار از جامعه ای است که پانصد سال قبل آنرا نابود کردند؟ من به اینجا آمدم تا رازی را کشف کنم. باین امید که محل و ریشه وجودی هویت خود را پیدا کنم. شاید میقوه بتواند حرفی به من بگوید. آه که این دیوارهای کهنه چه سکوت و خاموشی ناامید کننده ای دارند».

هم چنان با احساس سرخوردگی و ناامیدی بود که بیدار از موزه شهر و آرشیو اسناد رفتم. جایی که دفاتر سرشماری سالهای ۱۴۹۳ به بعد نیز نگهداری میشد و بیرق فردیناد پادشاه بر بالای آنها خودنمایی میکرد. در اینجا برنامه شهردار پایان گرفت و منشی او از ما خداحافظی کرد و پیشنهاد کرد که یک کتاب راهنما از کتابفروشی پهلوی موزه خریداری کنیم.

کتابفروشی «سرواتس» مانند پستوی کوچکی بود که بیش از پانزده بیست جلد کتاب در سراسر قفسه های پر گرد و خاکش دیده نمی شد. پس از خریدن دفتر راهنما از کتابفروش پرسیدم که آیا کتابی از سرواتس دارد؟ گفت ندارد و بعد مثل اینکه متوجه کنایه من شده باشد اضافه کرد، «درست است که نام کتابفروشی ما سرواتس است ولی هیچ کتابی از او نداریم». پرسیدم چرا و او گفت: «چون کسی کتاب نمی خواند. شاید مجله سینمایی بخوانند ولی دیگر هیچ». «از نویسندگان دیگر اسپانیایی چون، کالدرون، کانگورا، و یا لویه د وگا هم کتابی نداریم». به چند کتابی که در قفسه ها بود اشاره کرده پرسیدم چیست؟ پاسخ داد، «ترجمه آثار کلاسیک مدرن به اسپانیایی است». به طرف دیگر رو کردم و پرسیدم: «آنها چیست؟» گفت: «آنها دیگر دکوراسیون است». به قلم و مدادهائی که پهلوی کتابچه های خاک گرفته بود نگاه میکردم و می اندیشیدم که این پیرمرد مخارج زندگی خود را چگونه تامین میکند. پس از او پرسیدم، «شما چکار میکنید؟» او آهی کشید و توضیح داد که چاپخانه دارد و مطبوعه چی است آنگاه کتاب تاریخ بازا و نقشه شهر را برایم آورد. سعی کردم مبلغی بابت بهای آنها بپردازم که قبول نکرد و گفت

«مهمان خوزه» و به خودش اشاره کرد. در آن هنگام نام فامیل خود را به او گفتم و کارت ویزیتم را باو دادم. وقتیکه متوجه تشابه نام من با نام شهر شد، خود را جابجا کرد و قدری جمع و جور شد. باو گفتم که یهودی هستم و اجداد مرا در سال ۱۴۸۹ از شهر بیرون رانده اند. گفتم که آنها در حالی رفتند که یادگارهایی چون حمام با شکوه بخار و حمام های دیگر و میقوه را همچون دیگر دارائی های خود برجای نهادند ولی نام شهرشان را بدوش کشیدند تا پس از پنج قرن یکی از نواده هایشان، به اینجا برگردد و دیدار تازه کند.

خوزه گفت، «با من بیایید» و مرا با خود به حیاط بزرگ اندرون مانندی برد که هر چند ویران و فرتوت بود ولی حکایت از دورانی پر جلال و شکوه میکرد. سقف سایبان های باغ را بکمک داربست های دستی بر پا نگهداشته بودند، دیوارها طبله کرده و گچ رویشان جابجا ریخته بود ولی صحن حیاط پر از قوطی های قهوه و ظروف مختلفی بود که در آنها گل و گیاه کاشته بودند و بفرآوانی و زیبایی شاداب و پر گل بودند. پرسیدم، «اینجا کجاست؟» خوزه در حالیکه اشاره به علامت بزرگ و با ابهتی بر بالای دیوار میکرد گفت: «همین جا، در مرغوب ترین قسمت شهر. در جوار کلیسای بزرگ شهر بازا، یکی از امرای ارتش فردیناند و ایزابل خانه ای اعیانی بنا کرده بود. این حیاط و دیوارها تنها آثاری است که از آن باقی مانده». در حالت صورت او لذت تلخی حس میشد. مثل اینکه از شکستن و فروریختن آن جلال و شکوه لذت می برد و می خواست به منم حالی کند که باید از این نابودی خوشحال باشم.

پس از لحظاتی به آرامی گفت، «چقدر احمقانه، یهودیان را بیرون کردند. چه حماقت وحشتناکی». غمی عظیم در کلامش بود. آنگاه رو بمن کرد و گفت، «خیلی متاسفم». این درد دل بود، عذر خواهی بود، از من از خانواده من، بخاطر انگیزسیون، بخاطر آن رنج ها و صدمات، بخاطر ۵ قرن تبعید و آوارگی، بخاطر عذاب ها و مصیبت ها. «من برای شنیدن همین کلام بود که بازگشته و به بازا آمده بودم».

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسیارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI
CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

کیتترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس ژاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیتترینگ ر مز موفقییت چشم گیر مامیباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمار اشاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن بار بیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

نوشته: نوراله خرازی (نوری)

لیست شیندلر

یادی از شش ملیون

«قساوت و بی رحمی و دیو صفتی و دنائت طبع هیتلرها مثل معجونی مسموم کننده در هم می آمیزند و بعد جان گرفته مثل اهریمنی از دوزخ آمده از روی پرده سینما خیز میگیرد و در فضای نیمه تاریک سالن بسوی تماشاچیان حمله ور میشود و دمار از روزگار آدمی در می آورد...»



اگر تا بحال فیلم دردناک لیست شیندلر را ندیده اید حتماً بروید ببیند و چند دستمال هم با خود ببرید. بعد اگر جگر آنرا داشتید و سرچشمه اشکتان

خشک نشده باشد دوباره و سه باره بیدن آن بروید و اگر هم برایتان میسر است یک فرد غیر یهودی را هم با خودتان ببرید و اشکی برای ۶ ملیون بیفشانید و از ته قلب لعنتی بروح هیتلر و دستیاران و میر غضبان حزب نازی برسائید و برای روح قربانیان هولوکاست هم طلب آمرزش کنید.

بعد وقتی همه این کارها را کردید یک درود بلند بالائی هم برای استفن اسپیلبرگ کارگردان نابغه ۲۷ ساله یهودی (فرزند یک ساندویچ فروش اهل لوس آنجلس) بفرستید. البته اسپیلبرگ احتیاج به معرفی ندارد و بدون شک «سیسیل بی دو میل» یهودی این دوره است. او موفق ترین و معروف ترین کارگردان این قرن است و با تهیه این فیلم سیدوسیه ۳ ساعته دین خودش را به همه قربانیان یهودی و غیر یهودی ادا کرده است و شاید بزرگترین خدمت را هم به نسل فعلی آلمان نموده است بخصوص به آنهایی که چه در آلمان و چه در سراسر دنیا وقوع هولوکاست را باور ندارند و انکار میکنند.

اسپیلبرگ فصلی از مخوف ترین و وحشیانه ترین قصابی ها و همنوع کشی های تاریخ را روی سلولوز (فیلم) برای همیشه ثبت کرده و وظیفه خودش را بتاریخ و نسل های آینده به انجام رسانده است. شیر مادر حلالش باد. از لندن و برلین گرفته تا کلکته و ایسلند و از استانبول و مادرید گرفته تا توکیو و پکن و جوهانسبورگ تماشاچیان (خیلی ها از پشت پرده اشک) به پرده سینما خیره خواهند شد و از قساوت همنوع به همنوع و سیاه قلبی دژخیمان نازی و طرفداران برتری نژادی قلبشان درد خواهد گرفت و نفرین خواهند کرد.

نازکدلان و داغ دیدگان از تماشای صحنه های مخوف این ماجرا بخود خواهند لرزید و حتی بوی گوشت و پیه استخوان سوخته انسان را در سالن سینما هم استشمام خواهند کرد و با صغیر هر گلوله نعره یک «چرا» هم بگوششان خواهد خورد و غلغله ای در چهار دیواری تأثر راه خواهد افتاد ولی این غلغله و نوحه و ضجه را باید با گوش جان شنید.

جنبه های عبرت انگیز و سرگردان کننده و

کسی چه میداند شاید جالب ترین قهرمانان و فداکاران آنهایی هستند که جامهٔ قهرمانی به آنها نمی آید و مثل لباس گشاد به تنشان گریه میکند.

نجات دهنده بودن و قهرمان از آب در آمدن اسکار شیندلر یک فرد عیاش و خوشگذران و مشروب خور و استفاده جو و دوبار طلاق گرفته و عضو حزب نازی یک نیمچه معجزه است. معمائی است که حل آن آسان نیست تحولی است که باورکردن آن مشکل است.

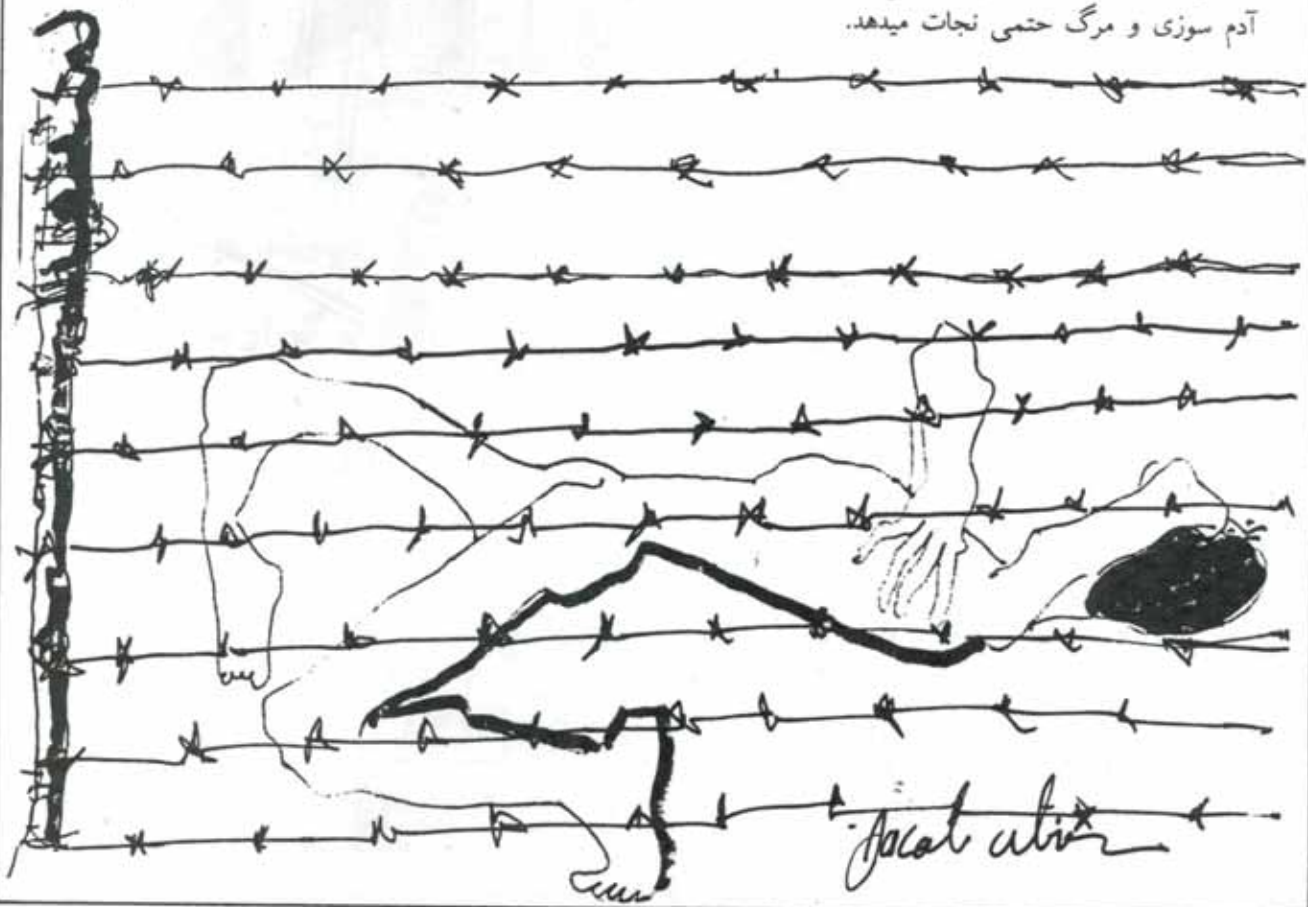
فکر و ذکر او در ابتدا پُر کردن جیب خود و عیاشی و استثمار و رشوه دادن و چاپلوسی و در آغوش زنان زیبا افتادن بوده است. آیا چه عاملی و چه حادثه ای او را عوض کرده؟ آیا در چه مرحله ای وحشیگری و قساوت قلب هموطنانش، او را شوکه کرده و به نجات دادن کارگردان یهودی خود برانگیخته است؟

مسلماً در ابتدای کار وقتی او وارد میدان شده فداکاری و نوعپرستی و نجات درمندگان (آنهم یهودی)

بیچاره کنندهٔ این فیلم یکی دو تا نیست و اگر انسان بخواهد زیاد پایی آنها شود سر از تیمارستان در خواهد آورد. میر غضب های هیتلر در اونیفورم اِس اِس و دژخیمان چکمه پیا و تفنگ بدست و متصدیان بازداشتگاه های مرگ و کوره های آدم سوزی همه سُم و ذم و شاخ دارند ولی باید آنها را با چشم جان دید.

قساوت و بی رحمی و دیو صفتی و ذنالت طبع و نفرت مثل معجونی مسموم کننده در هم می آمیزند و بعد مثل اهریمنی که از دوزخ آمده باشد حتی از روی پرده سینما هم خیز گرفته در فضا نیمه تاریک سالن بسوی تماشاچیان حمله ور میشوند و دمار از روزگار آدمی در می آورند.

هیچ بخش و جنبه ای از این فیلم و این ماجرا نورمال نیست. همه صحنه ها غیر عادی و سرگردان کننده و غیر منتظره است. حتی اسکار شیندلر قهرمان این حوادث خونین هم خصایص یک قهرمان و جان بخر را ندارد ولی سرانجام بوضعی معجزه آسا تغییر شخصیت داده و ۱۴۰۰ یهودی را از رفتن به کوره های آدم سوزی و مرگ حتمی نجات میدهد.



اصولاً بفکر او خطور نمی‌کرده. یک عضو حزب نازی را چه به این کارهای خطرناک؟

آیا چه عنصری و حادثه یا منظره ای یک فرد لابلالی و سنگدل را نازکدل میکند و سیاه قلب پارسا میشود و به رحم سر مهر می‌آید و دشمن نجات دهنده از آب در می‌آید؟

آیا باریتعالی در این مورد پیامی برای ما دارد؟ آیا او شیندلر و امثال او را برای ما علم کرده است که بگوید فداکاری و میصوا و نوع پرستی و کمک به همنوع مختص یک گروهی بخصوص نیست و ما همه میتوانیم از این نمذ کلاهی ببریم؟ آیا او امثال اسکار شیندلر را سر راه ما میگذارد که بگوید در قلب یک یک ما هر قدر هم بی رحم و لاقید و بی عاطفه باشیم باز شمع پنهان است که در شرف خاموش شدن است ولی در انتظار دوباره روشن شدن و نور پاشیدن نشسته است؟

ملیون ها نفر این سلاخی ها و کشت و کشتارها را دیدند ولی دم نزدند و روی خودشان را برگرداندند و پی کار خودشان رفتند ولی شیندلر پیام را شنید و دلش نشنید و دست بکار شد. چرا؟

پاپ، پاپ مقدس و جانشین مسیح و پیشوای ملیون ها کاتولیک بخوبی از فجایع نازی ها مطلع بود ولی در خواب ناز ماند. چرا؟ او اگر لب جنبانده بود و هیتلر و سیاست ابلیسی او را تقبیح کرده بود شاید ملیون ها یهودی را از کوره های مرگ نجات داده بود ولی او لب فرو بست و دهان باز نکرد.

ولی اسکار شیندلر زنباره دست و دل باز از آب در آمد و دستها را بالا زد و ۱۴۰۰ یهودی را از مرگ نجات داد. چرا؟

شیندلر کاباره رو، مشروب خور، سیگار دائم کش، پدر ۳ فرزند نامشروع، متاهل ولی دو معشوقه دار و بی پرنسپ و استفاده جو ناگهان عوض میشود و پرده از جلو چشمان او بکنار رفته و برای نجات یهودیان حتی جان خودش را هم بخطر می اندازد. او با تطمیع و رشوه دادن و مشروب و خاویار و الماس و پول نقد و حتی وسائل کمیاب آشپزخانه، کارگران یهودی خودش را از مرگ حتمی نجات میدهد و در

آخر فیلم هم (که از سوزناک ترین صحنه های این فیلم است) به گریه می افتد که چرا اتومبیل و سایر مایملک ناچیز خود را فروخته و رشوه نداده و جان چهار پنج نفر دیگر را نجات نداده است.

البته والنبرگ، سرکنسول سوئد هم در نیم قرن پیش در مجارستان و سایر ممالک اروپای شرقی تحت استیلای نازی ها به روایتی بیش از صد هزار یهودی را با پاسپورت های قلابی سوئدی از مرگ حتمی نجات داد و آخرش هم جان خودش را سر این کار گذاشت ولی او از نجبا بود و فامیل و قبیله او همه والا مقام و خدمتگذار بودند و از همان اول لباس قهرمانی باو می آمد. او مثل شیندلر از تاریکی بلند نشده بود در روشنائی بنشیند و غیر از فداکاری و نوع پرستی هم از او انتظار نمی رفت.

اسکار شیندلر (بی آنکه منظور ما اهانت به او باشد یا موضوع مقام و شخصیت و اصالت و نژاد در میان بیاید) مسلماً بیای والنبرگ نمیرسد چون او از روشنائی به تاریکی گرائیده و از خود پرستی به نوع پرستی نقل مکان کرده. معهذاً چند بار جانش را بخطر انداخته و حتی با پول خود در بازار سیاه برای کارگران یهودی خوراک خریده و ما هر سرش را بگیریم این تحول باور نکردنی و عقب گرد ۱۸۰ درجه ای اوست که انسان را مبهوت میکند و حتی امیدوار میسازد.

امثال او و والنبرگ و زنان و مردان با شهامت مسیحی اروپا که با مخفی کردن یهودیان جان خودشان را از دست داده اند اگر جزء گروه ۳۶ صدیق (پارسا) نباشند مسلماً از وردستان و معاونین آنانند. شاید اصل و نسب این پاکدلان و شهیدان با هم خیلی فرق داشته باشد ولی پیامی که به آنان الهام شده از یک مبداء از فراز آسمان ها می آید و آنها بتحوی به این پیام لبیک گفته اند و باریتعالی را از سر قهر پائین آورده اند و خود و همنوعان خود را رو سفید کرده اند. حال اگر بعضی از آنها قدری سو سابقه دارند باید نادیده گرفت.

* * *

روزهای اول بود که فیلم لیست شیندلر را در شهر ما نشان میدادند و من هنوز موفق بدیدن آن نشده

بودم. صبح زود بود که همسایه ایتالیائی جنب اداره ما از در وارد شد و گفت فیلم شیندلر را دیده ای؟ گفتم نه هنوز. گفت برو ببین چه بلاهائی سر همکیشان تو آورده اند. پرسیدم چرا چشمانت سرخ شده است؟ گفت دیشب در سراسر فیلم گریه کردم و بعد هم تا صبح خواب کوره های آدم سوزی را میدیدم و وقتی هم بیدار شدم دیدم در خواب هم دارم گریه میکنم. بیا برویم یک قهوه با هم بخوریم دارم از دست میروم.

من ماتم برده بود و بصورت او خیره شده بودم. گفت: چرا اینطور زل زل بمن نگاه میکنی؟ مگر تا بحال چشم از گریه سرخ شده را ندیده ای؟ گفتم چرا ولی بگو تو یک ایتالیائی کاتولیک آیا حقیقتاً گریه کرده ای؟ تو عشرت طلب مشروب خور و بد دهن دویار طلاق گرفته و هر شب در آغوش یک زیبارو... براستی گریه کرده ای؟

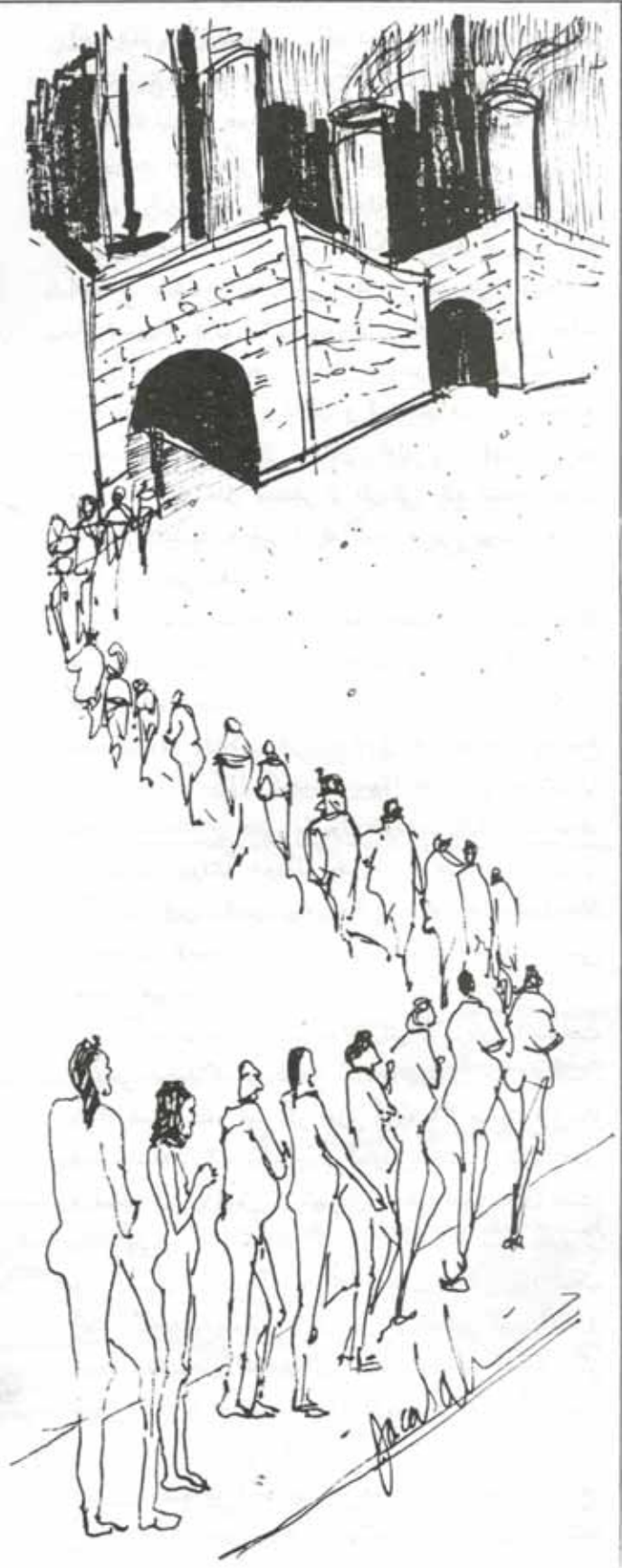
قهقهه ای سر داد و گفت تو با این توصیف خودت داری همه اخلاق های نامطبوع اسکار شیندلر را بمن نسبت میدهی. دست مریزاد.

از او پوزش طلبیدم و گفتم دیدی چطور شش میلیون شهید شدند و دنیا ساکت ماند؟ پاپ ساکت ماند، مسیحیت ساکت ماند، متفقین هم کوره های آدم سوزی را نادیده گرفتند و دست از پا خطا نکردند.

هوایماهای متفقین در بجهوحه شعله ور بودن این کوره ها هر روز مواضع نظامی اروپای تحت استیلای هیتلر را در آلمان و اروپای شرقی بمباران میکردند و هوایماهای آنها میتوانستند چند کیلومتر بالاتر رفته شبکه خط آهن ترن ها بسوی بازداشتگاه های مرگ را با چند بمب از کار بیندازند ولی نکردند و چرچیل و مشاورین او گفتند داخو و ترلینکا و بوخن والد ارزش نظامی ندارند و نباید بمب ها را تلف (!!!) کرد.

روزولت و رای زنان او هم فریاد و التماس سران یهود را نادیده گرفتند و ساکت ماندند و روزی ۳۰ هزار نفر در کوره های آدم سوزی سوختند و دودش بچشم دنیا رفت.

توی حرف من دوید و گفت زیاد جوش نزن چون بیهوه خودتان هم که اینقدر همه تان سرش



می نازید ساکت ماند و کاری نکرد. من طی این فیلم هر بار که همکیشان ترا در راه بسوی کوره های آدم سوزی میدیدم بدنبال یهوه شما میگشتم ولی از او خبری نبود.

هر بار که مادری را شیون زنان از کودک خود جدا میکردند یا بضرب گلوله او را از پا در می آوردند من چشم براه یهوه شما بودم ولی او روی نشان نمیداد. هر بار که درهای ترن بارکشی و گله کشی باز میشد و خردسالان و سالخوردهگان و زن و مرد نیمه مرده از آن بیرون میریختند من منتظر ظهور یهوه ای که شما را قوم برگزیده خودش خطاب کرده است بودم ولی او جا خالی کرده بود.

هر بار که افسر اس اس آلمانی مست و لایعقل و نیمه عربیان از بالای بالکون برای تفریح و تمرین تک تیراندازی، فردی را در حیاط بازداشتگاه هدف قرار میداد و او را بخاک و خون میکشاند من منتظر بودم یهوه ظاهر شده زیر بال او را بگیرد ولی از او اثری نبود.

وقتی خون از سر و صورت یهودیان گلوله خورده فواره میزد و دودکش های کوره های آدم سوزی دود غلیظ گوشت و استخوان سوخته همکیشان ترا بیرون میدادند. وقتی کودکان معصوم و هفت و هشت ساله تا گردن در مدفوع مستراح ها از ترس پنهان میشدند. وقتی در پشت سیم های خاردار بازداشتگاه ها زندانیان مثل مرده های متحرک بالا و پائین میرفتند و گاه از روی استیصال خود را به سیم های خاردار الکتریکی میزدند و کباب میشدند، من مطمئن بودم رهائی و آزادی در شرف وقوع است ولی یهوه شما ساکت مانده بود.

بگو شما بچه چیز یهوه دلتان را خوش کرده اید؟ او چه گلی به سر شما زده است؟ گفتم ما شیفته وفای خود هستیم و ۳۳۰۰ سال است با باریتعالی عهد بسته ایم و عهد نامه امضا کرده ایم او صلاح ما را بهتر میداند. از روی عصبانیت خنده ای کرد و گفت تو خیلی از مرحله پرتی. من که کاتولیک هستم از تو بهتر میدانم عهد بین یهوه و فرزندان یعقوب باطل شده است. گفتم منظورت را نمی فهمم. گفت تو

کجائی؟ یکی از ربای های عالیرتبه خودتان فریاد زده است که بعد از فاجعه هولوکاست دیگر هیچ عهد و قول و قراری بین قوم یهود و یهوه وجود ندارد و فرزندان یعقوب دینی به باریتعالی ندارند چون نقض قول شده است. ولی تو هنوز چهاردستی به این موضوع و برگزیده بودن قوم خود چشیده ای. اگر از من بپرسی، یهوه ۳۳۰۰ سال پیش شما با یهوه قرن بیستم زمین تا آسمان فرق دارد. در آن ایام او با مصر در افتاد و قوم یهود را از بردگی و اسارت نجات داد و مادر فرعون را بعزایش نشاند ولی یهوه قرن بیستم در مقابل هیتلر ماست ها را کیسه کرد و کنار نشست و شش میلیون از دست رفتند. چرا؟ آیا او عوض شده است یا شما؟ آیا او شما را فراموش کرده است یا شما او را؟ حرف بزن. من فکری بودم چه جواب بدهم. که او دوباره صحبت را از سر گرفت و گفت برو فیلم لیست شیندلر را ببین و اگر یهوه را در خواب دیدی از او بپرس در ایام هولوکاست کجا بود. حتماً بپرس. بپرس آن عهد و میثاق های از فراز کوه سینا چه شد؟ آن وعده های طلائی که قرار بود رویاهای طلائی قوم یهود را بحقیقت ببیوند کجا رفت؟ بگو قولی که به ابراهام دادی که ذریه او از ستاره های آسمان و شن های کنار دریا هم کثیرتر خواهند بود بکجا انجامید؟ مثل اینکه هیتلر دیو صفت و دژخیمان او این وعده را نشنیده بودند و نزدیک بود نسل فرزندان یعقوب را ریشه کن کنند و تقریباً موفق هم شدند.

از ۸ میلیون یهودی در سراسر دنیا شش میلیون را بیدار عدم فرستادند و دنبال باقی میگشتمند. این یک سوم جمعیت یک ملت است. اگر این مصیبت بر سر جمعیت یک بیلونی چین آمده بود تلفات آنها به ۳۳۳ میلیون بالغ میشد. امریکا می بایست ۸۰ میلیون قربانی بدهد و انگلستان و فرانسه هر کدام ۱۸ میلیون. ولی این فاجعه فقط برای قوم برگزیده مقدر شد. چرا؟ بپرس وقتی روزی ده ها هزار از فرزندان یعقوب مثل بره بسوی اطاق های گاز میرفتند و بعد شیون زنان جان میدادند چرا او ساکت بود؟ بپرس وقتی خندق ها و قبرهای دسته جمعی مملو از اجساد مردگان و نیمه زنده گان بود او چه میکرد؟ بپرس. حتماً بپرس.

David Nathan Architect

ARCHITECTS - BUILDERS - DEVELOPERS AND CONSULTANTS LICENSE NO. CO15263



مهندس ناصر ناتان آرشیستک: طراح و مجری

- دارای پروانه مخصوص ساختمانی
- از طرف انجمن مهندسان کالیفرنیا
- متخصص در تهیه طرحهای ساختمانی
- و اجرای آنها برای بناهای لوکس
- و مدرن؛ منازل تک واحدی، ساختمانی
- چند طبقه و بناهای تجاری
- مجهز به کادر پر تجربه و کار آزموده
- برای اجرای پروژه های ساختمانی
- بازدید از ساختمانهای زلزله زده
- و تهیه گزارش برای FEMA
- همکاری در اخذ وام ساختمانی
- از منابع گوناگون



**EARTHQUAKE
REPAIR TEAM**

for more information
Please call US at

(310) 826-8588

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با این شماره
تلفن تماس حاصل فرمائید:

11628 SANTA MONICA BLVD., SUITE #208 W. LOS ANGELES, CA 90025

پراکنده ها

«چشم بسته غیب گفتی»



یک بابائی از همین اقوام که دائم از زمین و انسانهای روی آن طلبکار است من را دید و بعد از چاق سلامتی و حال و احوال، همینطور دستهایش را بهم میمالید و به کائنات فحش میداد و مثل دیوانگان سر می جنباند. گله و شکایتش بهوا، که تا بود بوق و کرنای آمریکا نشینان گوشمان را پر کرده بود. تا پای ما به اینجا رسید همه چیز واژگون شد خیابانهای لوس آنجلس تبدیل گشت به خیابانهای لبنان.

اگر پدران و مادران ما در عمرشان تنها آثاری از جنگ جهانی دوم دیده بودند و فرضاً بمبی در هفتاد کیلومتری خانه شان گودالی در زمین بجا گذاشته بود، ما که در عمر کوتاه خودمان همه چیز به چشم دیدیم.

انقلاب دیدیم

جنگ و بمباران دیدیم

فحطی و بی آبی و بی برقی و ناامنی دیدیم. حالا هم آمدیم آمریکا، هزار گونه مرض و ویروسهای سمج و بعد هم آتش سوزی و زلزله و پس زلزله و سیل دست از سر کچلمان بر نمیدارد. تا بود قسط های عقب مانده بانکی جان و تومان را میلرزاند حالا هم زلزله پیکرمان را میلرزاند. در این ولایت بی تکلیف و بیکار مانده ام و از فردا بی خبر. دار و ندارم را از دست داده ام و هر روز هزار بار بخودم لعنت می کنم که ای نادان دیدی باز فریب دوست و آشنا را خوردی و با طناب آنها بچاه افتادی. اصلاً اگر برای چشم و هم چشمی نبود ما را چه به کالیفرنیا.

به او گفتم عزیزم، اولاً سناتورها و پرزیدنت آمریکا برای شما دعوتنامه نفرستاده بودند. شما با التماس و دعا توانستی ویزای آمریکا را بگیری. همانروز هم یک پاکت پر از مسئولیت و غم و غصه و نگرانی آنها از نوع آمریکائی اش جوف پاسپورت بنده و جنابعالی کردند و غیر مستقیم گفتند آزادی میخواهید.

صنعت میخواهید، هوای خوب میخواهید، بفرمائید حالا نوش جان کنید. مطلب دیگر اینجاست که خود ما نیز مانند همان ملانصرالدین شدیم که جوالدوزی بخودش فرو میکرد و بعد فریاد میزد: «آی مُردم از درد.» تازه شما خودت بیشتر بدست و پایت زنجیر صنعت و تمدن بسته ای. هر که بامش بیش برفش بیش. میشود ساده تر زندگی کرد و اینهمه قل و زنجیر را بدوش نکشید. گذشته از اینها حالا مگر چه شده؟ خدا را شکر که سالمی و بچه ها سالمند دنیا که تمام نشده، طبیعت که همیشه نباید زیبا باشد گاهی چشیدن و دیدن زشتی و تلخی باعث میشود تا منزلت شیرینی را بدانیم. اسکار وایلد در انگشت کوچک هر دو دستش انگشترهای عقیق داشت و می گفت که این سنگها را در یکی از اهرام مصر یافته است و عقیده داشت که تمام خوشبختی هائی که به او روی آورده از خاصیت عقیقی است که در دست راست دارد و همه بدبختی هایش نتیجه تأثیر عقیق دست چپ اوست. اما وقتی به او ایراد گرفتند پس چرا عقیق دست چپ را از انگشت جدا نمی کنی گفت: «آخر بدبختی هم برای انسان لازمست تا قدر خوشبختی را بداند.»

بعد کمی زدم به شوخی که: زمانی کالیفرنیا، عروس جهان، دنیائی به حالش غبطه میخوردند. واله، بخدا بسکه این نیویورکیها چشم شورند و چشم تنگ کالیفرنیا را چشم زدند. بالاخره آنها هم روزی از لعن

و نفرینشان خسته میشوند و کالیفرنیا میشود همان سرزمین محبوب هالیوودی و رویائی من و تو.

گفت نخیر خانم این حرفها کدام است، من هر چه نفهم باشم باز آن قدر نفهم نیستم. ما اسرائلها فکر کردیم کالیفرنیا آخرین کوچه دنیاست، ولی اینطورها هم نیست. ما باید از اینجا برویم. پرسیدم: دیگه کجا؟ گفت: نمیدانم اروپائی، استرالیائی، کانادائی، جائی. گفتم: چشم بسته غیب گفتی. همه را گفتی بغیر از همان اصل کار جائی که همه مان باید روزی برویم. مرد حسابی تو مثل اینکه هنوز متوجه این قضیه نیستی که ما این قوم برگزیده با هم پیوند ارگانیک داریم و بدون یکدیگر ناسازگار و تباه شده ایم. ما بهیچوجه حاضر نیستیم یک لحظه از هم جدا شویم. ما گروهی زندگی می کنیم، گروهی تصمیم می گیریم، گروهی قهر و آشتی می کنیم، گروهی راه می افیم و گروهی قرار می گیریم. ما ممکن است همدیگر را زجر و دق بدهیم، سر همدیگر را بتراشیم و چوب لای چرخ یکدیگر بگذاریم، اما هیچگاه حاضر نیستیم یک لحظه از هم جدا شویم. تازه بعد از اینهمه سال جمعمون جمع شده کجا بریم از اینجا بهتر عزیزم؟ مگر نشیدی

ما و مجنون، همسفر بودیم در دشت جنون
او بمنزلها رسید و ما هنوز آواره ایم.

اسکادا خانم

هست که اگر منعی نکتی ترجیح میدهد نخود و لوبیای آش را هم مارک دار بخرد تا از این راه روی هم دروه ای ها را کم کند و به آنها حالی کند من از همه شما بیشترم و برتر بهتر است غلاف کنید! فرضاً اگر روزی از خواب بپرد و متوجه شود بر فرض دامنهایی به بازار آمده که جلو و پشتش بهم وصل است، خودش را حاضر است حلق آویز کند و بدر و دیوار بزند تا دستش به دامنی برسد که جلو و پشتش بهم وصل باشد.

از مشخصات بارز این خانم اینست که علاقه شدیدی به مد روز علی الخصوص مارک های گران قیمتی مانند اسکادا و شانل و غیره دارد. بهمین خاطر من اصطلاحاً اسمش را گذاشته ام «اسکادا خانم».

اسکادا خانم در طول ماه یک صفحه کتاب نمی خواند اما تا دلتان بخواید دائم الاوقات با جیب پر و خالی در حال ورق زدن مجله های رنگارنگ مد لباس است تا مبادا خدای ناکرده زیانم لال از دیک و پُزش کم شود و از قافله مدسازان عقب بماند. آن قدر دنبال مد روز

این اسکادا خانم شیرین و مامانی ما در طول روز تا دلتان بخواهد بیکار است. نمی داند با اینهمه بیکاری چه بکند که خدا را خوش بیاید. آخر، چشم بد دور، خانم چند ردیف کلفت مکزیکی ریز و درشت خدمتش می کنند. دو تا از این مکزیکیها شها آنجا میخوانند و برای خودشان اطاق دارند، سومی را هم جدیداً استخدام کرده آخر شبها میرود خانه خودش. چند وقت پیش ها یک کلفت آورده بوده که گویا خیلی خوشگل مشگل و ترگل ورگل مامانی تشریف داشته. شوهر اسکادا خانم هم که کلا و ذاتاً یک رگ آنورتی کلفت پسندی در یک جای بدنش کار گذاشته اند، هی شیطان به زور زیر جلدش میرفته و گاهی خودش را به مریضی میزده و سر کار نمیرفته و تا چشم اسکادا را دور میدیده میرفته سراغ سینیوریتای تپل مپل و از آنجائی هم که دزد ننگرفته پادشاه است یواشکی گوشه دنج آشپزخانه دهنی شیرین میکرده و گزری میرفته و خلاصه مطلب لاس و لوسی میزده. تا اینکه دست برقضا اسکادا خانم بیچاره از هم جا بی خیر سروکله اش از بیمارستان پیدا میشود با چند نوع مرض پوستی آنجنائی.

چه بگویم که کاشف بعمل آمد سینیوریتا آخر هفته که گورش را گم میکرده و میرفته خانه خودش، با چند تا آمیگوی گردن کلفت همخانه میشده و ویروس لاکردار لامصب هم نه گذاشته نه برداشته از آمیگوی مکزیکی به اسکادا خانم شوربخت ما رسیده.

چشمتان روز بد تبیند اسکادا شوخی موخی سرش نمی شود. بعد از این قضیه نه تنها سینیوریتا را پا برهنه به آن دنیا واصل کرد، آقای خانه را هم درکمال پاکیزگی «آندله آندله کنان با چند آردنگی و چند تا زیر شلواری، البته فطرت پاکش را هم ضمیمه کرد و از خانه انداختش بیرون.

مخلص کلام، خدا لعنت کند شیطان را که ترک عادت موجب مرض است اما از آنجائی که کارها باید راست می آمد عادت از سرش افتاد، بالاخره چند نفری پا در میانی کردند از آقا ضمانت کتبی گرفتند دیگر از این شیطانها نکند و سرانجام برگشت سر خانه زندگیش. انشالله که تا به سر باشد!



موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران حسره امریکا و کانون حسابداران حسره کالیفرنیا
بابتش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant
12100 Wilshire Blvd., Suite 635
Los Angeles, CA 90025
(213) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سربررسی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای واخذ وام

بسوی قربانگاه

حای داستانهای کوتاه

نوشته نوراله خرازی (نوری)

بزودی منتشر میشود

بنی بریت:
گروه فریبرز مطلوب

کلیه وجوه حاصله از فروش این کتاب
بمصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید

۰۷۸۷ - ۹۸۶ (۸۱۸)

دوست من ...

و حیات پر از گل

نوشته: شکوه درویش



امروز بعد از ماهها آشنائی با تو پی بردم که چه چیز بود آن ارتباط نهانی که از روز اول دیدار مرا بتو پیوند میداد و چه بود معنای آن کشش خاصی که بتو احساس میکردم و بشور و حالی غریب میرسیدم. بخود میگفتم در وجود این زن باید چیزی باشد که مرا بشکلی خواهد ساخت و برابم ارمغانی خواهد آورد، میگفتم او قادر است «من» را بمن هدیه کند تا بازتاب خود را به بینم. شاید او بگونه ای همزاد من است که این چنین شعر را ستایش میکند و بر بالهای خیال انگیز آن پرواز میکند. نمیدانم. شاید آینه ای بودی که روح مرا مینمایاندی و یا بلور شفافی که از ورای تو میشد گذر کرد تا فراتر را دید.

امروز بعد از ماهها آشنائی با تو دیدار غریبی داشتم. با تو به گفتگو نشسته ام و انگاری این اولین دیدار ماست و تو هنوز چیزی از من و از گذشته من نمیدانی. با هیجان زیاد از همه چیز و همه جا برایت حرف میزنم فاصله ای میان خود با تو نمی بینم.

کودک بمادر رسیده ای را میمانم که با بی تابی بشرح حادثه بزرگ چند ساعت دوری از مادر پرداخته است. روزم را مرور میکنم و خود را مینگرم که در بعدازظهر یکی از زیباترین روزهای بهاری بیدار دوستی میروم تا پائیز را گرمی بخشد و شکوه آن را برمن بنمایاند. آنجا در آشیانه پر مهر تو در کنار روشنایی پنجره ای که از روزن آن عطر مهربانی تو به بیرون میتراود و با بوی خوش بهار آمیخته میشود.

به خواسته تو بدیدن مادر بیمار در بیمارستان میرویم. دیدن مادر که با وجود بیماری، هنوز سر زنده و شاداب بنظر میرسد، مرا باین فکر وامیدارد که آیا آنهمه روشنایی را تو از او گرفته ای یا او توان خودم را مدیون مراقبت ها و نگهداری های دلسوزانه توست. او نفس های آخرین خود را وابسته به ماشین ها و دستگاههای پیچیده پزشکی می بیند و هنوز لبخند بلب و مصمم لحظه ها را میگذراند و تو چون پروانه ای سبک بال چنان شادی را در خون خود داری که غم زمین گیری مادر کمتر از آن است که تو را از پا بیاندازد. کدامیک از شما نشسته بر بال مقدس فرشتگان نزدیکتر بخدائید؟ بخود میگویم: «بنگر که ایندو با چه توانی فاصله دور بین سالهای جوانی و سلامت را با پیری و نقاهت از میان برداشته اند.»

گوئی جای شما دو نفر عوض شده؛ تو مادرانه از او مراقبت میکنی و او همچون کودکی است نیازمند تو. و اینجا تویی که با اندیشمندی و آگاهی نمیکگذاری که مبدا جای شرم و خجالتی برای او باقی بماند. بسان مادری در کنار گاهواره نوزادش بی اعتنا به زحمات بسیار کلامی جز مهر بزبان نمیآوری و بی وقفه بیاد آوری روزهای گذشته میبردازی که، «مادر از تو چه ها که نگرتم و آیا کی می توانم آنهمه را جبران کنم.»

دیدن تو و او آنچنان مرا سرشار میکند که حس میکنم سید بزرگی از عشق و محبت را در آغوشم گذاشته ای و با سنگینی آن هر لحظه بیشتر مرا بزانو در میآوری. می بایستی سید پر از عشق را بردارم و با دیگران تقسیم کرده بآنها بگویم من پیک او هستم برای شما غنیمت هائی را دارم. بگویم هر آنچه را که دوست دارید از این سید که هرگز خالی نمیشود.

بردارید. بگویم که او جوشش چشمه ای خاموش نشدنی را در من به فوران رسانده و پر بارم ساخته است.

به راهرو بیمارستان میروم از آستانه در اطاق بیماران تا پیکر نیمه هشیار آنها بروی تخت را نزدیک چون فاصله مرگ و حیات میانگارم. آیا سرتاسر زندگی ما به جز این است: نگاهی کوتاه و گذرا بدور دست و دور و بعد چشم فرو بستن و رفتن؟

باور نمیکنم چیزهائی را که می نگرم حقیقت داشته باشد. انسانهای بی حرکتی را که نه می توان گفت زنده اند و نه مرده - تنها رشته باریکی آنها را بزندگی وصل میکند و هزاران رشته سرسخت بسوی مرگ میکشاند و آنها در سماجت ماندن و در تردید رفتن، در پشت ظاهری آرام، سخت بدست و پا زدن افتاده اند. آیا این آنها هستند که نفس میکشند و یا مثنی ابزار و لوازم فلزی و شیشه ای و پلاستیکی که بزندگی و حیات رسیده اند، کدامیک از این دو را می توان باور کرد؟ آیا حیات انسانی که نفس خود را وابسته بآن دستگاهها میداند چه معنائی می تواند داشته باشد و آیا مرگ دیر رس و کشدار به غم انگیزی مرگ زود رس و نابهنگام نیست؟ آیا کسی این حق را دارد که دستگاه را قطع کرده و به زندگی دردناک آنها پایان بخشد؟ زنی را می بینم که کمترین شباهتی با عکس روزگار شادابی خود که در بالای سرش نصب کرده اند ندارد. زبان از دهانش بیرون افتاده است. لبخند زیبا و نگاه گرم او در عکس بالای سر رویای دور و درازی بیش نیست و حقیقت امروز او کابوسی تلخ. مردی را می بینم که در حالت اغما و قادر به بستن دهان خود نیست. دهانش چاه غار عمیق و پر دردی را میماند. ای کاش می توانستم از این مکان پنجره بزرگی را باز کنم، رو بهمه آن انسانهای شتاب زده و پرهیجانی که در سرعت مسابقه ای پوچ و بی سرانجام سخت درگیر له کردن و زیر پا گذاشتن یکدیگرند و فریاد بزخم که: «بنگرید این است پایان کار».

پیچیده در افکار خود، برمیگردم و بتو سر میزنم. می بینم که تو، با ترنم آهنگ دلنوازی که از برنامه رادیوی ایرانی اطاق مادر پخش میشود همصدائی

می کنی و در صدی تا برنگ کردن موی برف نشسته مادر پردازی. آرام بتو مینگرم. چه شادی معصومی در تو میجوشد. تو نمیدانی که با آوردن من باین مکان چه غوغائی در درونم برانگیخته ای. تو نمیدانی که در همین یکی دو ساعت در پی بردن به اسرار مرگ و زندگی باز به چه سرگشتگی و حیرانی رسیده ام و نمیدانی که باز چطور بجان خود افتاده ام که چیست آخر حل این معمائی که هرگز نه تو دانی و نه من.

راز درون را از نگاهم میخوانی و میگوئی: «ناراحت نباش، اینجا بیمارستان نیست - مسافرخانه ایست که مسافرن آخر زندگی خود را در آن می گذرانند». از پنجره به حیاط مصفا و پر گل بیرون اشاره میکنی و میگوئی: - «تماشا کن زندگی این است». و من با استشمام عطری که از کلام تو میتراود می بینم. که هزاران خرمن گل در وجود خود نهفته داری. نگاهت بمن میگوید: «برو باز به داد و ستد محبت پرداز، کار خسته کننده ای نیست. همین راهرو کوتاه و همین چند اطاق انگشت شمار دنیای بزرگیست».

برمیگردم و این بار با قدمهایی مطمئن تر باطاق مرد جوانی میروم که لحظه ای پیش حتی از نگاه کردن باو میهراسیدم. میروم تا دلیل ترس خود را بیابم. سعی میکنم برترس خود غلبه کرده با او حرف بزنم، قیافه عجیبی دارد. بروی صندلی چرخدار نشسته. چشمان سبز او مختصر حرکتی دارد و لبهایش که برای سخن گفتن بسختی باز میشود. باید بسیار با دقت باو گوش دهی و یا حداقل به لحن و کلام او عادت کنی تا مفهوم گفته هایش را دریابی. اسمش را میبرسم. «مایکل». می گویم: «باید یهودی باشی» جواب میدهد: «آری. منظورم این است که از پدر و مادری یهودی بدنیا آمدم اما معتقدم ریشه همه دین ها یکی است، تفاوتی بین انسانها وجود ندارد». میگوید عاشق نویسندگی است.

- ولی تو که دستهایت کار نمی کنند چگونه می نویسی؟
- از دوستم کمک میگیرم. من میگویم و او

می نویسد. نوشته های بسیاری دارم که خیال دارم آنها را به چاپ رسانده و از خود نویسنده ای سرشناس بسازم.

مردی در نهایت ناتوانی و اراده ای فولادین که هدفی بزرگ را دنبال میکند. آیا هرگز می توان گفت که او ناتوان است؟ باران سوالهای گوناگونم را بر او می بارم و او با آرامش و متانت و صبوری و با روشنی و آگاهی کامل پاسخ میدهد:

- رشته خبرنگاری را تمام کرده ام و بهمین جا اکتفا نخواهم کرد، اما اینکه چطور آن رشته را بیابان رساندم داستان مفصلی است که شرح آن در این فرصت کم نمی گنجد.

- چند سال داری؟

- ۲۲ سال

- چند سال است که این چنینی؟

- ناقص بدنیا آمده ام اما تا ۹ سالگی قادر براه رفتن بودم. خوب بیاد دارم و بآن روزها گاهی حسرت میخورم.

- بزرگترین نیاز تو چیست؟ و انتظار دارم پاسخ دهد: «اینکه جای شوال ندارد خوب معلوم است نیازم سلامتی است». اما پاسخ می شنوم:

- عشق.

- بالاترین تجربه ات کدام است.

- درد

- بهترین لذت تو چیست؟

- ارتباط با دیگران.

- علاقه هایت؟

- موسیقی، تئاتر، مسافرت و خواندن کتاب. و من اندیشیدم: با سری این چنین بروی گردن خم مانده چطور تماشای تئاتر و یا خواندن کتاب میسر است؟ میبرسم:

- آیا از تفاوت خود با دیگران نفرت داری؟

- دیگر نه. بر همه آن احساسات کشنده و مرگبار فائق آمدم.

- آیا نسبت بافراد سالمی که در اطراف خود می بینی حسودی میکنی؟

- نه حسادت بسیار کمتر از آن است که بر من غالب

شود. گاهگاهی تنها خشم بسراغم میاید و بیشتر افسردگی و اشگ. تقریباً هیچ شبی را بیاد ندارم که تا صبح خوابیده باشم. با وضع من شاید بنظر شما مسخره باشد اما یکی از بزرگترین دردهای من نیاز بداشتن یک همسر است.

- ولی تو که میدانی این می تواند درد و نیاز بسیاری از افراد سالم هم باشد.

- آری ولی نه باین معنا که او را در کنار خود ندارم. در رویای خود آنچنان میغلطم که گوئی در خون خود.

چه راحت و صمیمانه از خود حرف میزند، فکر میکنم ایکاش زمانی که بدن سالم ما را از ما میگیرند میشد نیاز و احساسات ما را هم با خود ببرند. - ولی تو باید بفراتر از نیازهای جسمی خود رسیده باشی. ما انسانهای ظاهراً سالم آنچنان با خود بیگانه ایم که در تمام مدت زندگی خود انگار با دشمنی بزرگ روبرو هستیم و هر آن آماده که زخمی کاری تر و بزرگ تر بر خود وارد آوریم. تو از این مرحله عبور کرده ای.

- آری گاهی چنین است تو مرا خوب درک می کنی. انسانها بیشتر از هر چیز باید بدنبال ایجاد توازن در زندگی خود باشند. میگویند که اگر از دو نیمکره مغز که یکی احساسات و دیگری منطق را جلوه می دهد، بیکیان استفاده شود بازده آن به پنج برابر میرسد و نه دو برابر. من تو را از رفتارت می شناسم. تو بدنبال نهایت خود میگردی تا میان عقل و احساس هماهنگی ایجاد کنی. جستجوی بسیار لازم نیست همه چیز را در درون خود داری. کافیت چشمانت را بازتر کنی. انسانها را میشود به دستانی فلزی و محکم با روکش مخملی تشبیه کرد. استحکام دستان تو می تواند مشت محکمی بر بی عدالتی و نابرابری باشد همچنین می تواند سنگین ترین بار را حمل کند و در ضمن رویه مخملی آن نوازشگری چون عشق و مهر و محبت است. من عشق و همدردی را ارج میگذارم. طاقت فرساترین بار را تحمل میکنم اما زور و بی عدالتی را نمی پذیرم. اما اینکه باین روز افتاده ام در فهم من نیست. دوران کوتاهی را که ما در این کره خاکی طی میکنیم حقیقت مطلق نیست. درد و رنج و غم



تنها در تصور مامت، شاید زندگی گذشته ای در کار بوده و شاید حیات دوباره ای در پی باشد، کسی چه میداند. من هم قطره ای هستم در دریای بیکران هستی.

همچنان که حرف میزد، من احساس میکردم که دستها و پاهای ما عضوهای زائدی بیش نیستند. او همه آن چیزی را که برای زندگی لازم است با خود داشت یعنی اندیشه اش و زیبایی که آن را بیان کند با دیدگان سبز رنگی که میشد سر سبزی بهشت را در آن دید و بهم خوردن زیبای شاخ و برگهای اندیشه را در آن یافت. چه دنیای اعجاب آورست دنیای درون و چه زیبا میشود دل بست، کافیت که همدلی و همزبانی را حس کنی، اشتراک دیگری را نمیخواهی. بین من و او هیچ شباهت عینی در کار نبود. او موجودی بود از کار افتاده، فلج، زمین گیر، بی نهایت محتاج و ظاهراً سخت ناتوان، اما عظمت و رهائی روح او کهکشانهائی را در می نوردید که میلیونها ستاره درخشان را در خود داشت با این احساس میشد براحتی در کنار مایکل بود، بمراقبت او پرداخت و از او شادی وام گرفت. اما کار سهمگین تری را بر عهده من گذاشته بودند، من نه او را، که می بایستی خود را بدوش کشیده و بسر انجام برسانم. می بایستی بمراقبت از ناتوانیهای بسیار خود پرداخته و شادی را نه از دیگری که از خود بگیرم. می بایستی بروم تا درخشش مهتاب و ستارگان را در آسمان وجود خود به بینم و می بایستی راه را بتنهائی طی کرده و به یکتائی خداوند برسم. مگر نه آنکه خداوند مخلوق خود را چون خود تنها آفرید اما بزرگی و عظمت و بی نیازی را باو شناساند و از او خواست تا خود بآنها برسد. مایکل در این راه قدم گذاشته و میرفت تا بزودی بآن مقام برسد.

از پنجره به بیرون نگاه کردم داشت غروب میشد، برای اولین بار بود که غروب را طلوع دیدم انگار که هیچ تفاوتی با هم نداشتند. هر دو یکی بودند. این را از مایکل داشتم که در غروب تاریک وجود خود درخشش طلوع را نمایان میکرد. دستاش را برای خداحافظی فشردم، انگشتان کوچک و

بیقواره اش تکان بسیار خفیف و مختصری خورد. فکر میکردم انگشتان بی حرکتش حس ندارند اما گفت که اینطور نیست و از اینکه نمی تواند عکس العملی متقابل داشته باشد عذر خواست. باو گفتم: «شاید دیگر تو را نبینم، بگذار از تو هدیه ای را با خود ببرم آخرین حرفت را بمن بگو، نصیحتی کن». گفت: «از هر موجود دیگری در این دنیا عاشق تر باش. میدانی عشق از آنجا آغاز میشود و بدینا تعمیم پیدا میکند». و با خنده ادامه داد: «حالا تو بمن جمله ای فارسی را یاد بده. من سلام یا چطوری را بلدم. بگو بعد از آن چه هست؟ گفتم: «سلام آنقدر هست که احتیاج نباشد چیز دیگری را بدانی اما بگذار من همه زبانهای دنیا را بفارسی و تنها در دو کلمه در دهانت بگذارم. با من تکرار کن: دوست بداریم. و این جمله را بیشتر از هر کسی دیگر و بیش از هر کلام دیگر بخود بگو، آنقدر بگو که اشباع شوی و از آنجا به بیرون برسد. این انعکاس چیزی است که تو گفتی که: هر آنچه را که میدهی پس خواهی گرفت».

باطاق مادر برگشتم و با تو عازم رفتن شدیم در راه برگشت بخانه تقریباً ساکت بودم و با اشاره مختصری از او اکتفا کردم. چه روز پر باری را بمن هدیه دادی. لحظه ای که به حیاط و باغچه پر از گل اشاره کردی و گفتی زندگی این است دیدم که برآستی هم می تواند همان باشد چرا که انسان فناپذیر نیست و در کنار همه مسائل و مشکلات و اتفاقات ریز و درشت و دست و پاگیر و غم انگیز، هنوز نیروئی پا برجا و محکم او را نگه میدارد، همه زیبایی اش را برخ میکشد و هزاران باغ پر از گل را در باغچه وجودش میکارد.

تو مرا به حقیقت خودم یک قدم نزدیک تر ساختی، و امروز بعد از ماهها آشنائی با تو پی بردم که چه چیز بود آن ارتباط نهائی که مرا بتو پیوند میداد و چه بود معنای آن کشش خاصی را که بتو احساس میکردم. بخود میگفتم در وجود این زن باید چیزی باشد که مرا بگونه ای خواهد ساخت و برایم ارمغانی خواهد آورد... نمیدانم شاید آئینه ای بودی که روح مرا مینمایاندی و یا بلور شفافی که میشد از وجود تو گذر کرده تا فراتر از خود را دید...



دکتر ایرج ابرامی

دندانپزشک

قبول کلیه خدمات دندانپزشکی

تمام بیمه های دندانپزشکی قبول میشود و برای افرادی که بیمه

ندارند تسهیلات مخصوص در نظر گرفته میشود

اورنج کانتی

انسینو

1125 E. 17th St. Suite N 555
Santa Ana, CA 92701
(714) 543 - 7770

تلفن های ۲۴ ساعته

16311 Ventura Blvd., Suite 640
Encino, CA 91434
(818) 905 - 8337

CB COMPUTER BOY



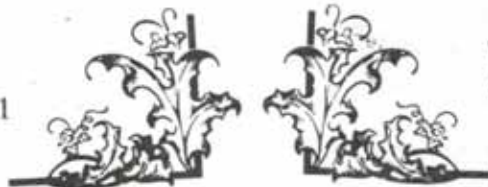
با مدیریت بنی امین زاده

فروش و تعمیر انواع کامپیوتر، پرینتر، فکس و ماشین کپی با قیمت های رقابت ناپذیر

فروش نرم افزارها و برنامه های پزشکی، بیمه، حسابداری و نامه نگاری

آموزش برنامه های کامپیوتری در کوتاهترین مدت

8715 Wilshire Blvd.,
(Cross Road Robertson)
Beverly Hills, CA 90211



Tel: (310) 854 - 0566
Fax: (310) 659 - 4665

دکتر عزیزاله نورمند

استاد سابق دانشگاه

دارای برد تخصصی بیماریهای کودکان از امریکا

عضو کادر پزشکی بیمارستانهای سیدر ساینای، سنت جونز،

سانتامونیکا و تارزانا

انسینو

سانتامونیکا

16542 Ventura Blvd., Suite 501
Encino, CA 91436
(818) 905 - 5552

تلفن های ۲۴ ساعته

2001 Santa Monica Suite 865 W
Santa Monica, CA 90404
(310) 829 - 3311

پس بت میتصوای من چی میشه؟



۲۲ ژانویه

باز دوباره دعوا کردند. من صدای تلویزیون را بلندتر کردم که صداشونو نشنوم. ولی مگه میشد. از بس داد می زدند حواسمون پرت میشد. بعدش بابا رفت بیرون که سیگار بکشد. مامان توی آشپزخونه نشسته بود. رفتم پیشش گفتم: «مامان بالاخره بت میتصوای من چی میشه؟»
گفت: «خفه شو.»

می دونم حتماً بعداً میاد منو بغل می کنه و میگه «منو ببخش.» ولی اگه تولد منو نگیره دیگه هرگز نمی بخشمش.

رفتم پیش نازنین. خودش همه چیزو شنیده بود. گریه کردم گفت: «خره تو که دیدی عصبانیه. چرا حالا گفتی؟» «پس کی بگم؟ مامان یا همیشه عصبانیه یا حوصله نداره.» گفت: «یه وقت بگو که حوصله داره. اگلاً فحش بهت نمیده.»

می خوام به نامه به بابا بنویسم و همه حرفهامو بگم. متکه نمی تونم با خودش حرف بزنم چون هر وقت میام حرف بزنم گریه ام می گیره.

۲۹ ژانویه

امروز هم دعوا کردند. از همیشه بیشتر. خیلی ترسیده بودیم. مایکل رفت بغل نازنین نشست. گوش هاشو با دستش می گرفت که صدای دعوا را نشنوه. مامان می گفت: «باید منو طلاق بدی.» مایکل از من پرسید: «طلاقمو بدی یعنی چی؟» گفتم: «یعنی از هم جدا بشن.» گفت: «مگه به هم چسبیدن؟» گفتم: «نه یعنی بابا بره خونه دیگه زندگی کنه.» گفت: «یعنی دیگه بابا رو نبینیم؟» نازنین



۳۰ ژانویه

امروز صبح نازنین مایکل را آورد آشپزخانه، به مامان گفت: «موهای مایکل را دیدین؟» مامان سر مایکل رو که نگاه کرد زد تو سر خودش. به من گفت: «بدو بگو بابا بیاد بیند.» مایکل پرسید: مگه چی شده؟» و دستش رو کرد تو دهنش. گفتم: «هیچی، ولی دروغ گفتم چون چند جای سرش کچل شده بود. کچل کچل. یکی پیش گوشش یکی بالای سرش دو تا هم پشت سرش. هر کدام به اندازه یک ۲۵ سنتی موهاش ریخته بود. بابا که اومد دید گفت: «من بچه ها رو می برم مدرسه تو مایکل رو حاضر کن بریمش دکتر».

گفت: «انه نترس هیچی همیشه فقط حرف می زنی.» مایکل شصت دستشو تو دهنش کرد. همیشه کارشه، تا ناراحت میشه دستشو می خوره. من دستشو کشیدم. مامان بهمون گفته مواظب باشیم مایکل دستشو نخوره. تلفن که زنگ زد پریدم گوشی را برداشتم. دوست مامان بود. پرسید: «خوبی؟» گفتم: «نمی دونم.» گفت: «مامانت هست؟» گفتم: «نمی دونم.» آخه مامان بهمون گفته هر کس هر سوالی کرد بگیم نمی دونیم. مامان که گوشی را برداشت خیلی آرام شروع به صحبت کرد. اصلاً معلوم نبود که به دقیقه قبلش چه دادهائی زده بود. چی میشد آگه با ما و بابا هم اینطوری حرف میزد.

رفتم نامه بابا رو بهش دادم. گفتم: «این چیه؟» گفتم: «بخونید می فهمید.» رفت بیرون سیگار بکشه. من هم چراغ کوچه رو روشن کردم که بتونه نامه رو بخونه.

دو ماه دیگه تولد منه. به لباس بلند می خوام مثل لباس صنم که توی بت میتصواش پوشیده بود. مثل عروس ها شده بود. سلمونی هم برده بودنش. نطق روز تولدم را نوشته ام. خیلی خوب شده فقط به جاش بد بود. نوشته بودم: «از پدر و مادر مهربانم متشکرم.» خطش زدم. چکار کنم از ته دلم نبود. ولی نازنین گفت: «خره دروغ که خناق نیست بهتر بود می گذاشتی باشه. بابا برگشت تو خونه. اومد منو بغل کرد. مثل اینکه گریه کرده بود. فهمیدم نامه منو خونده. گفت: «خدا ما رو ببخسه. چقدر به شما بدی می کنیم.» نازنینم گفت: «پس اگر دفتر خاطراتش را بخونید چی می گید؟» بابا پرسید: «دفتر خاطرات داری؟» هیچی نگفتم. خجالت کشیدم. نازنین گفت: «همه پدر و مادرها یواشکی دفتر خاطرات بچه هاشونو می خونن.» بابا از من پرسید: «اجازه میدی دفتر خاطرات رو بخونم؟» نمی دونستم چی بگم. هم می خواستم هم نمی خواستم. گفتم: «بخونید، ولی وقتی من خونه نیستم بخونید.» گفت: «باشه قول میدم. دیگه هم نمی گذارم شماها اینقدر ناراحت باشین. همین فردا تکلیف خودم و مامانتونو روشن می کنم.» گفتم: «تکلیف بت میتصوای منم روشن می کنی؟»

کشید. بعدش بابا اومد خونه خانم بزرگ و آقا بزرگ هم اومده بودند. خانم بزرگ خیلی منو دوست داره. پریدم بغلش کردم. گفت: «بمیرم برات الهی». چشم افتاد به آقا بزرگ دیدم نامه بابا توی دستشه گفت: «بابا جون اینارو تو نوشتی؟»

خاله جون گفت: «اگر نهارتونو تمام کردین بریم». گفتم یه روز دیگه بریم حالا می خوام پیش خانم بزرگ باشم». گفت: «نمیشه اینا جلسه دارن. بیا می برمتون مال اگر شد سینما میریم». گفتم: «پس بریم لباس تولد منو بخریم». بابا آمد جلو به خاله جون پول داد. گفت: «ثریا، تورو به جدت هر چی میخوان براشون بخر».

توی مال یک لباس صورتی بلند دیدیم. از لباس صنم هم قشنگ تر بود. اما خاله جون نخرید. گفت باید اول مامانت ببینه. هر چی من و نازنین گفتیم که مامان حوصله نداره گوش نکرد. کاش با خانم بزرگ آمده بودیم. رفتیم سینما. وسط فیلم آمدیم بیرون چون من همش نق زدم. تقصیر خودم نبود. حوصله نداشتم. خیلی هم از دست خاله جون دلخور بودم. خاله جون رفت تلفن زد. برگشت گفت: «حرفهاشون تموم نشده. یکساعت دیگه اینجا می مونیم بعد برمی گردیم». رفتیم نشستیم بیترتا خوردیم. بعد هم رفتیم برای مایکل کلاه خریدیم که وقتی میره کودکستان سرش بذاره که بچه ها بهش نخندن.

وقتی آمدیم خونه دیدم عموجان هم هست. رفتیم پهلوش گفت: «به به عروس خانم. خانم خانم ها». توی گوشش گفتم: «به مامان بگید تولد منو بگیره». برگشتم که برم پیش خانم بزرگ دیدم دفتر خاطراتم روی میزه. خیلی ترسیدم فکر کردم اگه مامان دیده باشه چی میشه؟ خوانتم فرار کنم برم توی اطاقم که مامان صدام زد. گفتم حتماً میخواد دعوا کنه. نمی خواستم جلو همه سرم داد بزنه. گفت بیا جلو. منو گرفت توی بغلش و گفت: «قربون سرت برم، لباس تولدت رو خریدی؟» یکدفعه گریه ام گرفت. آنچنان بغض گلوم را گرفته بود که فکر کردم تا فردا می خوام گریه کنم. خاله جان گفت: «یک لباس دیده پسندیده. ولی گفتیم خودت هم باید ببینی».



بعدازظهر خاله جون اومد مدرسه دنبال ما. توی راه گفت: «وقتی رسیدیم خونه، زود نهارتونو بخورین تا بریم بیرون». خیلی خوشحال شدم گفتم: «مایکل هم میاد؟» گفت: «آره». گفتم: «نهار بریم بیرون بخوریم. من خسته شدم از پس کالیاس خوردم». گفت: «نه قربونت برم، مامان بزرگ چلوخورش پخته». خونه که رفتیم دیدم مامان بزرگ مایکل رو بغل کرده نشسته. چشمای مامان قرمز بود فهمیدم گریه کرده. نازنین پرسید: «دکتر چی گفت؟» مامان بزرگ گفت: «هیچی. گفته بچه ترسیده از اعصابشه. شما باید مواظبش باشید. دیگه نباید باهاش دعوا کنید». گفتم: «اما که هیچوقت با هم دعوا نمی کنیم. مامان و بابا دعوا می کنن». مامان بزرگ به مامان گفت: «حرف راست را از بچه بفهم. لیاقتشونو نداری». مامان که سرش پائین بود گفت: «فقط تقصیر من نیست». مامان بزرگ گفت: «پس تقصیر مرده ها توی گوره؟ از پس سر به سرش گذاشتی عاصیش کردی. حالا گیرم شوهرت بد. بچه هات چه گناهی کردن؟ صد رحمت به زن بابا. بین چقدر به این بچه فشار اومده که اعصابش بهم خورده. بچه پنج ساله. اگه من میدونستم این جوریه می اومدم می بردمشون خونه خودم». مامان هیچی نمی گفت اگه بابا یکی از این حرفها رو میزد غوغا میکرد. خاله جون برامون نهار

مامان گفت: «گریه نکن به جون مایکل فردا برات می خرم.» نمی دانست که من برای لباس نیست که گریه می کنم. عموجان گفت: «فردا نمیشه. از حالا دبه در نیار. فردا با مشاور خانوادگی قرار دارید.» مامان گفت: «ساعت ۶ قرار داریم. ساعت ۳ که از مدرسه برگرده می برمش برات می خرم.» من همچنان گریه می کردم. مامان هول شده بود. گفت: «به جون مامان بزرگ حتما فردا می خرم. یه جفت کفش هم رنگش هم می خرم. یک بت میتصوای بزرگ هم برات می گیریم. همه دوستاتو دعوت کن. همه فامیل رو هم دعوت می کنیم.» و برای اینکه من بخندم گفت: «ای نیم وجبی سلمونی هم میخوای بری؟» دلم میخواست همینطوری چند ساعت بغل مامان بمونم و مامان نازم کنه و از این حرفها بزنه.



۳۰ مارس

فردا تولدمه. لباس قشنگم را آویزان کردم به در کمد که جلو چشم باشه. می خواستم بغلش کنم و تا صبح بخوابم ولی مامان گفت چروک میشه. موهای سر مایکل از زیر شروع کرده داره در میاد. اونقدر خوشحالم که خوابم نمی بره. فردا من و مامان میریم سلمونی. نازنین هم میاد. دیروز نشستم با نازنین نطق تولدم را عوض کردم. چون هم چیز عوض شده. مخصوصاً اخلاق مامان و بابا. به نازنین گفتم: «همش به خاطر سر مایکله که مامان و بابا دیگه دعوا نمی کنن. قریون سر کچلش برم.» نازنین گفت: «نه خره. دفتر خاطرات و نامه تو بیشتر ناراحتشون کرد.» نمی دونم چرا عادت کرده هر چی میخواد بمن بگه میگه: «خره». باید کاری کنم که دیگه از این حرفها نزنه. من دیگه بزرگ شدم. بده جلو مردم به من بگه خره.



۱۵ مارس

مامان و بابا توی ماشین نشستن و صحبت می کنند. نازنین میگه دعوا می کنند. ولی مامان گفته دیگه هیچوقت با هم دعوا نمی کنند. فقط حرف می زنن. خانم مشاور گفته حرفهاتونو جلو بچه ها نزنید. برای همین گاهگاهی میرن توی ماشین حرف می زنن.

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

(310) 247-1010

9033 Wilshire Blvd., Suite 403
Beverly Hills, CA 90211

جراحی با لیزر

کنتاکت لنز

All Pro-Video Photo

فوتو

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود نا عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

آلبرت طیبیان

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

دکتر پرویز پیرنظر

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806
Los Angeles, CA 90024

(310) 824-0049

پذیرائی مابعد وقت فلی

۱۰۹۲۱ و بلتر بلوار - نس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سویت ۸۰۶

(۳۱۰) ۸۲۴ - ۰۰۴۹

نوشته: پرفسور شموئیل رهبر

اهمیت و نقش توارث در تعیین خصوصیات
روانی و شخصیت افراد انسانی و ایجاد
بیماریهای عصبی و روانی

توارث و خصوصیات فردی

بخش آخر



د: بیماری آلزهایمر

بیماری آلزهایمر یا فراموشی دوران میان سالی
و پیری:

با اینکه کم شدن قوای فکری و حافظه و تغییر رفتار انسانی با بالا رفتن سن بعد از ۶۵ سالگی یک امر طبیعی است، کم شدن شدید حافظه، فقدان شناخت موقعیت، بد شدن رفتار و کم شدن حوصله انسانی که بشکل فراموشی های شدید بروز می کند (که حتی گاهی شخص نام خود و بستگان و آدرس خود را فراموش می کند) علائم بیماری آلزهایمر و فاجعه بزرگ خانواده ها و اجتماع است.
بر طبق آمار رسمی در آمریکا دو میلیون

نفر مبتلا به درجات مختلف این بیماری هستند و همه ساله دویست هزار نفر بر این تعداد افزوده می گردد. تغییرات مرضی که در بافت عصبی مغز در بیماری آلزهایمر بوجود می آید بسیار مشخص است و با تغییرات مغزی افراد پیر که مبتلا به آلزهایمر نیستند کاملاً متفاوت است زیرا افراد مسنی که آلزهایمر ندارند با بالا رفتن سن آنها فقط اختلالات جزئی در حافظه و قوای فکری آنها بوجود می آید. وقتی مغز بیمارانی را که از بیماری آلزهایمر فوت کرده اند مورد آزمایش قرار می دهند مشاهده می شود که در تمام قسمتهای مغز، پلاک های بزرگی از یک ماده مخصوص رسوب کرده و قسمتهای زیادی از سطح مغز

را پوشانده است. هر مرحله بیماری آلزهایمر پیشرفته تر باشد و هر چه شدت بیماری در دوران آخر حیات بیمار بیشتر بوده است تعداد و بزرگی این لکه های روی مغز بیشتر است. این ماده غلیظ که روی مغز را پوشانده و باعث بیماری فراموشی دوران پیری شده یک ماده غلیظ و لزج مخصوصی است شبیه به نشاسته پخته شده و اسم علمی آن «بتا آمی لویید» می باشد. بخصوص تعدادی از این لکه های نشاسته ای شکل در منطقه ای از مغز این بیماران وجود دارد بنام «های پوکام پوس» که این منطقه مغز مرکز حافظه انسانی شناخته شده و تجربیات دانشمندان سالهای قبل نشان داده بود که اگر لطمه و ضایعه ای در این منطقه مغز چه در انسان و چه در حیوانات بوجود بیاید حافظه آن شخص یا حیوان مورد تجربه از بین می رود. این خود دلیل بیشتری است که رسوب ماده نشاسته ای در مغز باعث بیماری آلزهایمر شده است.

نظریات مختلفی درباره علت بیماری آلزهایمر و ایجاد ماده نشاسته ای و رسوب آن در مغز وجود دارد. بعضی از پژوهندگان تراکم و رسوب موادی مثل آلومینیوم و یا سیلیکون را در بافت مغز علت بیماری می دانند که عوامل محیطی هستند و از خارج بدن وارد شده و تاثیر می کنند. ولی تحقیقات وسیع سالهای اخیر نشان داده است که عامل ارث و ژن ها مسئول اصلی این بیماری هستند و عوامل دیگر فقط ممکن است اثر برانگیزنده و یا تشدید کننده داشته باشند. دلایل زیر این نظریه را تایید می کند.

تقریباً از هر هزار نفر جمعیت در کشورهای پیشرفته که سن آنها کمتر از ۶۵ سال می باشد یک نفر مبتلا به بیماری آلزهایمر در این سن می شود - اما از هر سه نفر که در این سن زودرس به این بیماری مبتلا شده اند، در یک نفر از سه نفر بیماری در خواهر یا برادر و یا پدر و یا مادر وجود داشته یا دارد. مطالعه روی دو قلوهای یک تخمکی نظیر آنچه قبلاً درباره بیماری اسکیزوفرنی گفته شد باز نشان داده است که اگر یکی از این دوقلوهای یک تخمکی در دوران حدود ۶۵ سالگی مبتلا به بیماری آلزهایمر

بشود در پنجاه درصد از موارد دوقلوی دومی نیز به این بیماری مبتلاست مگر آنکه یکی از آنها بعلل دیگری مثل تصادف یا بیماری قلبی در قید حیات نباشد. در مورد دوقلوهای دو تخمکی و به اصطلاح مجزا، اگر یکی از دوقلوها مبتلا به آلزهایمر باشد فقط پنج درصد احتمال دارد که دوقلوی دومی هم دچار بیماری گردد (البته خواننده گرامی توجه دارد که این مطالعات روی هزارها نفر دوقلو انجام می شود و محاسبات احتمالات روی تعداد زیاد افراد انجام می گیرد).

پژوهندگان برای یافتن ژن و یا احتمالاً ژن هائی که معیوب شدن آنها باعث بیماری آلزهایمر می شود و یافتن شاخص ها و نشانه های ژنتیکی تلاش بسیار کرده اند و شواهدی بدست آمده است که ژن مسئول بیماری آلزهایمر در قسمتی از کروموزوم شماره ۲۱ جای دارد. این محققین با تهیه و خالص کردن این قسمت مورد نظر از کروموزوم شماره ۲۱ (یعنی ماده DNA این قسمت) که فکر می کنند ممکن است ژن مسئول بیماری در آن قرار دارد - این مجموعه ژنها را به موش منتقل می کنند. نتیجه این تجربیات نشان داد که وقتی ژنهای موجود در این قسمت کروموزوم شماره ۲۱ بیماران مبتلا به آلزهایمر به موش منتقل می شوند، موشهائی که بعد از مدتی دنیا می آیند و این ژنهای انتقالی و اضافی را با خود دارند وقتی بزرگ شدند اختلالات عصبی در آنها پیدا می شود یعنی این موش ها از لحاظ حرکت و زرنگی و هوشیاری و شناختن محل و موقعیت خود به پای موش های سالم نمی رسند و اغلب خرفت تر و بی تعادل تر از موش های سالم اند. و از همه مهمتر وقتی مغز آنها را باز کرده و معاینه می کنند عیناً لکه ها و پلاک های مشابه بیماران مبتلا به آلزهایمر در روی مغز آنها دیده می شود که نشان می دهد که آن قسمت از کروموزوم شماره ۲۱ که به موش منتقل شده حاوی ژن بیماری می باشد. تلاش وسیعی در مراکز تحقیقاتی وجود دارد که خود ژن مسئول بیماری را از میان صدها ژن که در این تکه وجود دارد جدا کرده و بشناسند و آنوقت است که

می توان محصول ژن را شناخت و برای درمان بیماری فکر اساسی کرد.

فعلاً باز جای شکرش باقی است که در راه پیدا کردن آدرس ژن به محله ای که این ژن ساکن یکی از خانه های آن محله است راه یافته شده و دیر یا زود آدرس و شماره خانه و ساکن این خانه شناخته خواهد شد.

ه - اعتیاد به الکل و مواد مخدر:

یکی از مسائل بزرگ اجتماعی ممالک بزرگ مسئله اعتیاد به الکل و مواد مخدر می باشد. در نظر بگیرد چه مخارج هنگفتی صرف خرید و مصرف و از آن بیشترمخارجی است که صرف درمان عوارضی است که از این اعتیادات بوجود می آید. در مورد بررسی علل اعتیاد به الکل تحقیقات دامنه داری روی احتمال معتاد شدن فرزندان که پدر و یا مادر و یا هردوی آنها معتاد به الکل بوده اندو همینطور معتاد شدن برادرها و خواهرهای شخص معتاد انجام شده



است. نتایج همه این تحقیقات همه مؤید اینست که یک نوع زمینه و استعداد خانوادگی در اعتیاد به الکل وجود دارد و توارث و عوامل ژنتیکی سهم بسیاری در ایجاد این زمینه اعتیاد دارند.

علاوه بر بررسی های افراد خانواده های مختلف تحقیقاتی روی احتمال معتاد شدن افراد دوقلوی یک تخمکی و همینطور وجود اعتیاد در فرزند خوانده ها و یا فرزندان اصلی «نسبی» این نظریه ژنتیکی را تایید می کند.

باید در نظر داشت که الکل خود یک نوع دارو و درمان موقتی برای معالجه افسردگی می باشد. خود افسردگی نیز عارضه ای است که در اکثر موارد زمینه ارثی دارد - منتهی بعضی ها بعلت اینکه بعضی از آنزیم های کبدی آنها ضعیف است، مصرف الکل را خوب تحمل نمی کنند و باعث می شود که موادی از الکل در کبد آنها درست شود که به حالشان مضر باشد مثل «استالدهاید» که این ماده باعث ناراحتی شخص بعد از مصرف الکل می شود و او را از مصرف بعدی الکل باز می دارد و از معتاد شدن او جلوگیری می کند. باز می بینیم که یک زمینه ارثی بعلت وضع آنزیم های کبدی مخصوص که در شخص وجود دارد از اعتیاد جلوگیری میکند.

در مورد اعتیاد به مواد مخدره مثل مورفین و هروئین چون این مواد از لحاظ ساختمان شیمیائی خیلی شبیه به موادی است که مغز تولید می کند مثل آندورفین و آنکفالین که مغز برای کار خود این مواد را ترشح میکند و این شباهت ساختمانی مورفین و هروئین باعث می شود که این دو نوع سم به گیرنده های مغزی که مخصوص جذب آندورفین و آنکفالین هستند خود را جا بزنند و به آنها بچسبند و جای مواد اصلی مغز را اشغال کنند. باز اعتیاد به مواد مخدر نیز در زمینه های خاص روانی و زمینه های خانوادگی بوجود می آید که عامل ژنتیکی سهم مهمی دارد مانند افسردگی، وسواس و غیره.

و - کری و لالی و لکننت زبان:

شنوائی و تکلم و درست و بدون وقفه صحبت کردن جزء کارهای مغز است و مراکز این خصوصیات در مغز انسان بدقت تعیین شده که مثلاً



مرکز حرف زدن در نیمکره چپ مغزی در شیاریهای جانبی این نیمکره است وقتی مثلاً در نتیجه سکه مغزی آسیبی به این منطقه وارد شود بیمار قدرت تکلم خود را موقتاً تا التیام آن ضایعه از دست می دهد و در مرکز این منطقه حافظه های گویائی مثل لغت ها، اسم ها و غیره حفظ می شود. مجموعاً، شنوائی و بینائی و حس لامسه وسیله شناسائی و یادگیری و قدرت های دیگر مغزی است که پایه های شخصیت روحی و رفتاری شخص را می سازد. آنقدر نمونه های زیادی از افرادی که در فامیل های بخصوصی مبتلا به کری و لالی هستند وجود دارد که جای هیچگونه تردیدی در ارثی بودن این عارضه وجود ندارد. همینطور «لکنت زبان» اغلب در افراد یک خانواده و گاهی در فرزندان یک پدر و مادری که خود مبتلا به لکنت زبان بوده اند دیده می شود. بیشتر پسرها گرفتار این عارضه می شوند تا دخترها و اغلب مبتلایان یک حالت شخصیتی و روانی مخصوص دارند - بسیار کم رو و خجالتی و کم حرف که خود این خصوصیات نیز زمینه های خانوادگی دارد. با وجود اینکه ژنتیکی بودن این عارضه لکنت زبان قطعی است ولی هنوز دانشمندان به نوع و محل ژن مسئول این حالت پی نبرده اند.

ز - هم جنس بازی یا هوموسکسوالیتی:

در مورد هم جنس بازی بخصوص در مردان، ارتباط این خصوصیت با زن ها کاملاً روشن نشده است. مطالعه روی دوقلوهای یک تخمکی نظیر ثابت شده است که از دوقلوهای یک تخمکی «مذکر» اگر یکی از پسرها هم جنس باز باشد دومی نیز هم جنس باز خواهد بود. اما بعلت پیچیده بودن این ارتباط و اینکه افراد هوموسکسوال اغلب مشکلات فامیلی، روانی و جسمی متعددی دارند، این سؤال را پیش می آورد که شاید هم جنس بازی در این افراد یک پدیده و عکس العمل ثانویه ایست در مقابل مسائل و اختلالات دیگر؟ یکی از نظریه هائی که در این زمینه ابراز شده و معلوم نیست تا چه حد با واقعیت سازش دارد اینست که: مردانی که تمایل به هم جنس بازی دارند بعلت کوچک بودن آلت تناسلی خود و یکنوع احساس خجالت و اشکالات دیگر

نمی توانند مورد توجه زنان قرارگیرند و در جلب و ارضاء کردن زنها موفقیت نداشته اند، بالطبع بهم جنسان خود تمایل پیدا کرده اند و یک نوع ترس از جنس ماده در آنها بوجود آمده است.

در خاتمه باید بگویم که آنچه در این نوشته بعنوان نمونه کوچکی در مورد زل ژن ها در ساختار روحی و شخصیتی افراد انسانی ارائه داده شده است قطره ای از یک دریای بزرگ می باشد - آنچه دانش جدید ژنتیک برآورد کرده است اینست که: «شصت درصد افراد انسانی دریک مرحله از زندگانی خود گرفتار یک عارضه ژنتیکی می شوند» بعضی از این عوارض در بدو تولد معلوم می شود، برخی در سالهای نو جوانی و جوانی و بالاخره عده ای در دوران میان سالی و پیری.

امید بزرگ این است که با پیشرفت اطلاعات بشری در این زمینه و درمان کردن قطعی بیماریهای روانی و عصبی، فرزندان ما بتوانند در جوامع سالم تر و امن تری زندگی کنند.

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان



- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق اف در بوری هیلز

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تراز و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی است غیر انتفاعی که هدف آن پشتیبانی و حفظ یگانگی جامعه یهودیان ایرانی میباشد. اگر شخصا فرصت همکاری با ما را ندارید، اعانات شما (که قابل کسر از نظر مالیاتی میباشد) میتواند ما را یاری دهد.

اخبار سازمانها

فدراسیون یهودیان ایرانی

* براساس سنت همه ساله، مراسم دید و بازدید عید پسخ امسال نیز در سالن هتل بوناونچر برگزار گردید. در این مراسم هزاران تن از همکیشان ما که بدلیل کمی وقت و فاصله زیاد امکان دید و بازدید از یکدیگر را ندارند، گرد هم آمده و به دید و بازدید پرداختند. تعداد زیادی از زوج هائی که در سنوات قبل در این مراسم با هم آشنا شده و ازدواج کرده بودند نیز، هم برای دید و بازدید و هم برای تجدید خاطره در این مراسم حضور داشتند.

طبق معمول، این گردهمائی نیز به همت کمیته جشنهای فدراسیون یهودیان ایرانی و با پشتکار صمیمانه آقای الیاس اسفندی و یارانشان برگزار شده بود.

سازمان فرهنگی نصح

* طی دعوتی که از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته بعمل آمده بود در روز یکشنبه اول ماه می در سالن کنیسای نصح از عالیجناب هاراو بخشی درون ریشون لسیون، رאו اعظم یهودیان سفارادی استقبال بعمل آمد و گروه کثیری برای آشنائی با مشاراله شرکت کردند و از سخنان ایشان بهره مند شدند.

* روز چهارشنبه ۴ ماه می طبق روال همه ماهه مجلس آشنائی و بزم برای بزرگسالان بوسیله بانوان سیسترهود نصح برقرار شد و عده کثیری در آن شرکت کردند.

* بطوری که قبلاً باستحظار رسید آکادمی نصح اسرائیل برای نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ ساله برنامه مسافرت و گردش در اسرائیل تنظیم کرده است که از تاریخ ۱۸ ماه جولای تا ۷ ماه آگوست ۱۹۹۴ جوانان را بایسرائیل اعزام مینماید. فرزندان خود را در این تور آموزشی نامنویسی کنید.

* در تاریخ ۱۶ ماه جون سازمان فرهنگی نصح مجلس جشنی بخاطر بزرگداشت آقای حقنظر فرح نیک خدمتگزار صدیق جامعه بخاطر خدمات بیش از ۵۰ ساله ایشان ترتیب داده است. برای تهیه کارت ورودی با دفتر کنیسای نصح اسرائیل شماره تلفن ۲۲۸ - ۴۵۳ تماس حاصل فرمائید.

بنیاد مگیت

در تاریخ یکشنبه ۱۰ آوریل بنیاد مگیت بمناسبت چهل و ششمین سالگرد استقلال اسرائیل جشن باشکوهی با شرکت بیش از ۸۰۰ نفر برگزار نمود.

پس از نمایش فیلمی از اورشلیم، آقای دکتر روبن ملامد عضو هیئت مدیره مگیت فعالیتهای سال گذشته مگیت را بدین قرار اعلام داشتند: «۳۶ نشست

هیئت اجرایی، دو نشست هیئت مدیره، ۲۶ نشست گروه جوانان، برگزاری دو سمینار با شرکت بیش از ۱۵۰۰ نفر، برگزاری دو جشن بزرگ و تأمین بودجه برای مخارج تحصیل ۲۲۰ دانشجو کارنامه خدمتگزاران مگبیت در سال گذشته میباشد.

سخنرانان بعدی عبارت بودند از آقای اوری اورن سر کنسول اسرائیل، آقای پرویز نظریان، رئیس هیئت اجرایی بنیاد مگبیت، آقای دکتر برآوریان قائم مقام و خزانه دار بنیاد، خانم رویا پیری و آقای نجات گیای که مجری نیایش بودند.

سپس یکی از دانشجویان ایرانی مقیم اسرائیل که با اخذ بورس تحصیلی از مگبیت به تحصیلات خود ادامه میدهند سخنانی ایراد نمودند و سپس با رقص های سنتی اسرائیل و موسیقی ایرانی برنامه به آخر رسید.



سازمان حداسا - گروه حیفا

همانطور که در شماره قبل، به آگاهی خوانندگان گرامی شوفار رسانده بودیم نمایشنامه «استر دختر ایبگال» به همت سازمان حداسا در تاریخ های ۱۶ و ۲۳ آوریل ۱۹۹۴ در سالن مدرسه هورسمن در بورلی هیلز به نمایش گذاشته شد.

شهرام بروخیم و یارانش با تلاشی بی وقفه که

بیش از چهار ماه به طول انجامید این نمایشنامه را بروی صحنه بردند. ترکیب بازیگران نمایش از گروهی حرفه ای و آماتور تشکیل گردیده بود که هر یک در حد خود، بازی قابل توجهی ارائه دادند. سناریوی نمایشنامه که از سوی شهرام بروخیم تنظیم شده، براساس داستان تاریخی استر و مردخای پایه ریزی شده بود. ظلمی که از سوی هامن بر مردم ما رفته بود را، در تهیه این سناریو، شهرام بروخیم نخواست در محدوده زمان خود نگهدارد و آنرا به دیگر ستم هائی که مردم ما در طول تاریخ دیده اند تسری داده است و از این گذشته، اینجا و آنجا، نشانه هائی از ادبیات معاصر ایران زمین چاشنی نمایشنامه شده که بآن رنگ و حال زمان حال داده است.

در مجموع میتوان گفت که این گروه تئاتری در ارائه نمایشنامه مزبور موفق بوده اند و بجاست که برایشان موفقیت های بیشتری را آرزو کنیم.

سازمان پایا

- روز یکشنبه سوم آوریل که مصادف با سیزده بدر و نیز ایام پسخ بود، بدعوت سازمان پایا، تعداد زیادی از همکیشان مقیم اورنج کانتی در میسن پارک ارواین گرد هم آمدند.
- بمناسبت چهل و ششمین سالگرد استقلال اسرائیل، برنامه شب نشینی مجللی همراه با موزیک و شام و اجرای برنامه های هنری در تاریخ ۲۳ آوریل در محل کنیسی بت یام در نیوپورت بیچ برگزار گردید که صدها تن از همکیشان مقیم اورنج کانتی و لوس آنجلس در آن شرکت نمودند.
- بهمین مناسبت از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر روز ۲۴ آوریل نیز به همت دکتر اردشیر بابک نیا و با همکاری گروهی از اعضای سازمان پایا و دیگر سازمانهای یهودی سایر کشورها در اورنج کانتی، برنامه ای با شرکت خوانندگان معروف اسرائیلی، رقص های قومی، بازی و مسابقه و عرضه غذاهای ملل مختلف در کامپ جوئیش فدریشن برگزار گردید که مورد استقبال تعداد زیادی قرار گرفت.

ضد یهودیگری

در جستجوی ریشه ها و انگیزه های

ستیزه جوئی با یهودیان

۱۳ - پایان کلام

دکتر هوشنگ ابرامی

و امروز که می خواهم بعد از جستجوهای بسیار دفتر «ضد یهودیگری» را بندم و قلم بر زمین بگذارم نمیدانم چرا خاطره ای از زمان کودکی در ذهنم زنده شده است.

طفل بودم. خانواده پدری کوتاه مدتی بود که از همدان «علاقه کن» به تهران کوچیده بود. تابستان بود و قرار بود که با باز شدن مدارس من بدبستان بروم. خانه ما نزدیک میدان حسن آباد بود؛ در کوچه شفیع، فقط دو یا سه خانواده یهودی در آن محل می زیستند. مابقی همه مسلمان بودند و بعضی هاشان

روزی که قلم در دست گرفتم تا کتاب کوچک «ضد یهودیگری» را بنویسم نه قصد تاریخ نویسی داشتم. نه در پی آن بودم که با باز گفتن رویدادهای تلخ و ناگوار غم پروری کنم و نه آنکه می خواستم اثری پژوهشگرانه پدید آورم. فقط یک هدف داشتم و آن یافتن پاسخی قابل قبول به این پرسش بود که آیا ریشه ها و انگیزه های نفرت و دشمنی با یهودیان در وجود خود آنانست یا نه؟ آیا دلیل اینهمه کینه توزی که به اعمالی وحشیانه انجامیده بخاطر بدکارها و بد اندیشیهای خود یهودیان بوده است یا خیر؟

از آن متعصب های دو آتسه.

تهران لوله کشی نشده بود و هر دو هفته یکبار آب در جویهای باریک کوچه ها جاری میشد. کوچه شفیمی کوچه ای تنگ و سنگلاخ بود که از کف پیاده رو خیابان بسمت پائین دو سه پله می خورد. یک روز صبح بود و آب در جوی کوچه روان. زن همسایه که مادرم با او سلام و علیکی محافظه کارانه داشت کنار جوی نشسته بود و داشت با «پشوه و چوبک» و کهنه پارچه ای ظرفهای مسین و برنجین و چینی اش را می شست و من از کوچه بسوی بالا می رفتم. نزدیک خیابان پائین پله ها، پسری را دیدم که یک پایش را یک طرف جوی گذاشته بود و پای دیگرش را طرف دیگر و مشغول ادرار کردن بود. سراسیمه و شتابان از راهم برگشتم و بزنی همسایه رسیدم و نفس زنان گفتم: «خانم یک پسره آن بالای جوی آب دارد ... میکند. ظرفها را بردارید» و بعنوان احترام و ادب و کمک دست بردم تا دیگری را که بسمت جوی آب می برد پس بکشم که ناگاه آن زن توی دلم پرید و سرم جیغ کشید که: «آی پسره جوهد نجس! دیگم را نجس کردی!!!» او به شستن ادامه داد و من «منفور نجس» تعجب زده و وحشت زده به خانه پناه بردم.

و اینک بدنبال غوری در دریای ضد یهودیگری میان طرز تفکر و نگرش آن زن بدبخت با شیوه اندیشه و قضاوت ملیونها انسان ضد یهود دیگر! از عامیان و بیسوادان و نادانان گرفته تا رهبران و اندیشمندان و ناموران، تشابه نزدیک شگفتی می بینم. آن زن عملاً ظرفهایش را به نجاست می آلود و به من کودک یهودی که می خواستم او را از اینکار باز دارم تهمت نجس بودن میزد! من که تا دستهایم را نمی شستم مادرم بمن غذا نمیداد نجس بودم و او که نجاست را در دیگ خوراک پزی بخانه می برد پاک او طاهر و تمیز! آنچه ادعای او را، با ادعای حواریون عیسی، با ادعای مارتین لوتر، با ادعای رهبران نازیسم و با ادعای دشمنان اسرائیل در یک تراز و هم تراز و هم سطح می کند چیز نیست یکسان: تهمت و افترا و دروغ و نادانی و ناآگاهی. اگر روزی بخواهند در یک دادگاه جهانی ادعائنامه های ضد یهودیگران را بررسی کنند

بیگمان همه ادعاها را از همین دست خواهند یافت: بوج و بی اساس و ابلهانه.

پیداست که قوم یهود تافته جدا بافته نیست و تمامی افراد آن از هر عیب و ایرادی بدور نیستند. در میان این قوم، مثل هر قوم و ملت و گروه و دسته دیگر، بقول عوام هم انسان خوب هست و هم انسان بد. اما این بدیهای فردی با اتهامات سیاه وحشت بار قومی که به یهودیت و یهودیان زده اند از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

با تمام این احوال آیا این تنها قوم یهود است که هدف تیرهای تهمت قرار گرفته یا جنگ گروهها بخصوص گروههای مذهبی یک درد عام برای تمامی آدمیان است؟ جواب این پرسش را در فصل نهم زیر عنوان «در پس پرده بهانه ها» داده ایم. در آنجا دیدیم که چگونه نفرت عیسویان و مسلمانان از هم، سنیان و شیعیان از هم، کاتولیکها و پروتستانها از هم و نیز گروههای ملی و ایدئولوژیک از هم چه فجایع و جنایتها و کشتارهای بیرحمانه بیار آورده است. نفرت از یهودیان بوسیله غیر یهودیان یک مسئله خاص منحصر بفرد نیست.

شگفت انگیز است که بسیاری از کتابها و نوشته های دیگری که اروپائیان و امریکائیان در زمینه ضد یهودیگری نوشته اند از زاویه ای «خاص» بدین موضوع نگریسته اند و از بحث کلی و آغازین نفاق و نفرت گروههای انسانی با هم که «یهودیان و غیر یهودیان» فقط یک نمونه کوچکتشان می تواند باشد بدور مانده اند. پاره ای از این آثار چنانست که خواننده یهودی وقتی آنها بزمین میگذارد آه از نهادش بر می آید که چرا همگی غیر یهودیان در دنیائی بهشت آسا، زندگی فرشته صفاته ای دارند و همه همدیگر را سخت دوست میدارند و تمام دشمنی و نفرت عالم را متوجه یهودیان کرده اند. و حال آنکه گریز و تنفر گروههای آدمی از هم که یک بلای عمومی بشریت است اساس و پایه ضد یهودیگری و مهمترین و اصلی ترین دلیل آنست. و اما چرا این نفرت در میان «بازار شام» دیگر نفرتهای انسانی بارزتر و نمایان تر است سببی جز آن ندارد که قوم یهود در گسترش دین خود

و دعوت مردم دیگر به یهودیت و خدا پرستی توفیق نیافت و پراکندگی او که نتیجه «دلیل اصلی» دشمنی گروهها با هم بود چنان ضعف و ناتوانی در او پدید آورد که از او طعمه خوبی برای اعمال خشونت بار گروههای قوی تر از وی پدید آورد. و در بسیاری از اجتماعات هر چه با گذشت زمان ضعیف تر شد ضدیت با او شدتی بیشتر گرفت.

از این دو نکته اساسی که بگذریم آنچه را که در ردیف «دلایل ضد یهودیگری» گفته اند و نوشته اند یکجا و یکدست می توان زیر عنوان «بهبانه ها و افتراها» آورد. بهانه هائی که به اقتضای زمان و مکان ممکنست عوض شوند و تغییر نام دهند، یک متفکر یهودی آلمانی در اواخر قرن نوزدهم در تعریف «یهودی» می نویسد: «یهودی، در واقع بهر شکل و صورت که بگیرد یک بیگانه و موجودی خارج از گروه خودی است. یهودی برای زندگان، مرده است. برای همشهریان یک غریبه است. برای مالکان یک گداست. برای گدایان یک ملیونر استعمارگر است، برای وطن دوستان یک بی وطن است و برای همه طبقات یک رقیب منفور».

اگر امروز در خاک امریکا تهمت کشتن کودک غیر یهودی برای ریختن خون او در فطیر چنان سخت باور ناکردنی می آید که حتی ابله ترین آدمها هم آنرا نمیتوانند بپذیرند چه باک، بهانه بیشرمانه دیگری می توان یافت. بهانه ای چون این ادعا که رسانه های گروهی امریکا را یهودیان ثروتمند اداره می کنند. و حال آنکه تهمت ناباورکردنی «کودک کشی» در فرانسه قرون وسطی یا ایران دوره قاجار موجب قتل عام هزارها یهودی گردید. زمانی که مردم دریابند در امریکا هیچگاه کل رسانه های گروهی در دست یهودیان نبوده است بهانه ای دیگر قد علم خواهد کرد که قطعاً آنرا نیز جزء دلایل نمیتوان آورد.

جالب است که این تنها گذشت زمان نیست که افتراهای کینه توزانه نسبت به یهودیان را می شوید و میزداید و از میان می برد و به تاریخ ننگ های آدمی می سپرد. خود گروهها و سران آنها نیز گاه از خواب گران بیدار میشوند و خط بطلان بر حرفهای

گذشته خود می کشند. بیست قرن تمام یهودیان را زجر و شکنجه دادند چرا که بدروغ آنها را قاتلان عیسی می خواندند و بعد بناگاه پاپ اعلامیه داد که خیر چنین نبوده است! دویست سال تمام در ممالک میسحی و اسلامی، بخصوص در روسیه تزاری یهودیان را آزار دادند و کشتند چرا که ادعا میشد با تدوین «پیمان نامه بزرگان صیون» قصد یک توطئه جهانی و تسلط به تمامی دنیا را داشتند تا اینکه اخیراً یک دادگاه در روسیه جعلی بودن این سند را تأیید کرد و شگفتا که هنوز در ممالک عربی این کتاب که خود نتیجه یک توطئه شوم ضد یهودیگرانه است خریدار و خواننده و هوا خواه دارد آنهم در میان طبقات با سواد! قرون متوالی در هر نقطه دنیا یهودی را به جرم «ریباخواری» زجر دادند و تحقیر کردند و محکوم و هیچگاه قانون موسی را در مورد «بهره» نخواستند یا نتوانستند بدرستی دریابند تا آنکه استادان تراز اول اقتصاد دنیا پذیرفتند که همین قانون موجب ایجاد سیستم بانکی گردیده که در دنیای پیچیده صنعتی و بازرگانی امروز نقش سیستم گردش خون جامعه انسانی را بازی می کند.

آیا چگونه می شود چنین افتراهائی را جزء دلایل ریشه دار آورد. کدامیک از اینها را میتوان ناشی از وجود خود یهودیان دانست. علل ضد یهودیگری در خود یهودیان نیست در خارج از وجود آنهاست. و دردا و دروغا که بوق و کرناهای ضد یهودیان در طول تاریخ چنان اثری شوم بجای گذاشته که حتی گاهگاه پاره ای از یهودیان هم بعضی تهمت ها را واقعیت می شمارند و هنگام ابتلاء به «از خود بیزاری» از آن دم میزنند. و اینجاست که باید گفت دشمن یهودیت موفق شده است. توفیق ضد یهودان در تضعیف روحیه یهودیان، در احساس گناه کردن آنان، در پذیرفتن تهمت ها بوسیله خود آنها خیلی بیشتر از قتل عام هزارها و ملیونها یهودی است. این نابودی روحیه انسان یهودیست که دشمن او را سرمست می کند. زهرناکترین و قوی ترین و حيله آمیز ترین حربه ای که دشمنان یهود بکار بسته اند تکرار و تبلیغ در بزرگتر کردن همین افتراها تا بدان حد است که خود یهودی هم باورش بشود.

و یکی از این افتراهای کهنه قدیمی که هنوز جان دارد و هنوز حتی در دنیای متمدن جزء مهمترین و بالاترین بهانه‌ها بشمار می‌رود ما دیگری، آزمندی و زیاده‌طلبی یهودی است. تنها «کارل مارکس» این نابغه بزرگ که هر دو پدر بزرگش ربای بودند و خود غسل تعمید شده بود یهودی را حریص و پر طمع نمی‌خواند. یک یهودی عامی هم در «جوک‌هائی» که می‌گوید ممکنست دانسته یا نادانسته تهمت پولدوستی به همکیش خود را رواج دهد. مارکس که مدافع طبقه کارگر در سطح جهانی بود مثل خیلی از غیر یهودیان یهودی زاده چنان همکیشان اجدادی خود را با چوب حرص و ولع میزد که وقتی کارگران بی چیز و تهیدست یهودی از لهستان به آلمان گریختند درباره شان نوشت: «این آدمها تنها از طریق حرص و طمعکاریست که با یهودیان سرمایه دار فرانکفورت ارتباط می‌یابند!» و نظر آزمائیها و بررسی‌های آماری در جامعه باصطلاح متمدن امروز گویای آنستکه بزرگترین و بدترین تهمت کنونی همین حرص و آز یهودیست بدان حد که تصور آنکه یهودی ممکنست نادار و بی چیز باشد برای خیلی‌ها امریست محال.

آیا براستی چنین است؟ آیا احساس ناامنی یهودی در جوامع غیر یهودی استکه او را به کسب قدرت مالی برای روز مبادا وا میدارد یا آنکه او ذاتاً حریص و آزمند است؟ جواب را صحنه‌های تاریخی و اجتماعی بهتر و گویاتر میدهند.

آزمند کیست؟ آن افسر گرگ صفت اس اس که بهنگام جدا کردن افراد خانواه‌های یهودی حلقه ازدواج یک زن جوان معصوم را از انگشتان لوزان او وحشیانه در می‌آورد یا فرزند از چنگ مرگ گریخته آن زن که سالها بعد دستهای نعمت آفرینش صحرای خشک «بنگو» را به کشتزار بدل می‌کند؟
آزمند کیست؟ آن سرباز نازی که کفتاروار پیکر اسکلت شده یک یهودی را در چنگ می‌گیرد و با پنجه هایش فکین او را حریصانه باز می‌کند تا مگر یک دندان طلا نصیبش شود یا آن یهودی فرانسوی که برای گسترش آموزش، در مراکش مدرسه می‌سازد؟
آزمند کیست؟ آن حاکم عرب که ثروت و

مکنت ملی اش سرسام آور است و از حد و حساب فزون و باز چشم طمع به یک وجب «خاک خدا» دوخته است و یا آن مرد زحمتکشی که در «موشاو» اسرائیل خاک را شخم میزند و از مال دنیا گذشته‌ای پر ادبار دارد و ایمانی استوار؟ مگر زرخیزترین خاک دنیا در دست عرب نیست؟ مگر عرب مالک نیل و دجله و فرات نیست که تاریخ، سواحل آنها را بارورترین مناطق دنیا ثبت کرده است؟ مگر عرب روی اقیانوس بیکران نفت نفس نمیکشد؟ مگر عرب قرآن مجید را در دست ندارد؟ مگر در این کتاب کریم، این معجزه بزرگ پیامبر اسلام، به روشنی و سلاست و زیبایی تمام و ریزه کاری حیرت انگیز داستان کوچ قوم یهود از مصر به ارض موعود و میثاق خداوند با قوم به رهبری موسی برای بازگرداندن آنان به خاک اجدادی نیامده است؟ کدامیک از این واقیعت‌ها را می‌توان منکر شد؟ پس در این میان آزمندان کیانند؟ آن اعرابی که ثروت و مکنت بی حد و حصر از بینی هاشان بیرون زده و زیر و زبر خاکشان را نعم خدائی پوشانده ولی همچنان حریصانه در پی دست یافتن به خاک اسرائیل اند و تخم نفاق و دشمنی بر این خاک می‌پاشند و از دشمنان یهودیان جانبداری می‌کنند و آناترا به آدمکشی و امیدارند و یا یهودیانی که پس از قرن‌ها رنج و محنت بر خاک کوچکی که نه نفت دارد و نه آب میکوشند تا با برابری و برادری زندگی کنند و به انسانیت خدمت. براستی آزمندان کیانند؟

و در این میان گفتن و باز گفتن از حرص و طمع یهودی و زیاده‌خواهی و فزون‌طلبی یهودیان است که بصورت یک افترای «کلیشه‌ای» از پیش ساخته شده در می‌آید که تکرار پی در پی آن حتی برای خود یهودیان وهم انگیز میشود. و همین جاست که اثر شوم ضد یهودیگری بر جامعه یهودی عیان میشود. قبول پاره‌ای افتراها، پذیرش بار سنگین گناهان که بازتاب آن حتی در متون مدون آشکار است. و باور اینکه ضد یهودیگری ناشی از اعمال و افکار خود یهودیانست راه را برای دشمنان یهودیت هموارتر و یهودیان را در برابر حریفان زورمند ناتوان‌تر و خردتر می‌کند. و این هدف نهائی ضد یهودیگریست.

تضعیف روحیه، احساس کوچکی و خود کم بینی اجتماعی ناشی از ضدیت با یهودیان است که افراد این جمع را به بیراهه می کشاند و دشمن را به مقصود میرساند. همین احساس کوچکی و عقب ماندگی است که مثلاً یهودی ایرانی برای جبران آن میکوشد تا بپذیرد و بقبولاند که فلان مرد نامدار مسلمان ایرانی یهودی و یهودی زاده بوده است. آنکه نفس یهودیت را لمس کند، یهودیت را بشناسد و آنرا بدرستی درک کند حتی نیازی ندارد که از بزرگان و شهیران یهود برای اعتلای یهودیت مدد بگیرد چرا که این ذات و جوهر یهودیت است که در درجه اول اهمیت قرار می گیرد. اصولاً باید یهودیت خیلی اهمیت داشته باشد، خیلی وزنه سنگین و معتبری باشد، خیلی از قدرت و نفوذ اجتماعی برخوردار باشد که امپراطوری روم با آنهمه ید و بیضایش، امپراطوری عثمانی با آنهمه ساز و برگش و آلمان فاشیست با آنهمه کروفرش با آن سر جنگ داشته اند. آیا این ستیزه جوئیها نشانه نفوذ و اهمیت یهودیت و ضعف اخلاقی دشمنان او نیست؟

درد «از خود بیزاری» و نفرت از خویش که کم و بیش و گاه و بیگاه در خلوت و در جمع سر می کشد و خود می نماید ناشی از عدم شناخت واقعی یهودیت است. و این تنها یهودیان یک اقلیم و یک محیط نیستند که از این عدم شناخت رنج می برند. این دردست همگانی. در طول تاریخ یهود، از یک سو یهودی عامی تنها غرق رسوم و آداب خود - که کوچکترین تردیدی در لزوم و احترام و اهمیت آنها نمیتوان داشت - بوده و یهودیت را فقط و فقط از زاویه سنت ها و آئین ها دیده و از سوی دیگر شیوخ و اهل کتاب سخت گرفتار بازی کلمه ها و زیر و زیر حروف و یافتن ارقام و اعداد و پیش بینی ها و پیشگوئی هائی که خود یهودیت آنها را تحریم کرده بوده اند. و در نتیجه حتی خود یهودیان از شناخت ماهیت و فلسفه یهودیت بدور افتاده اند. شاید حکم محیط چنین وضعی را برای هردو بوجود آورده و هیچکدام را قابل سرزنش نتوانست دانست. اما امروز، زمانی است که یهودیت برای شناخت نفس متعالی آن باید باز نویسی شود. یهودیت را باید از نو شناخت.

خالی از تعصب ها و کوتاه فکریها باید یهودیت را بدرستی شناخت و بدرستی شناساند. پیام یهودیت و رسالت یهودیت هنوز برای دنیا ناشناخته مانده است. از این سخن چه منظور دارم؟ بگذارید برای بیان مقصود نمونه ای بیاورم. در مبحث ضد یهودیگری به این اصل مهم برخوردیم که پایه و بنیان ضدیت با یهودیان دشمنی گروه های انسانی با هم است - گروههای آدمیان از بشر دوستی و انساندوستی بدورند و بر چهر هم چنگ می کشند و در نابودی هم می کوشند. ببینیم پیام یهودیت در زمینه انساندوستی چیست: چه میگوید و چه میکند:

موسی، نخستین پیامبر خداپرستان پس از سالها رهبری به مرز ارض موعود رسیده است. آخرین روزهای عمر را میگذراند و بفرمان خداوند باید چشم از جهان ببوشد. بیاد می آورد که «ادونای» چهل سال پیش از آن به یاری او آمد و برای نجات قومش ده ضربت هولناک بر مصریان وارد آورد. در آنروزگاران که در جنگ و ستیز اقوام اسلحه ای وجود نداشت هر یک از این ضربت ها از خوفناکترین سلاحهای امروزی هم مرگبارتر بود. ضرتی بدنبال ضرت دیگر بر مصریان وارد آمده بود و قوم از چنگ دشمن رها شده بود و در آن لحظه نه فرعونیی در کار بود و نه دشمنی ... و موسی، در خطاب آخرین خود، قوم را ندا در میدهد که: امت من! انسان یهودی! خدا دوست یکتاپرست! مبادا که روزی مصری را دشمن بداری. بیاد آور که زمانی تو در زمین وی غریب بودی!

شگفتا! مگر مصریان دشمن قوم یهود نبودند؟ مگر چهار صد سال و اندی آنها را به بردگی نگرفته بودند؟ مگر خداوند آن ضربت های هولناک را بر آنها وارد نیاورد؟ پس چه میشود که موسی از دوستی با آنها سخن میگوید؟

اینست انساندوستی یهودیت

در بحبوحه جنگ دوم جهانی، زمانی که خونریزی و کشتار انسانها در دنیا بیداد می کند و ارزش جان آدمی به هیچ بدل میشود و ملت های به اصطلاح متمدن و پیشرو بجان هم می افتند و همدیگر را تکه پاره می کنند و در این میان کوره های

آدمسوزی یکی بدنبال دیگری بر پا می گردد. چارلی چاپلین نابغه بزرگ یهودی فیلم دیکتاتور را می سازد که بزرگترین شاهکار او شناخته اند. در پایان فیلم زمانی که گروه کثیر جمعیت بخاطر شباهت چارلی آرایشگر با هیتلر او را اجباراً پشت میکروفن می فرستند تا با های و هوی و نعره و فریاد سخنرانی کند وی لحظه ای مکث می کند و یکبارہ در قالب اصلی یهودی اش می رود و خطابه ای سر میدهد که از پایدارترین و قوی ترین خطابه های دنیاست. او در این خطابه انسانی به دنیا میگوید:

- ... مردم! ملتها! جنگ و آدم کشی را بس کنید! انسان باشید! سربازها! تفنگها را بزمین بگذارید! آلت دست این و آن نشوید! دستهای همدیگر را بفشارید. برادر باشید. زمین را خون آلود نکنید. ملتها! با هم از در آشتی در آئید.

و اینست انساندوستی یهودیت

پس از استقلال اسرائیل و پیروزیهای درخشان این سرزمین که جملگی در راه رفع حملات دشمن بدست آمده بود روزی «گلدامایر» این زن سیاستمدار یهودی که دنیا نظیرش را سراغ ندارد به دنیا اعلام می کند:

- ... من آن مرد عربی را که جوان یهودی اسرائیلی را در میدان جنگ بخاک و خون کشید می بخشم ولی هرگز او را بدین خاطر که جوان اسرائیلی را واداشت تا تفنگ بدست بگیرد و رو در روی سرباز عرب بایستد هرگز نخواهم بخشید.

بیان چنین گفته ای چه فکر بلند و چه روح پر صفای خالی از هر کینه و عداوتی می خواهد. دشمن! مصری! اردنی! سوریه ای! عرب! هر که هستی، شرم برتو باد که با حمله بر جوان یهودی او را وامیداری تا در دفاع از خود تفنگ در مشت بگیرد و ترا نشانه.

و اینست انساندوستی یهودیت.

به هنگام گشایش موزه هولوکاست در شهر واشنگتن، الی وایزل، این بازمانده کوره های آدم سوزی که پدر و مادر و خواهر و نزدیکان دیگرش را در آدمکشی نازیها از دست داده خطاب به رئیس جمهور

بزرگترین کشور دنیا میگوید:

- ... آقای رئیس جمهور! آستین ها را بالا بزنید. نگذارید دیر شود. قدم پیش بگذارید. در اروپا دارد هولوکاست دیگری بوجود می آید. مسلمانها و عیسویان در یوگسلاوی سابق بجان هم افتاده اند و دارند فجایع دیگری ببار می آورند.

باور نا کردنی است اما جهانیان این گفته ها را از تلویزیون و از زبان خود گوینده میشوند. مگر مسلمانها و عیسویها قرنهای یهودی آزاری و یهودی کشی نکردند مگر این عصاره هولوکاست لااقل نباید از مسیحیان کینه بدل داشته باشد. پس چرا چنین نیست؟ چنین نیست.

و اینست انساندوستی یهودیت.

و این انساندوستی، که گهگاه با گفته ای و بیانی، اینجا و آنجا جرعه ای میزند و خودی نشان میدهد ناشناخته مانده است. پژوهشگران، نویسندگان، هنرمندان و فیلمسازان کمتر درباره آن گفته اند و نوشته اند و اثری بوجود آورده اند و حال آنکه نمونه های فراوانی از آن می توان بدست داد. زمانی که یک سرباز یهودی اسرائیلی در نوار غزه شهید شد و قلب او با موافقت خانواده اش به یک بیمار قلبی عرب اهدا گردید نویسنده خوب و ارزنده ما نوری «قلب گریان» را نوشت. ولی مگر چند تن در دنیا این اثر نوری را خواندند؟ می توان و می شود برای شناخت انساندوستی یهودیت از این رویداد بظاهر ساده یک فیلم تکان دهنده پرشور ساخت.

اما این تنها انساندوستی یهودیت نیست که نه فقط برای غیر یهودیان بلکه حتی برای آن نوجوانان یهودی که بکلاسهای عبری میروند تا برای بر میتصوا و بت میتصوای خود آماده شوند باید باز شناسی شود. این کل نفس و ماهیت یهودیت است که باید آنرا از نو شناخت. اینکه دنیای متمدن و مترقی غرب در حد اعلامی دموکراسی فرضی اش «تولرنس» را می پذیرد و میگوید آدمها آزادند که صاحب هر مسلک و عقیده ای که می خواهند باشند. اینکه همپای فیلسوفانی چون «جان استوارت میل» و «داوید هیوم» و «جان لاک» سیاستمداران نامداری چون «توماس جفرسن» و «بنجامین

فرانکلین» قانون اساسی آمریکا را بشکلی رقم میزنند که آزادی عقیده و بیان برای همه اتباع مرعی شود و سخن از «مذهب رسمی» مملکت نرود، گرچه برای مردم دنیای غرب پدیده ای تازه بنظر میرسد اما رسالت یهودیت از آغاز پیدایش خود آنها در برداشته است. اینکه در تعالیم و دستورات مذهبی یهود بویژه در تلمود و اداری کردن یک غیر یهودی با جبر و زور و فشار و شمشیر و جنگ و ستیز به پذیرش یهودیت تحریم شده است نشانه آنستکه هر انسانی آزاد است دین خود را داشته باشد و عقیده خود را بیان کند. چرا هیچگاه یهودی بدیگری نگفته است یا همکیش من شو یا بمیر. چرا حتی در زمانی که قلمرو فرمانروائی حضرت سلیمان گسترش بسیار یافت و قدرت سرزمین یهود بیمانند بود، سازنده معبد مقدس اجازه داد تا در خطه فرمانروائی او برای دیگران معبد و پرستشگاه بسازند؟ و امروزه، علی رغم آنچه در قانون اساسی یک مملکت نوشته اند به کنیساها، هر چند نادر و هر چند پنهانی و دزدانه، حمله میشود؟ پذیرش وجود ادیان و مذاهب و عقاید دیگران بوسیله یهودیان و دوست داشتن هموعان چنان اصل مسلم و مهم در ماهیت یهودیت استکه گاه خود یهودیان در آن راه افراط پیموده اند و پذیرش هر غیر یهودی را به یهودیت، ولو آنکه خود داوطلب باشد به آسانی نمی پذیرند و بر این باورند که غیر یهودی بهیچ روی نمیتواند یهودی شود که همانطور که در پیش گفته ایم چنین باوری نابجاست و نادرست و ارزش و اعتبار تاریخی ندارد.

در شناخت پیام و رسالت واقعی یهودیت و پیراستن آن از دروغها و تهمت های ضد یهودان بسیار می توان گفت و نوشت و دریغ که چنین راهی با جدیت و بدرستی پیموده نشده است.

بی جهت نیست که یک یهودی در مقام آلبرت انشتین که از دیگر دانشمندان دنیا صدها گام جلوتر است به یهودی بودن خود افتخار می کند. بیگمان او نفس یهودیت را بدرستی شناخته است. و باز بی سبب نیست که در جوار همه اعمال ضد یهودیگرانه، دنیای غیر یهود، گاه واقعیت را می پذیرد و جدا از همه اتهامات، به ماهیت راستین یهودیت اشاره

می کند. فی المثل نویسنده زندگینامه موسی در انسکلوپدیای بریتانیا می نویسد: «نفوذ موسی هنوز هم در زندگی مذهبی، اصول اخلاقی و قوانین اجتماعی تمدن غرب ادامه دارد و از اینروی اهمیت وی فنا ناپذیر است» و نفوذ موسی چیست جز نفوذ یهودیت؟ و یا پاپ جان بیست و سوم که از سال ۱۹۵۸ تا پایان عمرش در سال ۱۹۶۳ در واتیکان رهبر کاتولیکهای جهان بود و یکی از صلح دوست ترین و محبوب ترین رهبران دنیای مسیحیت شناخته شده اندکی پیش از مرگ این دعا را تحریر می کند:

«... و اکنون ما پس از قرون متوالی اذعان داریم که چشمان تار و تیره مان چنان ما را بسوی ناپینائی کشانده که دیگر زیبائی قوم برگزیده ترا نمی بینیم و دیگر چهره آنانرا که برادران نخست زاده مایند نمی شناسیم. اذعان داریم که مهر قابیل بر پیشانی ما خورده است - قرنها میگذرد که هابیل در اشگ و خون خود می غلند زیرا که ما عشق ترا بدست فراموشی سپرده ایم. ما را از نفرینی که ناعادلانه به یهودیان روا داشتیم عفو کن. ما را بدین خاطر که با نفرین خود، ترا برای بار دوم به صلابه کشیدیم ببخشای.»

و چنین اعترافها و گفته هاست که برای یهودی جای شک نمیگذارد که دشمنی ها و عداوتهای دیگران با او زاده عوامل خارج از گروه او هستند و یهودی از همه تهمت ها و وصله هائی که قرنها به او چسبانده اند و می چسباندن مبری است.

و بدنبال دعای پاپ، من یهودی، متاثر از تعالیم موسی، باید بگویم: خداوندگارا همه بندگان جاهل و کور دل و دور از خرد و معرفت خود را که اینهمه بر قوم تو ظلم و ستم روا داشتند ببخشای. پروردگارا ذهن فرزندان آنها را از تعصب کور دور کن. چشمان تار و تیره آنانرا روشنی بخش و به آنها اجازه ده تا نور معرفت را ببیند و حقیقت را بشناسند.

خداوندگارا علی رغم همه مصائبی که بندگان نااهل تو بر من روا داشته اند همچنان بعنوان شاگرد و پیرو موسی، استوار ایمان ایستاده ام و سربلند و سرافرازم که مرا یک یهودی آفریده ای.

دکتر ایرج قدیسه

متخصص بیماریهای داخلی از فرانسه - با سابقه ۲۶ سال

سابقه طبابت در ایران و آمریکا

پزشک خانواده

* چک آپ کامل * رادیو گرافی * فیزیکیال تراپی * آزمایشگاه * گواهی ازدواج * واکسیناسیون

کودکان - بزرگسالان - سالمندان

در منطقه هالیوود

در شهر سانتامونیکا

221 Lincoln Blvd., Suite 200
Santa Monica, CA 90405

Tel: (213) 463-7262

Tel: (310) 396-9999

قبول اکثر بیمه ها - پذیرائی با تعیین وقت قبلی

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303
Beverly Hills, CA 90210
(310) 859 9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602
(818) 980-8881

دکتر لیدیاحکیمزاده

دندانپزشک

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه های دندانپزشکی

to the film by Islamic nations, noting that Schindler's List was implicitly drawing a parallel to the fate of the Muslim population in Bosnia.

"The Bosnian Muslims have used this movie as an appeal to the West for aid in helping a Muslim movement against the ethnic cleansing by the Serbs," said Pollock. "The people who are getting exterminated are Muslims."

So far, Schindler's List - which was made for \$23 million and which even Spielberg expected to lose money - has brought in more than \$75 million in the United States and \$100 million in all other countries.

Marvin Levy, spokesman for Spielberg's Amblin Entertainment, said in a phone interview that all profits from the movie will be donated to "Holocaust cause." A foundation will be established, he said to document the remembrances of the 350,000 living Holocaust survivors.

G. S. C.

GENERAL SERVICES CENTER OF CALIFORNIA

مرکز خدمات عمومی در کالیفرنیا

به شما یاری می دهد

بیش از ۱۰ وکیل پایه یک دادگستری در ایران

کلیه امور حقوقی و اداری شما را در ایران انجام می دهند

حل مسائل خانوادگی، معاملات املاک، تخلیه، الزام اجاره

انحصار وراثت، دریافت حقوق بازنشستگی و غیره

لطفاً به ما مراجعه فرمایید

(۳۱۰)

۶۳۵-۰۰-۴۴۱ فکس ۴۴۱-۰۰-۴۴۱ تلفن

2035 WESTWOOD BLVD, # 209 L.A. CA. 90025

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

با تبریک شاد و آرزوی نیکروزی برای همه شما

نشانی دفتر جدید خود را بشرح زیر به آگاهی می‌رساند

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

Muslims Nix "Schindler's List"

*They want film cut
to suit Islamic countries*



Liam Neeson in Schindler's List

Schindler's List will not be changed in any way despite pressure by Islamic countries, director Steven Spielberg and Universal Pictures, which released the Academy Award-winning movie, have announced.

"We will not cut 'Schindler's List' for any reason. On other movies we have made requested cuts, but we don't with this," Tom Pollock, chairman of the MCA Motion Picture Group, which includes Universal, to the Hollywood reporter.

For starters, Universal will not screen the picture in Syria, Iraq, Jordan, Saudi Arabia and Pakistan, as well as India which has a large Muslim minority.

In other countries, the fate of the picture is less clearcut.

Malaysia has reversed its original ban, invoked partially because the film was too sympathetic to the Jews and too beastly to the Germans. However, Malaysian authorities want seven cuts to eliminate violence and nudity.

According to the International Herald Tribune, the country's Prime Minister, Mahatzhir Mohamaad, said he won't be bullied into foregoing his demands. "We run the country, Steven Spielberg doesn't," Mohamaad said.

Indonesia, the world's largest Islamic nation, has scheduled the opening of Schindler's List for

sometime this month, although the country's censor hasn't made a final decision. Reportedly, Malaysia is putting pressure on Indonesia to ban the film.

In the Philippines, the censor demanded elimination of all sex and nudity, but President Fidel Ramos reversed the ban and the picture is doing well in the nation's movie theaters.

Universal, and its overseas distribution arm United International Pictures, decided that the movie won't open in Lebanon after authorities forbade, without stating a reason, the posting of advertisements in theaters.

Egyptian censorship officials are still reviewing the movie print and Universal is awaiting decision, the Hollywood Reporter said in its weekend edition.

In Turkey, the most liberal Muslim nation, 'Schindler's List' has been show without incident to good audience response.

Currently, an appeal is planned by Universal to the Scandinavian countries, which have banned viewers under 15 or 16, to let all ages see the film.

Both Pollock and Spielberg have expressed their surprise at hostility

current economic policy is tantamount to letting the economy run amok, and not to keep it in check."

Fifteen years after² the revolution popular expectations are rising, the pressure on the government becomes more severe. Popular support has been the greatest asset for revolutionary Iran -- it brought the revolution to power and kept it at command. Until now the lower strata gained mainly emotional-psychological satisfaction. Popular

disenchantment is clearly growing and expectations for practical improvement are running higher. This is an additional challenge for the regime, and for Rafsanjani personally. To a degree at least, the final stabilization of the revolutionary regime depends on easing the -- social, economic, political -- difficulties that had led the people against the Shah in the first place, no less than to the degree of the return to Islam.

15. IRNA, 13 November--Summary of World Broadcast, British Broadcasting Corporation (SWB), 15 November 1990.
16. Bayan, January-February--DR, 27 February 1992.
17. R. Tehran, 14 October--SWB, 17 October 1988.
18. Kayhan (London), 16 April 1992.
19. R. Tehran, 23 August--DR, 24 August 1992. Emphasis added -- D.M.
20. Interview by Beirut TV, 28 November--DR, 3 December 1993.
21. Al-Safir (Beitut), 29 November--DR, 7 December 1993.
22. Jahan-e Islam, 24 May--DR, 4 June 1993.
23. Abrar, 22 November--DR, 1 December 1993.
24. Kayhan Havai (KH), 7 July--DR, 29 July 1993.
25. The Echo of Iran, no. 61 (February 1993), p. 12.
26. The Echo of Iran, no. 61 (February 1993), p. 12.
- 27.27. R. Tehran, 5 February--DR, 8 February 1993.
28. Tehran TV, 20 March--DR, 22 March 1993.
29. R. Tehran, 19 March--DR, 22 March 1993.
30. R. Tehran, 20 August--DR, 23 August 1993.
31. R. Tehran, 5 February--DR, 8 February 1993.
32. Al-Majalla, 18 March 1992.
33. Salam, 5 May 1992.
34. Kayhan (London), 16 April 1992.
35. Salam, 17 May--DR, 28 May 1993.

"unchanging diplomacy." Change of policy is not sign of deviation from the dogma but awareness to new opportunities and their use for the best interests of the revolutionary goals.²⁴ Some, like Raja'i Khorasani went as far as pointing to the advantages of renewing ties with "the Great Satan."

The regime was thus mindful of both the possibilities and the limitations, and calculates the risks while formulating the policy. Until now, in most cases when a tension emerged between the interest of the state and the ideology of the revolution, the first had won. Yet, the pragmatists have not abandoned the revolutionary vision, only the priorities have changed and the methods of their achievement were reconsidered; and the radical have not given up the struggle to influence the revolutionary path. The radicals still posed a challenge, not because of the power they exercised, but because of their devotion to Khomeini's dogma, their revolutionary credentials and, no less importantly because the domestic difficulties have undermined support for the center. Moreover, the pragmatists themselves have not abandoned the revolutionary vision. Rather, they have adopted pragmatic means to pursue their radical ends. Pragmatic considerations have at times even led to more aggressive approaches in selective areas (such as Iran's assertive approach to the Gulf islands), just as at other times pragmatic measures were taken to advance radical aims (as is probably the case in Central Asia). Moreover, when revolutionary ideology has invigorated greater radicalism, it has often been balanced by the pragmatic interests of the state; but when the interests of the state has championed radical politics (such as towards the Gulf islands in 1992), there has been no domestic balancing power. The general view of Iran as both revolutionary Islamic state and a leading regional power is widely shared by both pragmatists and radicals.

Yet the main challenge facing the regime is in the economy. The government painted bright picture. Rafsanjani said he was "greatly satisfied" with the performance of the country,²⁵ adding that economic indices have reached satisfactory levels.²⁶ He admitted

that "during the war and under the Shah," distribution of wealth was unfair. But "since the start of the five-year plan" -- i.e., after he became president-- "the wealth of the lower strata is increasing."²⁷ While distribution of wealth after the revolution worked "to the advantage of the wealthy," he reiterated, Iran was now "moving toward greater justice."²⁸ He concluded: recently "we pursued the revolution's path to perfection in all dimensions. ... there are no dark spots on our ... performance record."²⁹ He added: "we are on the verge of solving the last problems."³⁰ He promised even greater gains in near future. Until 1999, he hoped, "all the country's problems" would be solved.³¹ Khomeini further encouraged such expectations.

Government's adversaries portrayed a much darker picture of the situation and had even more gloomy scenario for the future. They blamed the government for serving the rich. The "right wing," Mohtashami said, tends toward the wealthy strata.³² There still is in Iran, he maintained, greater welfare for the rich. But what about the poor, whom the revolution pledged to serve? "Bring me even one person" who "finds it easier to secure housing now than ten years ago," or one who would say it is easier for him to secure livelihood now than five years ago. "All people, unanimously agree that life is significantly more difficult today than yesterday." In a sense, he grieved, the situation is even worse than in capitalist states.³³ Khalkhali similarly complained that while under Hoveyda (the Shah's hated prime minister) prices were at least stable, now the price of chicken, for example, rises by hour.³⁴ The derogatory comparison with the situation in the past, or in the capitalist West, was especially irritating.

Mohtashami saw "extremely dangerous consequences" for the first economic plan.³⁵ Rafsanjani, he said, had made "lavish promises" about "extensive welfare schemes and reducing the prices," yet, "not even one of his promises has materialized. Prices spiraled enormously ... cost of government services has soared considerably. A spate of foreign goods inundated the ... markets ... the foreign exchange rates started a swift upward trend, contrary to the promises." He concluded: "The

Rafsanjani's -- flexible -- ideology); but greater radicalism in others (in line with the revolutionary ideology,¹⁸ and faithful to Khamene'i's line, or even that of the radicals).

GROWING POPULAR DISENCHANTMENT

Domestic developments have joined regional changes to further encourage Tehran to seek hegemony in the Gulf, greater influence in Central Asia, centrality throughout the Middle East and leadership in the Muslim world. Yet, while the deep influence of such changes can not be ignored, their combined impact did not generate a clear and unequivocal policy. Sometimes they have led to ambiguity, dualism and even contradictions. Iranian policy thus continued to be two-sided, complex and fluid.

In its regional policy, for example, Iran proved generally more pragmatic toward its immediate neighbors (in line with the interests of the State); but more radical far from its borders (faithful to revolutionary doctrine). The pragmatic approach was best illustrated in its failure to support the Shi'i revolt in south Iraq (1991). Tehran has clearly chosen to guard its national interests narrowly construed rather than follow its ideology and support the Shi'is. Similarly, with regard to the Muslim republics in the north too, Tehran proved faithful to its national interests first and foremost. True, Iran also strove to expand its ideological influence there but this did not seem to constitute their highest priority. Yet, in more remote regions, Iran proved more active and radical. This was exemplified by its relations with the Islamist movements worldwide: Sudan, Algeria, Egypt, Jordan, Hizballah, Hamas, the Islamic Jihad etc.

Probably the best distinction between pragmatism near home and radicalism farther afield is evident in contrasting its approach to the crisis in Nagorno-Karabach and that in Bosnia-Herzegovina: In the former, it sought to mediate a reduction of tension to prevent instability close to home; in the latter, it spoke in far more militant tones. Finally, Iranian assertive policy vis-a-vis the three Gulf islands also confirms that its policy is motivated in the

main by realism, and is more faithful to its national than its revolutionary interests. Iranian control of these islands has nothing to do with exporting the revolution. Rather, their control served to advance its national-strategic interests. Hence it must be understood that aggressive acts can serve pragmatic aims just as restraint can serve revolutionary ones.

The government was aware of its national interests and calculated the risks entailed in its action. It has been mindful of both the possibilities and the limitations of implementing the Islamic ideology. It understood that to perpetuate its rule, a measure of pragmatism and realism is necessary. Rafsanjani acknowledged that Iran could safeguard the principles of the revolution "only under the aegis of a rational (ma`qul) and logical (manteqi) policy."¹⁹ He stressed the need for pragmatism: "We do not consider revolution as beyond the framework of reasonable methods in conducting state affairs. ... We are not dogmatic. We do not support absolutism."²⁰ Speaker Nateq-Nuri added that unlike the radicals, the pragmatists "represent the moderates, in accordance with the Koranic verse: "we made of you an Umma justly balanced."²¹

The radicals criticized government's policy at home and beyond the borders. Mohtashami claimed that Iran's foreign policy has not emphasized the "pure stances of the revolution." He blamed "certain elements" within the government of failing to comprehend "the depth of the revolution's strength and to gauge the extent of the honor and prestige of the Iranian system. ... They were overwhelmed with intense fear and thought that our political situation in the world had been gripped." He charged those responsible for foreign policy of "suffering from political impotence."²² Majlis member Sobhaninia blamed the government for having lost all the new opportunities: instead of playing effective and dynamic role in foreign policy, Iran proved passive, moved slowly, and allowed the opportunities pass by.²³

Others, however, advocated even greater pragmatism to utilize best the changing regional circumstances. As a commentary in Kayhan Hava'i suggested, it was "pointless" to expect Iran to follow an

perceptions of the priority that economic rehabilitation should enjoy and the actual policy to be adopted. They viewed assigning the economy highest priority a pretext for greater pragmatism and for strengthening ties with the West. Asked what were the main problems facing Iran, Mohtashami typically replied: "In order of priority [they are] the political, cultural, social and, finally, economic problems." Only the enemies of Iran, he added, stress the primacy of economy in order to divert attention from the crucial issue: "political and cultural independence."¹⁴ He dismissed Rafsanjani's "proposition that we should first address ourselves to economic issues" as "a mere fallacy ... a pretext for certain people to take out the core of the revolution."¹⁵ The radicals therefore opposed many government's initiatives to foster the economy: to cooperate with international agencies, to privatize, to encourage birth control, invite back fugitive professionals and businessmen etc. They similarly opposed reforms that might result in greater Western influence. Later, they criticized government's economic failures. At the same time there was opposition to some of the government's policies also from the Bazar circles and conservative clerics, which often pressured for entirely different policies than those advocated by the radicals.

The amplitude of the radicals' charges and their critical tone could be discerned, for example, in Bayan's interview with Mehdi Karubi. It made even radical Karubi appear moderate. Bayan "asked": our situation now is no better than in the past, and from foreign policy viewpoint we are no stronger; "we have not achieved the promised success; in some fields we were better off before." Criticizing the government for indifference to popular sufferings, it added that the ministers had not suffered "poverty, and hunger ... or felt the sufferings of the oppressed ... [in their appointment] only their field of specialization [not revolutionary credentials] was considered."¹⁶

Such accusations were not meant to censor government's failures only but also to stress its abandonment of genuine revolutionary pledges: first and foremost, to elevate the situation of the mostaz'afin

(disinherited). Instead, the government was accused of putting itself in the service of the enemies: the mostakbarin, both domestically (the rich) and abroad (the superpowers).

Rafsanjani made clear his view of his adversaries: they are "subject to factionalism, fanaticism ... frozen in their beliefs ... people who cannot adjust themselves to the circumstances of the day."¹⁷ The pragmatists dismissed the radicals as only outwardly (zahera) caring for the weak strata, and accused them for raising such arguments cynically to gain support. Actually, they claimed, while the government persistently endeavored to solve problems, they were only "putting spokes in the wheels" and raising "hollow slogans" (sho'arha-ye tukhali). Rafsanjani cynically offered them to substitute slogans (sho'ar) with intelligence (sho'ur).¹⁸

But government's pragmatism was selective and in limited fields only. In some fields (i.e. cultural Islamization) even more radical measures were taken recently. In a way, radical application of cultural norms even served the pragmatists. It helped demonstrate loyalty to Khomeini's dogma, allowed Rafsanjani to pursue pragmatism in economic policy; provided avenues for Khamene'i to exhibit leadership without obstructing the economic rehabilitation; to fob off the more dogmatic factions; and to help channel revolutionary zeal to encourage continued popular support.

A more active regional policy may thus have similarly advanced Iran's national interests and "compensated" for domestic failures (demonstrating Iran's centrality to its people, to Muslims worldwide and to the world public opinion). Since such radical steps could advance both national and revolutionary interests without entailing significant risks or obstructing basic interests, they were also acceptable by pragmatists (who after all did not abandon revolutionary vision).

Internal developments thus combined with regional ones to infused some radical tendencies within a general trend toward pragmatism. Whatever the precise reasons for the antinomous tendencies in Iranian policy, the result combined cautious and pragmatic attitude toward some key issues (in line with the interests of the state and faithful to

Revolution and the interests of the state.¹²

As the problems facing the regime grew, the ranks of pragmatists widened and the tendency toward pragmatism more marked. Just how deep such disparities ran, was alluded to by Mohtashami (a leading radical). He said that following Khomeini's death, Iranian society was plunged into a deep despondency with the true revolutionaries no longer "having a voice" in the country, and "were being eliminated from the scene." He meticulously accused "some members of a particular faction [who] spread venom and distorted facts to prevent us from continuing our rightful course."¹³

The trend of the radicals' growing power -- in the Third Majlis elections (1988) and the 1989 decree against Rushdie -- was reversed since Rafsanjani became president (1989): consider the exclusion of radicals from the government (1989), from the Council of Guardians (1990) and from the Majlis (1992). Since then those known as radicals (Mohtashami, Kho'iniha, Karubi, Khalkhali) were not much active as a group. Yet they continued to pose a challenge and criticize government's policy, mainly its economic line. After all, one major difference between the two camps was their economic doctrine.

The growing social and economic difficulties gave rise to sharp popular dissatisfaction and disillusionment which similarly evoked greater realism and emphasis on reason d'etat. In fact, the economy has become Iran's prime concern. Some of the problems stem from long-standing social and economic processes and the legacy of the monarchy; others from the revolutionary process; some were results of changes in the world economy (such as the drop of oil prices); some were the result of objective developments during the Islamic rule (such as the war); and some were wholly or partly the result of the government policy. Be the reasons as they may, even official data attest to a steady deterioration of the economy and to a growing pressures on the lower strata. The expectations that the new order would remedy the social, economic and political malaise have so far failed to materialize. Growing social and economic distress gave rise to sharp popular

disenchantment. The 1992 Majlis campaign, the riots in the spring of that year, and even more so the 1993 presidential elections, attested to growing popular disenchantment. The message for the leadership is clear: dissatisfaction was growing, and expectations for effectual and immediate improvements running high.

The low level of support for Rafsanjani's presidency (63%) has unarguably indicated disenchantment with the situation, mainly with the economy. His failure to gain the Majlis approval for his nominee for the ministry of finance and economy, Mohsen Nurbakhsh, was another such indication. Economic rehabilitation was Rafsanjani's central message in 1989 and held pride of place in his government platform. He had promised a "decade of reconstruction" but failed to demonstrate tangible achievement. Rafsanjani is not wholly to blame for Iran's economic woes, but heading the executive, and given his influence in other branches of the Administration he shoulders the bulk of the blame all the same.

The domestic difficulties stimulated in turn a desire to achieve some meaningful success -- practical (in the economy) or, what was much easier, emotional and psychological success (to demonstrate regional strength, achieve ideological success beyond its borders). Internal development thus similarly infused some radical tendencies within a general trend toward pragmatism.

Following the 1993 election, the government was buffeted by contradictory pressures: to ease economic stress it had to adopt such policies (privatization, better ties with the West), likely to raise the radicals' fury. Additionally, such policies will entail greater immediate pressures on the mostaz'afin at the time that people expect immediate improvement. Also, the government had to adopt new-pragmatic policies when there was a need to demonstrate greater loyalty to revolutionary dogma; to solve immediate problems and simultaneously prepare solid foundation for future; implement its policy and appease its opponents from different quarters. But above all, it had to prove tangible success, not provide excuses.

Rafsanjani's rivals differed in their

the more sensitive following the death of Ayatollah Golpaygani late in 1993. Although all proclaim loyalty to Khomeini and his philosophy, openly or beneath the surface a fierce struggle for power continued between different leaders, or ideological-political groupings.

Generally speaking, there seems to be a kind of a dual power structure at the helm, with Khamene'i and Rafsanjani serving as the two dominant figures. They act, in fact, "similar to the drivers of a tandem bicycle."¹⁰ Both had to work hard together to carry the carriage ahead; yet before making sharp turns -- taking crucial decision -- they have to coordinate, consult or at least inform the other.

The question is which of them occupy the driver's seat. The answer is difficult. Sometimes (in economic policy, relations with western states) the actual policy seems to be more faithful to Rafsanjani's flexible line; at others (in cultural programs, relations with Islamist movements) it seems to be in line with Khamene'i's views. Yet at others, one can hardly identify a logical line or "driver." There seems to be a kind of an informal division of labor between them. Rafsanjani seems to concentrate on economic policy and foreign relations; Khamene'i on moral, cultural and spiritual issues, as well as on expanding ties with Islamic movements. Yet, such definitions can not be totally and always accurate. After all, Khamene'i has a share in formulating foreign relations, as much as Rafsanjani has a say in Iran's attitude towards fundamentalist movements. Similarly relations with some countries are not divorced of moral aspects (such as relations with Britain and Iranian position on the Rushdie affair). In any case, crucial issues seem to be discussed among them before decisions are taken.

With all their personal ambitions and doctrinal differences, Rafsanjani and Khamene'i lead the country together. They have been close associates for a long time, but they also compete for power. Rafsanjani seems more pragmatic, Khamene'i more conservative. But they sense they depend on each other, and that they have to cooperate to ease the burden on the people, to stabilize the revolution and overcome the challenge of their

common rivals.

Khamene'i has several advantages over Rafsanjani: lacking direct operational responsibility he is not identified with economic policy as the President; he has been selected for his lifetime, while according to the constitution this will be Rafsanjani's last term as president. Still, one should not underestimate Rafsanjani. First, he concentrate significant power. Since 1979 he has also proven himself a shrewd, sophisticated and successful politician. Despite the protest that the presidential election results represent, Rafsanjani still remains quite popular. Many believe that ultimately, his pragmatic approach is the only way to extract Iran from its crisis.

However, even when the two agree on the policy, they would still be confronted with the so-called radicals. In fact, to advance their goals and perpetuate their rule, the revolutionary leaders -- as so many ideological movements have done in transition from opposition to power -- had to deviate, sometimes considerably, from their dogma to adopt more pragmatic politics. Such a process often involved internal disputes. These have partly been due to different interpretations of Islamic law, divergent doctrinaire convictions, different political preferences, personal rivalries or a pure struggle for power. The distinction between the groups is not easy and their definition as pragmatists and radicals fails to accurately portray their differences. Yet, reviewing their cumulative statements and policy priorities, a rough classification of "radicals" and relatively "pragmatists" seems unavoidable.

Their difference may also be seen as one between those holding executive power and sharing the burden of running the state, who by necessity are more pragmatic; and those outside the administration who continue to stick to the original dogma and slogans.¹¹

The former, too, had started out as radicals, fully aligned to Khomeini's doctrines. It was only the practical problems of the day-to-day running of the government, and the consideration of how to perpetuate the Islamic rule that gave their thinking a belated pragmatic tinge. In a way this signals the inherent tension between the ideology of the

IRAN: DOMESTIC DETERMINANTS OF REGIONAL POLITICS

By: DAVID MENASHRI

GROWING DOMESTIC DIFFICULTIES AND THEIR POLICY IMPLICATIONS



David Menashri

Prof. Menashri (Ph. D. Tel Aviv University) is a Senior Research Fellow at the Center and Associate Professor in the Department of Middle Eastern and African History. He has been a Fulbright Scholar at Princeton University and visiting professor at Cornell University and the University of Chicago. He is the author of: *Iran in Revolution* (1988, in Hebrew); *Iran: A Decade of War and Revolution* (Holmes and Meier, 1990); *Education and the Making of Modern Iran* (Cornell U.P., 1992) and editor of *The Iranian Revolution and the Muslim World* (Westview, 1990).

Dramatic domestic developments since Khomeini's demise similarly influenced Iran's politics. Two main processes proved the most influential: the internal power struggle and the growing of social and economic difficulties. The discussion of their impact, however, should be preceded by stressing a third development: the influence of Khomeini's demise.

Khomeini's death introduced a basic challenge for his disciples. Although a degree of stability and continuity has been demonstrated with the swift transition of power to his successors, the Rafsanjani-Khamene'i biumvirate has not yet proven an adequate substitute for Khomeini's charismatic leadership. He could take crucial, sometimes painful decisions and his verdicts always

remained beyond argument. The current leaders lack similar authority. In fact, no individual leader enjoys the political power, religious authority and massive popular support that Khomeini had.

One major problem was thus the domestic struggle for power. The struggle is being fought on different levels: a struggle for authority between President Rafsanjani and Leader Khamene'i; between both of them together and their more radical rivals; a struggle of all the above against the opponents of the regime; competition for power between different institutions (Majlis, revolutionary guards, government etc.); and no less important, the question of the identity and authority of the supreme religious authority (marja`-e taqlid) -- an issue which became all

پرستش‌های نه‌گانه دربارهٔ یهودیت

«راهنمای دین یهود برای روشنفکران اهل شک»

هرمن ووک

اثر: دنیس پرگر
و جوزف تلوشکین

ترجمه: کیت برنوسیم (سی‌مانطوب)

از انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی



BANK HAPOALIM

**BANK HAPOALIM B.M.
PRIVATE BANKING**

بانک هپوعلیم

THE LEADING BANK IN ISRAEL

We Welcome You to our **PRIVATE BANKING SERVICE** and invite You to come and talk to us regarding your banking needs.

مقدم شما را به بخش خدمات بانکی اختصاصی گرامی داشته از شما دعوت می کنیم
در مورد نیازهای بانکی خود با ما تماس بگیرید

- *CD'S IN U.S. DOLLARS AND OTHER CURRENCIES حسابهای سپرده ، دولاری و سایر ارزها
- * CASH SECURED LOANS AND LINES OF CREDIT اعطای اعتبار
- *INTERNATIONAL TRADE معاملات بین المللی
- *SAVINGS AND INVESTMENTS PLANS طرح های پس انداز و سرمایه گذاری

PERSONAL*PROFESSIONAL*CONFIDENTIAL*STABLE

شخصی حرفه ای محرمانه ثابت

MEMBER FDIC

Call: Mr. David Zukerman, 6222 Wilshire Blvd., Suite 200
Los Angeles, CA. 90048

Tel: (213) 964 - 7760
Fax: (213) 937 - 1439

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Saad Bladat

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

S H O F A R
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd, Suite 811
Los Angeles, California 90048

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236